

کیمیا

متوان آموزشی طرح مجرت / ۲۵

لصترینار

ره توشه راهیان نور

محرم الحرام و صفر المظفر

(۱۴۲۲ق - ۱۳۸۰ش)

جلد دوم

ویره جوانان

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین

(طرح مجرت)

مرکز اشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم / ۱۳۷۹

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) ره توشه راهیان نور: محروم الحرام و صفر المظفر (۱۴۲۲ق- ۱۳۸۰ش) ویژه جوانان / دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت). - قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۹.

۲ج-. (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز انتشارات؛ ۹۶۷) متنون آموزشی طرح هجرت؛ ۳۴ و ۳۵ (۱۴۲۲ق- ۱۳۸۰ش)

ISBN 964-424-893-7 (Vol.1) ۱۲,۰۰۰ ریال.- (ج. ۱)

ISBN 964-424-894-5 (Vol.2) ۹,۰۰۰ ریال.- (ج. ۲)

فهرست نویس براساس اطلاعات فیا.

جلد اول این کتاب با عنوان ره توشه راهیان نور: محروم الحرام و صفر المظفر (۱۴۲۲ق= ۱۳۸۰ش) منتشر شده است.

پشت جلد به انگلیسی:

Rahtushe-ye raheyan-e nur Muharram-ul haram and safar-ul-muzaffar (1422 l. h. - 1380 s.h.) special for the yonh

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. واقعه کربلا، ۱۶۵- مقاله ها و خطابه ها. ۲. عاشورا- مقاله ها و خطابه ها. ۳. حسین بن علی (علیه السلام)، ۴-۶۱ق- سوگواریها- مقاله ها و خطابه ها. ۴. اسلام- مقاله ها و خطابه ها. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات. ب. عنوان

BP ۴۱/۵ ۹,۰۰۰ ریال

۲۹۷/۹۵۲۴

۱۳۷۹

□ مسلسل انتشار: ۱۶۲۶

□ شابک: ۵-۴۲۴-۸۹۴-۵/۹۶۴-۴۲۴-۸۹۴-۵



میراث اسلامی
مرکز انتشارات

۲ ره توشه راهیان نور / ج

محروم الحرام و صفر المظفر (۱۴۲۲ق- ۱۳۸۰ش)

ویژه جوانان

تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش

مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرایی و نموده خوانی: مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۷۹

شمارگان: ۷۵۰۰

بهای: ۹۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفایه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ص ب ۹۱۷، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵-۷، تمایر: ۷۷۴۲۱۵۴، پکش: ۷۷۴۲۱۵۶

نشانی الکترونیک: <http://www.hawzah.net/M/M.htm>

E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

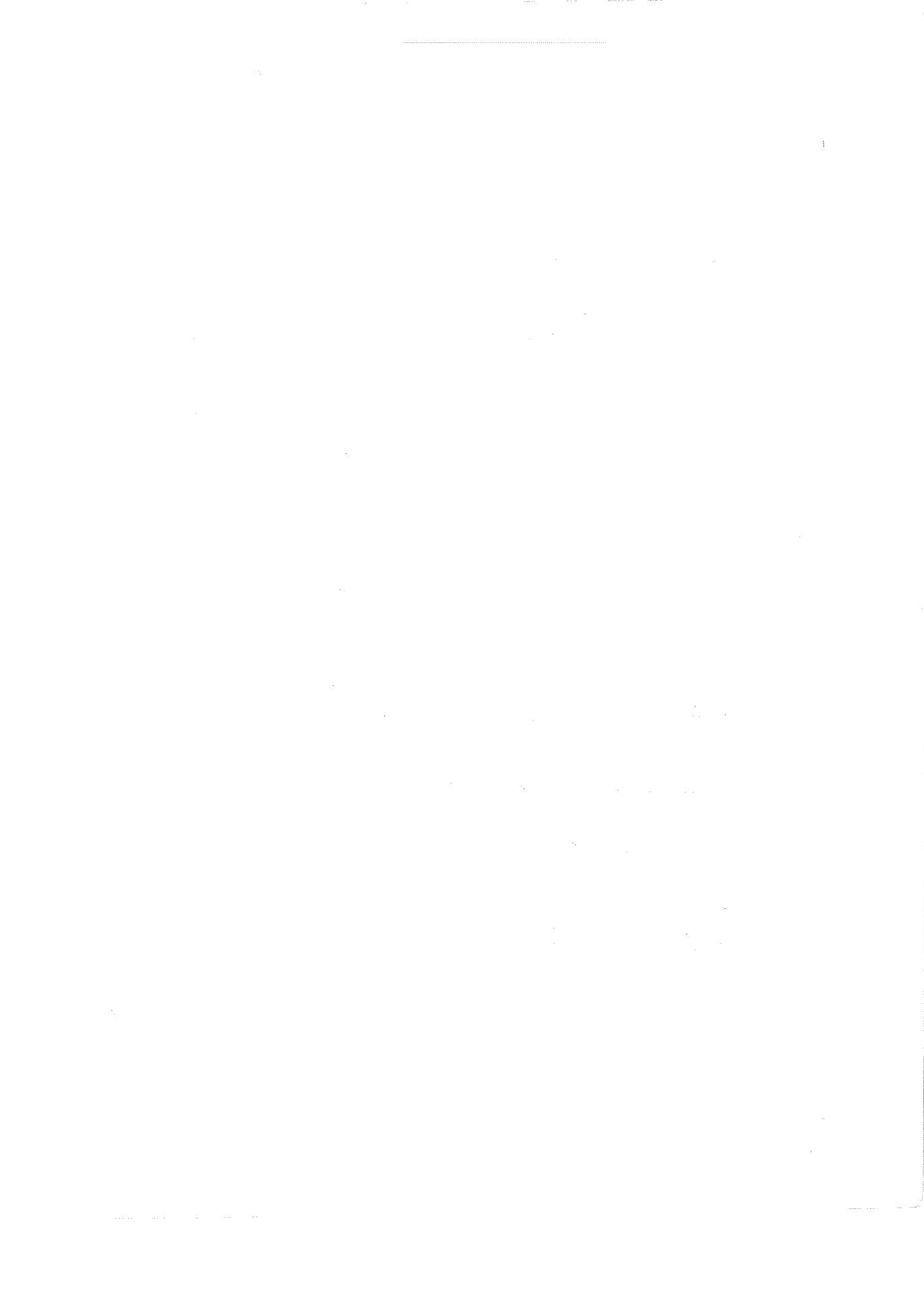
حضرت امام خمینی قریب

﴿ شما جوانان مسلمان لازم است که در
تحقیق و بررسی حقایق اسلام، در
زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و
غیره اصالت‌های اسلامی را در نظر گرفته و
امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر
 جدا می‌سازد فراموش نکنید. ﴾

مقام معظم رهبری «مدظله العالی»

■ مسأله‌ی ترویج دین پیامبر ﷺ، چیز کم و شوخی نیست که هر کسی بگوید من مرّوج و مبلغ و حامل و مفسّر دینم. این، به زبان و در حرف، آسان است، ولی در عمل، کار مشکلی است.

...روحانیت شیعه، هزار سال است که فقه مدقون و مرتب و استدلالی دارد. این، وظیفه‌یی است که اگر ما مرد و اهلش باشیم و در این معنا صادق باشیم، وقتی حالت، چرا؟ به خاطر این که در دوران گذشته، ما میدان و مجال کار -کما هو حقه نداشتیم.



فهرست مطالب

- پیشگفتار ۱۱-۱۲
- مقدمه ۱۳-۱۵
- طبیعت جوان، جوان در کلام نور ۱۷-۲۵
طبیعت جوان، جوان و هنر، انتظاراز جوان، نوآوری و بایسته‌ها، موسیقی، شاخصه‌های حرمت موسیقی، موسیقی و زبان بین المللی، موسیقی سنتی و غیر سنتی،
- نقش امام حسین علیه السلام در احیای تمدن اسلامی ۲۹-۴۶
- حسن ابراهیم زاده بنای یک تمدن، شاخصه‌های مدنیت اسلامی، نجات تمدن اسلامی، الف - اصلاح ارزش‌ها،
ب - برخورد با منکرات، ج - نفعی مشروعیت یزید، بیداری جبهه موحدان
- بازخوانی اصلاح گری در قیام امام حسین علیه السلام ۴۷-۶۴
- حجۃ الاسلام والمسلمین غلام نبی گلستانی مقدمه، اصلاح، در لغت و اصطلاح، اصلاح در آینه قرآن، اصلاح در آینه حدیث، ویژگی‌های مصلح، ۱ - اصلاح خویش (خودسازی)، ۲ - مردمی بودن و مردمی زیستن، ۳ - شناخت از اقدام اصلاحی خود و فرصت‌شناسی، ۴ - حق‌گرایی و حق‌طلبی، ۵ - صداقت، راستی و اخلاص، ۶ - پرهیز از بکارگیری ابزار نامشروع، برای رسیدن به اهداف مشروع، ۷ - احترام به قانون و قانون‌گرایی، ۸ - پرهیز از سازش‌کاری و ملاحظه، ۹ - قاطعیت، صراحت و شجاعت، ۱۰ - داشتن برنامه عملی، ۱۱ - واقع بینی، ۱۲ - وسعت فکر و اندیشه، مبانی و ابعاد اصلاحات در قیام امام حسین علیه السلام، الف - بازگشت به اصول واقعی اسلام، ب - تحول بنیادین در وضع زندگی معیشتی و اقتصادی مردم، ج - تحول اساسی و بنادرین در روابط اجتماعی، د - تحولی ثمر بخش و اسلامی در نظام‌های مدنی و اجتماعی، اصلاح ساختار حکومت و رهبری، بدعت ستیزی، خرافه‌زدایی از دین و معرفت‌دینی و احیای سنت نبوی، اصلاح فرهنگی و مقابله با ناهنجاری‌ها، نتیجه‌گیری



■ بیداری و دشمن شناسی

● حجۃ الاسلام محمد باقر شیرازی

- ۱- آسیب شناسی جامعه، ۲- احیای عترت، الف - ترویج نام علی ﷺ، ب - یادکرد حماسه غدیر، ج - تبیین جایگاه عترت، ۳- افشاری چهره دشمن، الف - معاویه، ب - یزید، ج - مروان، د - این زیاد

■ قرآن و عترت در اندیشه اسلامی

● حجۃ الاسلام والمسلمین محمود مهدی پور

- جایگاه قرآن، پیوند قرآن و امامت، بایدها در برابر قرآن، نبایدها در برابر قرآن، بایدها و نبایدها در برابر امامت

■ زیانگری در نهضت حسینی

● محمد باقر شیرازی

- ما رأيتم إلّا جميلاً، ۱- تسلیم رضای الہی، ۲- تکیه برنتایج، جمال، حسین علیہ السلام الف - سیما، ب - نور، ج - خاندان، د - فضیلت، سرزین کربلا، آخرین شب، الف - در جمع اصحاب، ب - پیمان سپاری، ج - مناجات، د - نشاطر یاران، روز حماسه، الف - رویای سحرگاهان، ب - حق مردم، ج - نماز نیمروز، د - ایثار، رویافتگان، بر بالین، پرستوهای الف - امام حسین علیہ السلام بر بالین عباس، ب - امام حسین علیہ السلام بر بالین علی اکبر، ج - امام حسین علیہ السلام بر بالین قاسم، د - امام حسین علیہ السلام بر بالین جنون، ه - امام حسین علیہ السلام بر بالین اسلم، و - امام حسین علیہ السلام بر بالین واضح، غلام حرث سلمانی، ی - امام حسین علیہ السلام بر بالین حر

■ شهدای جوان در حادثه کربلا

● حجۃ الاسلام والمسلمین محمد جعفر طبسی

- ۱- عباس بن علی علیہ السلام، ۲- علی بن الحسن علیہ السلام، ۳- قاسم بن الحسن علیہ السلام، ۴- ابراهیم بن علی علیہ السلام، ۵- جعفر بن علی علیہ السلام، ۶- عبدالله بن علی علیہ السلام، ۷- عثمان بن علی علیہ السلام، ۸- عبدالله بن مسلم بن عقیل، ۹- عبدالله بن عقیل بن ابی طالب، ۱۰- عبدالرحمن بن عقیل، ۱۱- جعفر بن عقیل بن ابی طالب، ۱۲- ابوبکر بن علی علیہ السلام، ۱۳- محمد بن ابی سعید بن عقیل، ۱۴- محمد بن مسلم بن عقیل، ۱۵- عمرو بن جنادة

■ جلوه‌های زیبا در صحیفه سجادیه

● حجۃ الاسلام سید روح الله موسوی تبار

- مقدمه، نیم نگاه، جلوه‌های زیبا از صحیفه، الف) هماهنگی با قرآن، ب) بیان و نظم مطالب، ج) آسیب‌شناسی دقیق صفات نیکو، ۱- تکبر، ۲- غُجب، ۳- منت نهادن، ۴- فخر فروشی، د) اقتدا به خوبان و اولیای الہی



۱۴۶-۱۴۳

■ نشاط و حماسه

● حجۃ الاسلام و المسلمین سید محمد محمود مردیان

درآمد، تعریف هیجان، آثار هیجان‌ها در زندگی، نشاط در نگاه تحسیت، آثار نشاط و شادابی، الف) در جسم، ب) در روان، ج) در عاطفه، ه) در جنبه شناختی، پیش نیازهای شخصیتی انسان‌های با نشاط و حماسی، ۱- کشف و تأمین متعادل نیازهای انسان، الف - نیازهای مادی، ب - نیازهای روانی، ج - نیازهای شناختی، د - نیازهای معنوی، ۲ - برخورداری از سطح بالایی از عزّت نفس، تعریف عزت نفس، ۳ - نوجه به روابط اجتماعی سازنده و پایدار، عنصر نشاط در آینه حماسه کربلا، ۱- ارتباط شناخت (معرفت) با نشاط و حماسه در کربلا، ۲- ارتباط عزت نفس با نشاط و حماسه در کربلا، ۳- ارتباط نیازهای معنوی با نشاط و حماسه در کربلا، ۴- ارتباط اعتماد به نفس و هدف گزینی با نشاط و محاسبه

۱۴۷-۱۶

■ جوان در حکومت نبیو ﷺ

● حجۃ الاسلام محمد باقر پورامینی

مقدمه، کاروان‌سالاری مهاجران، پیام آوری دین، پرچمداری جنگ، فرماندهی نبرد مأموریت ویژه، نابود سازی نمادهای جاهلی، بررسی قضا، الف: اعزام علی ظیله به یمن، ب: اعزام معاذ به یمن، مدیریت سیاسی، آشنایی به زبان بیگانه

بخش دوم: فصل انتظار

۱۶۳-۱۶۶

■ هلاک یا منتقم [مهدی ظیله در آینه حسین ظیله]

● حجۃ الاسلام محمد جهرمی

عصر غیبت، دوران ظهور، در انتظار منتقم

۱۶۷-۱۷۴

■ جلوه و جمال جوان در سیما مهدی ظیله و یاران

❖ حجۃ الاسلام عبدالرحیم اباذری

پیشینه پیشتازی جوان، در رکاب حضرت مهدی (عج)، او لین سفیر جوان، جوان خوش سیما، ۳۱۳ یاور جوان، جوانان کهف، منجی جوان

۱۷۵-۱۸۲

■ سلامی بر ستارگان کربلا [پاسخ حضرت مهدی ظیله به نامه یک جوان]

۱۸۳-۱۸۵

■ چشم به راه (مجموعه شعر)

موعد عشق، نام زیبای تو را، انتظار، در پس پرده کسی هست..، دوست دارم با تو بودن را، تو را من چشم در راهم



بخش سوم: آموزه‌ها و نکته‌ها

﴿ امر به معروف و نهی از منکر

﴿ آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی

۱۸۹ - ۲۰۶

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه مسلمانان در برابر منکرات، نیت خود را خالص کنید، عاقبت ترک امر به معروف و نهی از منکر، گستره معنای امر به معروف و نهی از منکر، گستره معنای جهاد، مصاديق امر به معروف و نهی از منکر، به معنای عام برخورد اجتماعی با توطئه‌ها، مقابله با تهاجم فرهنگی، جهاد و شهادت طلبی برای پیدار کردن جامعه

﴿ جوان و بایسته‌های تبلیغ

۲۰۷ - ۲۱۷

﴿ حجۃ‌الاسلام محمد مهدی ماندگاری

مقدمه، جوان کیست؟، اول - ویژگی‌ها، الف - عاطفی و هیجانی، ب - شناختی و عقلاتی، ج - اخلاقی و ارزشی، د - مذهبی و دیدگاه معرفتی، ه - از نگاهی دیگر، دوم: نیازها سوم: مشکلات، آسیب‌ها و ناهنجاری‌ها، مبلغ چگونه، باید باشد؟، رمز موقعیت رسولان، امامان و مصلحان، بایدها، الف) شیوه‌های جذب جوان، ب - روش و شیوه حفظ جوانان، ج - شیوه‌های مشکل گشایی، زیباترین ارتباط

﴿ نماد محبت (درنگی در دوران جوانی جابر بن عبد‌الله انصاری)

در آمد، مسافر می‌نمی، ساقی سپاه، نخستین نبرد، پاداش پیامبر، دین پدر، خوان جوان، شیعه شیفته، دیدار فاطمه، لوح سبز، وصف و صیان، خاتمه

﴿ پیام اور عزّت

۲۳۱ - ۲۳۲

﴿ حجۃ‌الاسلام محمد خردمند

خطبه فاطمه بنت الحسین عليها السلام در کوفه

۲۳۴ - ۲۳۵

﴿ جوانان بسیجی والگو پذیری از حماسه عاشورا

﴿ حجۃ‌الاسلام اسماعیل محمدی

عشق حسینی، دلداده حسین، هدیه ازدواج، مثل ابوالفضل

۲۳۷ - ۲۴۷

﴿ بهاریه

هوش دارید این اوقات را، فرصت جوانی، دوستی آل محمد عليهم السلام، آستان رضا عليهم السلام، قلمت خشک نخواهد شد، حل مشکل، معنای صلوات، شفای دو مرض، حاجت برآورده شد، چشم چرانی، هین غنیمت دار در بازست زود، آغوشهای بازشده، حس پرسش، مرز رفاقت، دیدار با ستارگان، حضور قلب، جام باده هستی، تربت حسینی به کربلا برو، چون فرشته باشید نه درخت!، نوبهار زندگی

پیش‌گفتار

حمد و سپاس بی‌کران ذات بی‌مثالی را شاید که توفیق را رفیق راهمان نمود تا با دفتری دیگری از ره توشه، راهیان نور را بدرقه کنیم.

محرم ماهی است که در آن خون حسین علیہ السلام و اصحاب الیمین، فرش زمین را با نقش عرش برین یعنی؛ «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحُ الْمُهْدِيِّ وَ سَفِينَةُ النَّجَاهِ» مزین نمود.

حسینی که ارزش خون او را فقط خدا می‌داند و بدین سبب ثار الله است. حسینی که چراغ هدایت و کشتی نجات است نجات همه انسان‌ها در هر عصر و مصری چه این که «کل یوم عاشورا وكل ارضٍ کربلا» اکنون نیز عاشوراست و همه زمین کربلاست، جهان محتاج پیام حسین علیہ السلام است و بدون آن بشریت راه نجات را پیدا نخواهد کرد. بشریت درمانده و بی‌پناه جهان در دریای متلاطم و ظلمانی در این زمان نیز بی‌راهنمایی و دستگیری حسین راه به جایی نخواهد برد. و طنین آوای «هل من ناصِرٍ ينصرني» حسین هنوز به گوش می‌خورد، که برای رساندن پیام الهی از جای برخیزید و مرا یاری کنید، و خیمه تبلیغ را بر عمودی استوار، برپا دارید.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و سازمان تبلیغات اسلامی که در شمار

متولیان امر زمین مانده تبلیغ هستند وظیفه خود می‌دانند که در پشتیبانی، حمایت، برنامه‌ریزی و ساماندهی این امر، نهایت تلاش خود را بنمایند تا رسانندگان پیام حسین که همان پیام الهی است در انجام رسالت خود سربلند و موفق گردند.



اینک، توجه عزیزان را به این نکته معطوف می‌داریم که پیام رسانی اثر بخش و کارآمد بخصوص برای مخاطبان «جوان» نیازمند اموری است که بحمد الله آنها را در آحاد مبلغین سراغ داریم و به انجام آن امیدواریم، آموزش، هوشمندی، هماهنگی، اخلاص، گذشت، همدردی و همدلی اساس کار مبلغین است که قبول پیام حق را آسان‌تر و انجام رسالت را ساده‌تر می‌گرداند.

در انتها از شورای برنامه ریزی و ارزیابی تبلیغ و اعزام مبلغ، و همه کسانی که مرکز آموزش مبلغین را در این راه یاری کرده‌اند تشکر و قدردانی می‌نماییم. با تقدیم این کتاب به مدافعان حریم فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی، از عموم مبلغین انتظار داریم که با ارایه نظرات و پیشنهادهای خود، ما را در استفاده از فرصت‌ها یاری فرمایند.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

سازمان تبلیغات اسلامی

مقدمه

عاشورا، مکتبی است که در آن فضیلت‌ها و زیبایی‌های بسیاری جلوه‌گر است؛ شیدایی و محبت، ایثار و شجاعت، دینداری و حمایت، وفا و شهامت، شکوفایی عزّت، گریز از ذلت، اطاعت از امامت و همچنین مجموعه‌ای از فضیلت‌های والا‌الهی و انسانی در آن متجلی است.

افسوس که هنوز درس‌های بزرگ این مکتب کهن و زنده، ناآموخته مانده است! دوست، بگونه‌ای عاشورا را مهجور گذاشته است و دشمن، به گونه‌ای دیگر آن را پوشانده! شیعه بیشتر بر مصایب عاشورا گریسته! و کمتر در مسایل آن اندیشیده‌ای دوستان و معتقدان، بیش از هر چیز به بُعد عاطفی عاشورا گراییده‌اند و در تحقیق رسالت‌های گران‌سنگ آن کوتاهی کرده‌اند!

آنچه مهم و اساسی می‌نماید ترسیم عاشورا برای نسل نو، باصفا و پاک ضمیری است که زلال روح و دل ایشان بانیکی و نیکان انس بیشتری دارد بدان حد که نسبت به سایر اقشار در گرایش به «خوبی» شهره و مثال‌زدنی هستند.

عاشورا شکوهمندترین حماسه انسانی است که در آن، یاران جوان، قهرمانترین، شجاعترین و ستم‌ستیزترین انسانهایی بودند که، شجاعانه‌ترین حماسه تاریخ را پدید آورده‌اند؛ انچنانکه همه حماسه‌های تاریخی - چه افسانه‌ای و چه غیر افسانه‌ای - در مقابل آن به حقارت می‌نشینند.

از سوی دیگر، عاشورا مظلومانه‌ترین و جان‌گذارترین تراژدی تاریخ است. در این واقعه



جانسوز، فضیلتها را سر بریدند، عدالت و امامت را بر نیزه کردند و در یک کلام، همه ارزشها را به قربانگاه بردند؛ با شلاق شقاوت، تن مظلوم عدالت را خستند، بانیزه نیرنگ و دنائت، پیکر مجروح حقیقت را دریدند و با شمشیر ستم، تشیع را در قربانگاه خونین کربلا، مظلومانه به خاک و خون کشیدند.

در آن روز، بی‌بی‌کانه لاله‌ها را سر بریدند، شقایق‌ها را پرپر کردند، نغمه بلبلان را در کام شکستند و سوگواران را به تازیانه بستند، بیماران را به آتش و دود، نوازش دادند و بندگان پاک خدا را در کوچه‌های اسارت کشاندند.

این مرثیه، مرثیه همه فضیل‌های تاریخ، مرثیه همه مظلومیت‌های ناسروده، مظلومیت همه مظلومان گمنام و مظلومیت همه حقایق است. مظلومیت‌های حسین را باید فریاد کرد، باید شناخت، باید گریست، اما آگاهانه‌ای آری، باید عمق فاجعه را آنچنان که هست، بازگو کرد.

بر این اساس مرکز آموزش مبلغین اقدام به تهییه ره‌توشه‌ای «ویژه جوانان» نموده است تا پیام‌آوران دین و راهیان نور را یار و همراه باشد.

این ره‌توشه در سه بخش تدوین یافته است:

۱- مقالات: در این بخش تلاش برآن شده تادو ماه محرم و صفر پوشش داده شوند و موضوعات راجع به این ایام با توجه به رهیافت‌های مختلف عرضه گردد.

۲- فصل انتظار: نظر به انس و ارتباط بیشتر با نجات‌بخش گیتی و خون‌خواه حقیقی حسین طیلله، این بخش تنظیم شده است.

۳- آموزه‌ها و نکته‌ها: این بخش، مجموعه‌ای از گزیده‌ها، نکته‌ها، آموزه‌ها و حکایت‌ها بوده و همچنین باسته‌هایی از تبلیغ در میان قشر جوان نیز ترسیم شده است تا جهت بهره‌گیری و جذب بیشتر مخاطبین مورد استفاده قرار گیرد.

در انتهای لازم می‌دانیم از مساعدت مسئولین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ریاست محترم دفتر، معاونت محترم اعزام و آموزش، مرکز انتشارات، چاپخانه، همه فضلا



و محققین گرامی که با ارائه مقالات متنوع ما را یاری نمودند قدردانی نماییم. همچنین از تمامی دست‌اندرکاران تهیه و تدوین این مجموعه:

- محمدباقر پورامینی، (مدیر پژوهش)؛
- سیدمحمدجواد نجفی، (مسئول گروه بررسی)؛
- سیدمحمدجواد فاضلیان، سعید عطاریان، سید محسن آل سید غفور و عباس حیدری بهنويه، (گروه بررسی)؛
- سید مهدی میرابوطالبی و علی قنبری، (نمونه‌خوانان)؛
- محمدرضا سماک، (ویراستار)؛
- سید محمدعلی سیدابراهیمی، (طراح جلد)؛
- ابوالقاسم کریم‌تبار، عامر حلفی، علی گتابی، علی اصغر سنگسری، (واحد خدمات ماشینی)؛

و سایر همکارانی که حق معنوی این کتاب با آنهاست، صمیمانه سپاسگزاری می‌نماییم.

مرکز آموزش مبلغین

طرح هجرت

طبعه

جوان در کلام نور*

طبععیت جوان

الف - مقابله با نفوذ بیگانه

طبععیت جوان، طبیعت دانشجو و نهضت دانشجویی، مقابله با نفوذ بیگانه، نفوذ دشمن، نفوذ قدرها، زورگوها و دیکتاتورهای بین المللی در داخل مسایل یک کشور است. اگر جنبش دانشجویی وجود دارد، این طبیعت جنبش و بیداری دانشجویی است. اگر یک جا یک جمع دانشجویی جمع بشوند و ضد این شعار بدهند، این شعار اصیل و شعار دانشجویی نیست؛ بلکه شعار تحمیلی و از روی غفلت است. البته غفلت، میدانی دارد؛ پشت سر این میدان، غرض ورزیهای دیگری دارد.

ب - میل به معنویت

طبععیت جوان، میل به معنویت و میل به صفات. این اعتکافهایی که در مساجد دانشگاه هست، اینها آن طبیعت جوان است. حتی آن جوانی که خیلی هم متعبد نیست. و در دل، گرایش به معنویات دارد، با آن آدمی که عمری را با گناه و تعلقات گوناگون گذرانده، دل و جان او سیاه شده و هیچ جذبه‌ی محبتی در آن وجود ندارد، فرق دارد.

* برگرفته از کتاب دانشگاه اسلامی و رسالت دانشجوی مسلمان، بیانات مقام معظم رهبری مد ظله العالی در جمع دانشجویان در سال ۱۳۷۷، جلد چهارم، روابط عمومی نهاد نهادنده‌ی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، چاپ اول، بهار ۱۳۷۸.



ج - میل به پاکی، محبت، روشن‌بینی

جوان، این گونه نیست؛ طبیعت جوان، پاکی و میل به پاکی، محبت و میل به محبت، معنویت و میل به معنویت، روشن‌بینی و میل به روشن‌بینان است. طبیعت جوان، مقابله با زورگوییهاست. شما در هیچ جای دنیا سراغ ندارید که نهضتی از طرف جوانهای نفع دخالت بیگانگان، درست شده باشد؛ همیشه در هر کجای دنیا که نهضت جوان، درست شده، علیه دخالت بیگانگان بوده است. چطور ممکن است یک مشت جوان، به نفع دخالت امریکا، به نفع تسلط، نفوذ، آقایی و سروری امریکا جمع بشوند؟! مگر جوانی تحلیل نداشته باشد و نتواند بفهمد که این نفوذ و این دست‌اندازی، چگونه و از چه راههایی دارد سازماندهی می‌شود.

جوان و هنر

در میان این هنرمندان معروفی که ما داریم، خیلیشان جوانان بعد از انقلابند. اینها کسانی هستند که یا در جبهه‌های جنگ، یا در صحنه‌های انقلاب، با یک ایمانی، یک خودباوری پیدا کردند و به سمتی کشیده شدند؛ مثلاً دوربینی دستشان گرفتند و برای عکسبرداری به جبهه‌ها رفتند. این کارها اینها را به سمت هنر کشاند؛ و همین طور بقیه‌ی هنرها. غالباً جوانان بودند که از اول انقلاب شروع کردند؛ بعضی هم از هنرمندان دوره‌ی قبل از انقلاب بودند که اینها به انقلاب پاسخ دادند؛ خیلی هم متأسفانه پاسخی ندادند، رفتند کناری نشستند و هنرشنان را در خدمت انقلاب قرار ندادند. در مجموع، از اول انقلاب تا امروز که بیست سال می‌گذرد، هنر نقش زیادی داشته و در عرصه‌های مختلف، انواع هنرها - نه فقط هنرهای نمایشی، یا هنر شعر، بلکه انواع هنرها - وارد میدان شدند و کارهای برجسته و بزرگی انجام دادند و هنرمندان جوان پرورش پیدا کردند.

اما این که شما می‌پرسید من نظرم نسبت به وضع کنونی هنر چیست، باید بگویم که



اگر امروز را با قبل از انقلاب مقایسه کنید، ما خیلی وضعمان خوب است؛ برجستگی هم داریم. اما اگر با آنچه که باید باشیم، مقایسه کنیم، نه، عقبیم؛ من صریحاً اعتقاد دارم که عقبیم. ما هنوز در زمینه‌ی قصه‌نویسی، در زمینه‌ی شعر، در زمینه‌ی هنرهای نمایشی - یعنی سینما و تئاتر - کاستیهای زیادی داریم؛ کارهای نشده‌ی فراوانی داریم و انسان ناشیگریهای متعددی را مشاهده می‌کند. من امیدوارم کسانی که در رشته‌های هنری فعالند، همان خودباوری را که ما در عرصه‌های دیگر انقلاب در جاهایی مشاهده کردیم و دنیا را به خودش متوجه کرد - در زمینه‌ی صنعت، در زمینه‌ی صنایع نظامی، در زمینه‌های علمی، واقعاً ما کارهایی کردہ‌ایم که دنیا متوجه آنها شده است - در زمینه‌ی هنر هم بلکه بتوانیم ان شاء الله کارهایی یکنیم که شاخصه‌ی ملت بزرگ ایران و انقلاب بزرگمان باشد؛ این امید را من دارم.

انتظار از جوان

آنچه که ما امروز از جوان انتظار داریم، عیناً همان چیزی است که در روز اول انقلاب و قبل از انقلاب از جوان انتظار داشتیم:

الف - ما از جوان می‌خواهیم که در عین پاکی و پارسایی و دینداری، بانشاط باشد، پُرشور باشد.

ب - اهل ابتکار باشد، خلاق باشد.

ج - کارکند، از تنبلی و بیکارگی بپرهیزد.

د - تقوا را برای خودش شعار قرار بدهد، واقعاً دنبال تقوا باشد - همان معنای «پرهیزگاری» که در فارسی معنا می‌کنند و معنای خوبی هم است. به نظرم من یک وقت شرحی هم راجع به آن در خطبه‌های نماز جمعه گفتم.

ه - خویشنده باشد.

و - از این نیروی عظیمی که اسمش جوانی است، در راه تکامل خودش، رشد خودش و



خدمت به کشورش، به خانواده‌اش و به محیطش استفاده کند.

ز - ما از جوان این انتظار را داریم؛ هر وقت هم یک اقتضایی دارد. وقتی که در کشور جنگ هست، از جوان یک انتظار هست؛ وقتی که در کشور دوره‌ی ساختن و سازندگی و تلاش این گونه هست، یک انتظار هست؛ آن وقتی هم که میدان علم و پیشرفت علمی و تحقیق است و نیاز کشور به این طرف است، از جوان این انتظار هست. درست هم این است که بگوییم از هر جوانی به اقتضای استعدادش، به اقتضای شغلش، به اقتضای خواستها و پسندهایش، انتظاراتی وجود دارد که مجموع این انتظارات، در واقع حرکت عظیم ملی ما را شکل می‌دهد و موتوری برای حرکت کشور است. جوانان، حقیقتاً به یک معنا موتور محرکه‌ی کشور هستند؛ هم در امروزشان که جوانند، هم در فرداشان که مردان و زنان و مدیران و کارگزاران کشور خواهند بود. هر کدام در هر جاکه هستند، با پاکی و پارسایی و دینداری و تقوا، این نیروی عظیم جوانی را به کار بگیرند.

البته گاهی اوقات هست که تقوا اقتضایی دارد. مثلاً فرض بفرمایید ما در مورد خانمهای، حجاب و آن حفاظت زنانه را - که در واقع احترام به زن است - مظہر تقوا می‌دانیم. البته من الان لازم نمی‌دانم که درباره‌ی مسأله‌ی حجاب صحبت کنم؛ چون شما همه‌تان با حجابید و اهل حجابید و معتقد به حجابید. حجاب چیز خوبی است؛ حالا چگونه این حجاب را تأمین بکنند، البته ممکن است که سلایق و نظرها مختلف باشد. به هر حال، انتظار من از جوانان همان چیزی است که عرض کردم.

نوآوری و بایسته‌ها

من معتقدم نوآوری باید در همه‌ی زمینه‌ها انجام بگیرد:

الف - نوآوری با حفظ اصول پذیرفته شده

معنای نوآوری این نیست که ما اصول پذیرفته شده‌ی منطقی و عقلانی خودمان را زیر سؤال ببریم؛ معنای نوآوری پیشرفت و تکامل در اموری است که رو به تکامل هستند.



مثلاً عدالت چیز خوبی است. هر کسی که بخواهد نوآوری کند، شیوه‌ی خوبی را برای تأمین عدالت پیدا می‌کند؛ اما در خوبی عدالت شک نمی‌کند. محبت به پدر و مادر، محبت به فرزند، یک امر طبیعی است؛ ممکن است کسی برای آن شیوه‌یی پیدا کند که تاکنون وجود نداشته است؛ اما در اصل این اصول کسی شک نمی‌کند. بنابراین، وقتی شما به نوآوری اشاره می‌کنید و می‌گویید جوان می‌خواهد نوآوری کند، لزوماً به آن معنی نیست که نوآوری شامل نوآوریهای غیر منطقی و نامعقول هم می‌شود. بنابراین، نوآوری درست مورد نظر است.

ب - نوآوری با نصیحت پذیری

بنده کاملاً موافق هستم که باید نوآوری بشود؛ لیکن این که می‌گویید جامعه‌ی ما نمی‌پسندد، من این را نمی‌توانم خیلی از شما قبول کنم. حالا یا شما چون جوان هستید و داخل خانواده‌ی خودتان یا جای دیگر قرار دارید، خبری دارید که من ندارم؛ یا من چون تجربه‌ی بیشتر و اطلاعات زیادتری دارم، چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ به هر حال یکی از این دو تاست. من گمان می‌کنم که جامعه‌ی ما، جامعه‌یی است که نوآوری را اصلاً تربیت می‌کند و استقبال می‌کند؛ یک نمونه‌اش همین است که شما در مورد حضرت امام ره اشاره کردید. امام بزرگوار یک مرد کهنسال هشتاد ساله بودند که در او اخر عمرشان ایندو فتوای را که شما می‌گویید، صادر کردند. اینها نشاندهنده‌ی آن است که جامعه‌ی ما اصلاً جامعه‌یی است که با پدیده‌های نو و معقول و منطقی، کاملاً همساز و همخوان است.

خانواده‌های ما هم همین طورند. البته ممکن است خانواده‌ها با بعضی از «از حد خارج شدن‌های جوانان» مقابله کنند؛ این هم منطقی است؛ باید هم از پدران و مادران انتظار داشته باشید که به جوانشان اصلاً تذکر ندهند. هر جوانی به کمک فکری پدر و مادر خود احتیاج دارد. باید تصور کرد که کمکهای فکری پدر و مادر، و بکن نکن‌های پدرانه و مادرانه و مشفقاتانه، جلوی نوآوری جوان را می‌گیرد؛ نه، این طور نیست. من گمان



نمی‌کنم آنجایی که نواوری معقول و منطقی و صحیحی باشد، پدر و مادر یا بخصوص جامعه‌ی ما در مقابل آن بایستند؛ نه، امروز اصلاً تشویق به نواوری، جزو شعارهای مکرر این جامعه و این نظام است.

ما نواوری را دوست می‌داریم؛ منتهرها همان طور که شما هم در صحبت‌هایتان دیدم کاملاً توجه داشتید و به آن اشاره کردید و من هم تصریح کردم، نواوری بایستی به نواوریهای غیر منطقی و گاهی نابخردانه منتهی نشود؛ یعنی انسان با هرچه که سنت است، با هرچه که از نسل قبل است، یا قدیمی است، به صرف این که من می‌خواهم نواوری کنم، مبارزه نکند؛ این اصلاً منطقی نیست؛ این را عقل نمی‌پذیرد. نواوری، یعنی در آنمیدانهایی که حرکت تکاملی وجود دارد، بایستی ما آنرا پیش ببریم. بنابراین، از جوانان این انتظار هست که نواوری و خلاقیت کنند.

ج - نواوری و تحجرگریزی

البته افرادی هم هستند که چشم و گوششان خیلی بسته است؛ من این را هم منکر نمی‌شوم. تحجر و تصلب هست، لیکن همان آدمهای متحجر را هم می‌توان با شبوهای منطق درست، آگاهشان کرد. ما این را در دوره‌ی مبارزات خیلی تجربه کردیم. جوانانی دوروبر ما بودند که در خانواده‌ی خودشان گاهی حرفهایی را مطرح می‌کردند و پدران و مادران خود را برآشفته می‌کردند. اتفاق افتاده بود که بعضی از این پدران و مادران به ما مراجعه می‌کردند. برای خود من چند بار از این قبیل مراجعت اتفاق افتاد. آدم با آن پدر و مادر که صحبت می‌کرد، می‌دیدید که هیچ تعصی ندارد؛ چون محتوای حرف فرزندش را نمی‌داند، یعنی آن جوان نتوانسته بود مقصود خودش را درست بیان کند، لذا این پدر و مادر را آشفته می‌کرد. به هر حال، آدمهایی را هم که انسان خیال می‌کند در مسأله‌یی تعصب و تحجری دارند، می‌توان با منطق درست توجیه شان کرد. البته پیش از آن باید به این نکته توجه کرد که نکند آنچه که او دارد بخرج می‌دهد، تعصب و تحجر نیست؛ او دارد اشتباهی را ازمن تصحیح می‌کند؛ به این نکته هم بایستی توجه کنید.



موسیقی

در مورد موسیقی دو حرف وجود دارد: یکی این که ببینیم اساساً مشخصه‌های موسیقی حلال و حرام چیست؛ و دیگر این که بباییم: در مصدق، مرزهایی را مشخص کنیم تا به قول شما، جوانان بدانند که این یکی حرام و این یکی حلال است. البته این دومی کارآسانی نیست؛ کاردشواری است. که انسان از این اجراهای موسیقی‌های گوناگون - موسیقی خارجی، موسیقی ایرانی هم با انواع و اقسامش؛ با کلام، بی کلام - بخواهد یکی یکی اینها را مشخص کند؛ اما مشخصه‌های کلی بی دارد که آن را می‌شود گفت. البته من هم در جاهایی به بعضی از اشخاصی که دست‌اندرکار بودند، آنچه را که می‌توانستم و می‌دانستم، گفته‌ام؛ حالا هم مختصراً برای شما عرض می‌کنم.

شاخصه‌های حرمت موسیقی

الف - نیل به بیکارگی، ابتذال، بی حالی و واخوردگی.

موسیقی اگر انسان را به بیکارگری و ابتذال و بی حالی و واخوردگی از واقعیتها زندگی و امثال اینها بکشاند، این موسیقی، موسیقی حلال نیست؛ موسیقی حرام است.

ب - غافل‌کننده از معنویت، خدا، ذکر.

موسیقی اگر چنانچه انسان را از معنویت، از خدا و از ذکر غافل کند، این موسیقی حرام است.

ج - تحریک و تشویق به گناه و شهوترانی

موسیقی اگر انسان را به گناه و شهوترانی تشویق کند، این موسیقی حرام است؛ از نظر اسلام این است. موسیقی اگر این خصوصیات مضر و موجب حرمت را نداشته باشد،

البته آن وقت حرام نیست. اینها را که من گفتم، بعضی از آنها در موسیقی بی کلام و در سازهای است؛ بعضی هم حتی در کلمات است. یعنی ممکن است فرضًا یک موسیقی ساده‌ی بی ضرری را اجرا کنند، لیکن شعری که در این موسیقی خوانده می‌شود، شعر



گمراه کننده‌یی باشد؛ شعر تشویق کننده‌یی به بی‌بند و باری، به ولنگاری، به شهوترانی، به غفلت و این طور چیزها باشد؛ آن وقت حرام می‌شود. بنابراین، آنچیزی که شاخص حرمت و حلیلت در موسیقی است و نظر شریف امام هم در اواخر حیات مبارکشان -که آن نظریه را در باب موسیقی دادند- به همین مطلب بود، این است. موسیقی لهوی داریم ممکن است موسیقی - به اصطلاح فقهی اش - موسیقی لهوی باشد. «لهو» یعنی غفلت، دور شدن از ذکر خدا، دور شدن از معنویت؛ دور شدن از واقعیتهای زندگی؛ دور شدن از کار و تلاش و فرو غلتیدن در ابتذال و بندوباری. این موسیقی می‌شود حرام. اگر این با کیفیت اجرا حاصل بشود، اگر با کلام حاصل بشود؛ فرقی نمی‌کند.

موسیقی و زبان بین المللی

شما می‌گویید زبان بین المللی. آن موسیقی‌یی که به قول خود شما مرزها را در نوردیده و در جاهایی پخش شده، آیا این لزوماً موسیقی خوبی است؟ صرف این که یک موسیقی از مرز فلان کشور خارج شد و توانست مثلاً به کشورهای مختلف برود و یک عده طرفدار پیدا کند، مگر دلیل خوب بودن موسیقی است؟ نه، به هیچ وجه. ممکن است یک موسیقی‌یی باشد که به شهوترانی و تحرکات و نشاطهای شهوي جوانی تحریک می‌کند؛ طبیعی است که یک مشت جوانی که غفلت زده هستند، از این موسیقی خوششان می‌آید. هر جایی که در دنیا دستشان به این نوار بیفتند، از آن نوار استفاده می‌کنند. این دلیل خوب بودن موسیقی نیست.

موسیقی سنتی و غیر سنتی

من نمی‌توانم بطور مطلق بگویم که موسیقی اصیل ایرانی، موسیقی حلال است؛ نه، این طور نیست. بعضی خیال می‌کنند که مرز موسیقی حلال و حرام، موسیقی سنتی ایرانی و موسیقی غیر سنتی است؛ نه، این طوری نیست. آن موسیقی‌یی که منادیان دین



و شرع همیشه در دوره‌های گذشته با آن مقابله می‌کردند و می‌گفتند حرام است، همان موسیقی سنتی ایرانی خودمان است که به شکل حرامی در دربارهای سلاطین، در نزد افراد بی‌بندوبار، در نزد افرادی که به شهوت تمایل داشتند و خوض در شهوت‌ها می‌کردند، اجرا می‌شده؛ این همان موسیقی حرام است. بنابراین، مرز موسیقی حرام و حلال، عبارت از ایرانی بودن، سنتی بودن، قدیمی بودن، کلاسیک بودن، غربی بودن یا شرقی بودن نیست؛ «مرز» آن چیزی است که من عرض کردم. این ملاک را می‌شود به دست شما بدھیم، اما این که آیا این نوار جزو کدام‌هاست، این را من نمی‌توانم مشخص کنم.

البته الان دستگاههایی هستند که دارند ممیزی می‌کنند؛ اما من خیلی هم اطمینان ندارم که این ممیزیها صدرصد درست باشد. گاهی می‌آیند به ما می‌گویند که یک نوار بسیار بد یا مبتذلی را دارند به صورت مجاز پخش می‌کنند؛ گاهی هم ممکن است عکس این اتفاق بیفتد. من الان نمی‌دانم واقعاً این ممیزیها چقدر از روی واقع بینی و ضابطه‌مندی انجام می‌گیرد؛ اما آن چیزی که من می‌توانم به شما - به عنوان یک جوان خوب و به عنوان کسی که مثل فرزندان خودم هستید - به عنوان نصیحت و نظر خودم بگویم، این است که عرض کردم.

به نظرم می‌رسد که موسیقی می‌تواند گمراه کننده باشد، می‌توان انسان را به شهوت‌ها دچار کند، می‌تواند انسان راغرق در ابتدال و فساد و پستی بکند؛ می‌تواند هم این نباشد و می‌تواند عکس این باشد؛ مرز حلال و حرام این جاست. من امیدوارم که شما جوانان با این زاد و نقوا بتوانید وارد میدان بشوید و تولیدهایی داشته باشید که به معنای حقیقی کلمه هم خصوصیات موسیقی خوب و بلیغ را داشته باشد و به معنای حقیقی تأثیرگذار مثبت باشد و حقیقتاً جوانان و روحهای را، به صفا و به معنویت و به حرفیت رهنمایی کنند.



مقالات

نقش امام حسین علیه السلام در احیای تمدن اسلامی

❖ حسن ابراهیم زاده

بنای یک تمدن

پویایی و پایایی تمدن اسلامی، مقوله‌ای است که همه نویسنده‌گان، محققان و تاریخ نگاران منصف در برابر آن سر تعظیم فرود می‌آورند و آن را سرآمد سایر تمدن‌های بشری بر می‌شمارند؛ تمدنی که سنگ پایه آن را بهترین مخلوق خداوند، وجود مقدس رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم در سرزمینی بنیان نهاد که پیش از او، هیچ تمدنی را به چشم خویش ندیده بود.

میشل اج. هارت، نویسنده مسیحی کتاب «صد چهره، پر نفوذترین شخصیت‌ها در تاریخ بشر» با قرار دادن نام محمد صلوات الله علیه و آله و سلم در ابتدای کتاب خود، نه تنها نگرش واقع بینانه خود را به وقایع و دایرة نفوذ افراد در تاریخ بشری به اثبات می‌رساند، بلکه در تحلیلی، به دفاع از این انتخاب می‌پردازد و می‌نویسد:

«انتخاب محمد صلوات الله علیه و آله و سلم در صدر لیست مؤثرترین اشخاص جهان، ممکن است برخی از خوانندگان را به تعجب و دارد و شاید از سوی عده‌ای دیگر، مورد سؤال قرار بگیرد؛ اما او تنها مرد تاریخ بوده که در هر دو بعد دینی و دنیوی به طرز شایانی موفق بوده است.

در نگاه اول، محمد صلوات الله علیه و آله و سلم یکی از ادیان بزرگ جهان را بنیان گذارد و آن را اعلام نمود و خود رهبری بسیار مؤثری شد و امروز، چهار ده قرن پس از رحلت وی،



هنوز هم نفوذی قوی و ساری دارد.

اکثر افراد این کتاب از امتیاز به دنیا آمدن و پرورشن یافتن در مراکز تمدن کشورهای دارای فرهنگ پیشرفته و یا مراکز سیاسی برخوردار بوده‌اند؛ اما محمد ﷺ، در سال ۵۷۰ میلادی در شهر مکه واقع در جنوب عربستان که در آن هنگام کشوری عقب مانده و دور از مراکز تجاری، هنری و آموزشی جهان بود، متولد شد.^۱

شناخت عظمت شخصیت محمد ﷺ و هنر انسان‌سازی و تمدن‌سازی او را باید در آینه کلام علی ﷺ جست‌جو کرد؛ آن‌جا که پیشینهٔ خاستگاه تمدن اسلامی را چنین به تصویر می‌کشد:

«خدا پیامبر اسلام را زمانی فرستاد که مردم در فتنه‌ها گرفتار بودند، رشته‌های دین پاره شده و ستون‌های ایمان و یقین ناپایدار بود. در اصول دین اختلاف داشتند و امور مردم پراکنده بود. راه رهایی دشوار می‌نمود و پناهگاهی وجود نداشت؛ چراغ هدایت بی‌نور و کور دلی، همگان را فراگرفته بود؛ خدای رحمان معصیت می‌شد و شیطان یاری می‌گردید.»

ایمان بدون یاور مانده و ستون‌های آن ویران گردیده بود، و جاده‌های آن کهنه و فراموش گردیده بود مردم جاهلی شیطان را اطاعت می‌کردند و به راه‌های او می‌رفتند و در آب‌شخور شیطان سیراب می‌شدند با دست مردم جاهلیت نشانه‌های شیطان آشکار و پرچم او افراشته گردید، فتنه‌ها مردم را لگدمال کرده و با سُم‌های محکم خود نابودشان کرده و پا بر جا ایستاده بود اما مردم حیران و سرگردان، بی‌خبر و فریب خورده، در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می‌کردند، خواب آنها بیداری و سرمه چشم آنها اشک بود در

۱. صد چهره، پرنفوذترین شخصیت‌ها در تاریخ بشر، میش اج هارت، ترجمه محمد شیخی، ص ۱۲

سرزمینی که دانشمندان آن لب فرو بسته و جاهم گرامی بود». ^۱

حضرت علی علیه السلام در خطبه نخست نهج البلاغه، نیز می فرماید:

«کریماً میلاده و اهل الارض یومئذ ملل متفرقه و اهواء منتشره و طرائق متشتته

بین مشبب لله بخلقه او ملحد في اسمه او مشیر الى غيره فهداهم به من الضلاله و

انقذهم بـکانه من الجهاله؛ تولدش بر همه مبارک بود، در روزگاری که مردم روی

زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون و روش های متفاوت بودند،

عده ای خدا را به پدیده ها تشبیه کرده و گروهی نام های ارزشمند خدا را انکار و به

بت ها نسبت می دادند و برخی به غیر خدا اشاره می کردند پس خدای سبحان مردم

را به وسیله محمد ﷺ از گمراهی نجات داد و هدایت کرد و از جهالت رهایی

بخشید». ^۲

پیامبر اسلام در سرزمین خشک و بادیه نشینی بذر «تمدن سبزی» را کاشت که نه تنها تمدنی قبل از آن در این سرزمین شکل نگرفته بود، بلکه حتی امپراتوری های بزرگ نیز آن سرزمین را مورد هجوم قرار نداده بودند، چون ارزش تصرف را نداشت. جان، بی. ناس، نویسنده تاریخ جامع ادیان می نویسد: «قبل از ظهور اسلام عربستان شمالی با ممالک مجاور خود تماس و آمیزش نداشت و هیچ وقت ملک آنها را قومی اجنبی فتح نکرده بود». ^۳

فقط طبیعت عربستان، طبیعتی خشن نبود، پیامبر در سینه های خشن مردم ساقه های محبت و دوستی را رویاند. خون و خونریزی در بین آنان به اندازه ای بود که طی قراردادی چهار ماهه - ماهه های حرام - جنگ را بر خود حرام کرده بودند تا بتوانند به زندگی روزمره خود و فرصتی برای ادامه حیات دست یابند. اچ. هارت در خصوص خسته

۱. نهج البلاغه، خطبه اول، ترجمه دشتی، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. تاریخ جامع ادیان، جان. بی. ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۷۰۸.



شدن مردم از جنگ و خونریزی می‌نویسد: «بادیه نشینان بدوی عربستان به جنگ‌گاران سرخست شهرت داشتند، اما تعداد آنها اندک بود و از تفرقه و جنگ‌های پر تلفات به ستوه آمده بودند».^۱

وضعیت معیشتی مردم همان‌گونه که حضرت علی علیہ السلام بدان اشاره کرد، قبل از شکل‌گیری تمدن اسلامی وضعیتی بس اسفبار بود، به گونه‌ای که مردم با فقر و تنگدستی خوکرده بودند. جان. بی. ناس می‌نویسد:

«مکیان با مصیقه اقتصادی و مشکلات مالی خود به مرور زمان عادت کرده بودند».^۲

پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم بیش توحیدی و یکتاپرستی را در بین مردمی ترویج کرد که هر قبیله و حتی هر خانه برای خود خدایی داشت. ناس در این خصوص می‌نویسد:

«اکثر قوم عرب چه در بلاد و چه در بادیه، همه آله محلی از جنس مذکرو مؤنث برای خود اختراع کرده‌اند که هر یک از این خدایان خاص قبیله‌ای واحد بوده است... در شهر مکه بخصوص سه خدای مؤنث، محل عبادت بوده است. نخست، لات، الهه ماده (ظاهرآ خدای آفتاب) دوم منات (خدای سرنوشت و زمان) سوم عزی».^۳

تنها نقطه روشن، خانه کعبه بود که آن هم به بتکده‌ای مبدل شده بود. ناس می‌نویسد:

«درون خانه کعبه، اعراب بتکه‌ای چند گرداگرد صنم مذکرو و بزرگی (مرسوم به هیل که خدای خدایان شمرده می‌شد) قرار داده بودند و بعد از آن به نسبت اهمیت، سه صنم مؤنث قرار داشتند که عبارت بودند از لات و منات و عزی».^۴

امیر علی در تاریخ عرب و اسلام می‌نویسد:

«در خانه مقدس کعبه ۳۶ بیت نماینده تمام آلهه یا ربه‌النوع‌هایی که عرب

۱. صد چهره پر نفوذترین شخصیت‌ها در تاریخ بشر، ص ۱۳.

۲. تاریخ جامع ادیان، ص ۷۱۳.

۳. همان، ص ۷۰۹ و ۷۱۰.

۴. همان، ص ۷۱۲.



می پرستیدند جمع بود، حتی قربانی جنس آدمی هم در میانشان معمول بوده است».^۱

شاخصه‌های مدنیت اسلامی

پیامبر به فرمان الهی، تمدن اسلامی را بر پایه فطرت الهی انسان‌ها بنیان نهاد: «فَاقِمْ وَجْهَكُ لِّدِينِ حَنِيفًا فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۲؛ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفرید.

پیامبر دل‌های مردم را به سوی فطرت الهی خود که همان فطرت خدا جویی و خدا محوری بود، بازگرداند و در دل خشن‌ترین طبیعت و بین خشن‌ترین مردم، تمدنی را بنیان نهاد که خداوند سبحان درباره‌اش می‌فرماید:

«كَتَمْ خَيْرَ أَمَةٍ أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»^۳؛ شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

پایتخت تمدن اسلامی یا همان «مدنیت الهی»، «مدينة النبي» و دارالحكومة و مرکز تصمیمات رهبری آن، مسجدی بود به نام «مسجد النبي»، با سقف و فرشی از حصیر بافته شده از برگ‌های نخل خرما.

تعالیم این «مدنیت»، تعالیمی یک سو نگرانه نبود، بلکه تعالیمی بود بر محور «اعتدال و توازن». در منشور این تمدن، دنیا در یک طرف و آخرت در سوی دیگر قرار نداشت. رهبانیت و انزواطلبی، بینشی مردود به شمار می‌رفت. در کلام پیامبر، عبادت ۱۰ قسم

۱. تاریخ عرب و اسلام، امیر علی، ترجمه فخر داعی گیلانی، ص ۶.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.



بود که ۹ قسم آن را به دست آوردن لقمه حلال تشکیل می‌داد. همین نگرش، جامعه را به سوی تلاش و بازسازی تمدن رهنمون می‌ساخت.

امر به معروف و نهی از منکر در وجود یکایک افراد جامعه شکلی نهادینه به خود گرفته بود. قرآن تبری از غیر خودی - «اشداء علی الکفار» - و تولی با خودی - «رحماء بینهم» - را سیاست نظام اسلامی در برخورد با شهروندان مشخص کرده بود.

در این تمدن هم گذشت و ترجم به چشم می‌خورد و هم قصاص و قاطعیت. اگر پیامبر در جایی از «وحشی»، قاتل حمزه سید الشهدا گذشت و قاتلی را عفو کرد، همین پیامبر ﷺ در جایی دیگر، فرمان قتل ۴۰۰ نفر از قبیله بنی قریظه را به دلیل هم‌سویی و هم آوایی با دشمنان خارجی صادر کرد.

حفظ وحدت واجب بود؛ «واعتصموا بجبل الله جيعاً و لا تفرقوا». هر مرکز تفرقه انداز محکوم به تخریب می‌شد، حتی اگر مسجد بود (مسجد ضرار). در این تمدن، کسب علم و دانش واجب خوانده می‌شد، حتی اگر این علم در سرزمین‌های دوری چون چین یافت می‌شد. دانش جویی، هرگز موجب آن نشد که تمدن اسلامی به تمدنی «علم زده» مبدل شود. از این رو، به موازات کسب دانش، به مقوله مسائل دفاعی و انتظامی توجهی خاص می‌شد، تا جایی که پیامبر همراه مبلغان، نیروهای نظامی رانیز بر حفاظت از آنان به جای جای سرزمین‌های دور و نزدیک اعزام می‌نمود.

رنگ، نژاد و قومیت معیار به شمار نمی‌رفت. مؤلفه واقعی درگزینش افراد در منصب‌ها و مقام‌ها، برپایه شایسته سالاری بود و شایسته‌ترین فرد با تقواترین فرد بود: «ان اکرمکم عند الله اتقاکم». در این جامعه، تفاوتی بین سلمان فارسی، بلال حبشی و ابوذر غفاری به چشم نمی‌خورد.

در این تمدن، جوانان در جایگاه خاصی قرار داشتند. جوانان در منصب‌های مهم چون سرداری سپاه قرار داشتند. پیامبر «جوان‌گرا» بود و تمدن اسلامی هیچ‌گاه «جوان زده» نشد.



پیمان اخوت و برادری در فرهنگ این تمدن به گونه‌ای بود که مهاجران و انصار اموال خویش را با یک دیگر تقسیم می‌کردند.

فاصله طبقاتی بین دولتمردان و عامه مردم به چشم نمی‌خورد، برگان و اربابان بر سر یک سفره غذا می‌خوردند.

این همان مدنیت مدینه النبی بود که به فرموده رهبر انقلاب در دانشگاه تهران، حاضریم برای برپایی این جامعه جانمان را فدا سازیم.

نجات تمدن اسلامی

نیم قرن از رحلت پیامبر ﷺ نگذشته بود که تمام ارزش‌های تمدن اسلامی رخت بر بسته بود و ارزش‌های جاهلیت در تار و پود جامعه ریشه دوانیده بود.

امام حسین علیه السلام برای بازگرداندن جامعه به سوی ارزش‌های متعال «مدینه النبی» باید قیام می‌کرد. قیام او برای نجات تمدن اسلامی از انحطاط بود. شاخصه‌های قیام او عبارت بود از: اصلاح ارزش‌ها، برخورد با منکرات و نفی مشروعیت یزید:

الف - اصلاح ارزش‌ها

پس از رحلت پیامبر ﷺ تمدن اسلامی دچار نوعی وارونگی ارزش‌ها شده بود. در این دگردیسی فرهنگی، نقش طلقاء^۱ و مطرودين^۲ پیامبر ﷺ از همه بیشتر بود.

این وارونگی فرهنگی در زمینه‌های سیاسی، اعتقادی و اجتماعی، ساختار حکومتی را کاملاً تغییر داده بود. رویکرد دولتمردان به تجمل‌گرایی و ایجاد شکاف طبقاتی بین کارگزاران تمدن اسلامی و عامه مردم، از شاخصه‌های تحول فرهنگی این عصر است.

از زمانی که معاویه با توجیه نزدیک بودن شام به امپراطوری روم و ضرورت نشان دادن هیبت اسلامی در مقابل حکومت‌های دیگر، خلفای قبل از حضرت علی علیه السلام را فریفت و به ساختن کاخ بزرگ و گسترش دفتر دیوان سalarی- نظام بروکراسی و کاغذبازی

۱. طلقا به معنای آزاد شده‌گان پیامبر، بر افرادی چون ابوسفیان و معاویه اطلاق می‌شد.

۲. مطرودين به افراد مثل ولید بن عقبه که آیه‌ان جائیم فاست بناً درباره وی نازل نشد، گفته می‌شود.



- مبادرت ورزید، نوعی نگرش دنیاطلبانه در بین دولتمردان پدیدار گشت و شکاف طبقاتی خود را نمایان ساخت.

رهبر معظم انقلاب در سخنرانی تاریخی خود پیرامون عبرت‌های عاشورا، ضمن اشاره به این نگرش دنیاطلبانه، گرایش‌های دنیاطلبانه سعید بن عاص، ابوموسی اشعری، سعد بن ابی‌وقاص و مروان بن حکم را از منظر کتب تاریخی این چنین تحلیل نموده و می‌فرماید:

«نمونه‌ی بعدی، جناب ابوموسی اشعری، حاکم بصره بود. همین ابوموسای معروف «حکمیت». مردم می‌خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخن‌ها گفت. خیلی از مردم، اسب نداشتند که سوار بشوند بروند. هر کسی باید سوار اسب خودش می‌شد و می‌رفت. برای این که پیاده‌ها هم بروند، مطالبی هم درباره‌ی فضیلت آن دارد، چه قدر چنین و چنان است! این قدر دهان و نفسش در یک سخن گرم بود که یک سری از اینها بی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می‌رویم؛ اسب چیست!

«فَحَمِلُوا إِلَى قَرْسِهِمْ» به اسبها یشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید، شما اسبها، ما را از ثواب زیادی محروم می‌کنید! ما می‌خواهیم پیاده برویم بجنگیم، تا به این ثوابها برسیم! عده‌ی هم بودند که یک خردۀ اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، بینیم حاکمی که این طور درباره‌ی جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ بینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؟ بعد تصمیم می‌گیریم که پیاده برویم یا سواره.

این عین عبارت ابن‌اثیر است؛ او می‌گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «فَلَمَّا حَرَّجَ ثَقَلَهُ مِنْ قَصْرٍ وَ عَلَى أَرْبَعِينَ بَغْلَةً» اشیای قیمتی که با خودش داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت. آن روز بانک نبود، حکومتها هم اعتباری نداشت. یک وقت می‌دیدید که در

وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر می‌رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید، این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی‌تواند بباید و از داخل بصره بردارد، راهش نمی‌دهند؛ هر جا می‌رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد!

«فَلَمَّا حَرَّجَ... فَتَعَلَّقُوا بِعَانِهِ»؛ اینها بی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جانب ابو موسی را گرفتند، «وَقَالُوا إِخْمِلْنَا عَلَى بَعْضٍ هَذَا الْفَضْولِ» ما را هم سوار همین زیادیها بکن؛ اینها چیست که داری با خودت به میدان جنگ می‌بری؟ ما داریم پیاده می‌رویم؛ ما را هم سوار کن. «وَأَرَغَبَ فِي الْمَشِّيَ كَمَا رَغَبْتَنَا»؛ همان طوری که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فَقَسَرَبِ الْقَوْمَ بِسُوْطِهِ»؛ تازیانه اش را کشید و به سر و صورت اینها زد و گفت بروید، بی خودی حرف می‌زنید! «فَتَرَكُوا دَابَّتَهُ فَمَضَى» متفرق شدند، اما البته تحمل نکردند، به مدینه پیش جانب عثمان شکایت کردند؛ او هم ابو موسی را برداشت. اما ابو موسی یکی از اصحاب پیامبر ﷺ و یکی از خواص و یکی از بزرگان؛ این وضع اوست!

حضرت امام حسین علیه السلام قبل از خروج از مدینه، خط مشی حرکت اصلاح‌گرایانه خود

را چنین تبیین می‌کند:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَلَا خَرْجُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ
فِي أَمَّةٍ جَدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ من از روی خودخواهی، خوش‌گذرانی، فساد و ستمگری قیام نکردم، بلکه برای اصلاح امت جدم خروج کرده‌ام.

این کلام کوتاه، اما زرف امام در بردارنده دو نکته است: فراز نخست، در حقیقت، نفی

تبليغات مسموم دستگاه تبلیغی بنی امية بود که در فضایی غوغاسالارانه در صدد برآمده بودند تا حرکت اصلاح‌گرایانه امام حسین علیه السلام را خروج بر خلیفه و به ضرر اسلام معرفی



کنند. فراز دوم، در حقیقت، تبیین حرکت اصلاح‌گرایانه بر محوریت سیره و سخن پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد.

ب - برخورد با منکرات

بروز منکرات اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... در طی ۵۰ سال، تمدن اسلامی را به مرزی سوق داده بود که منکر، «معروف» و «معروف»، «منکر» جلوه می‌کرد، که پیامد طرد صحابه پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، و به قدرت رسیدن کسانی در حوزه سیاست و فرهنگ بود که به تخریب، توجیه و تحریف مبانی اسلام پرداخته بودند.

قرائت اهل بیت ﷺ از دین، تنها قرائتی بود که پیامبر آن را مشروع شمرده بود و میان قرائت‌های گوناگون گم شده بود. سیر سقوط اخلاقی، فکری و سیاسی در تمدن اسلامی که پس از رحلت پیامبر ﷺ آغاز شد، تا جایی پیش رفت که در زمان خلیفه سوم، فرماندار کوفه (ولید بن عقبه) در حال مستی به محراب رفت. گرچه در آن زمان، اصرار امیر مؤمنان ﷺ بر اجرای حدود الهی موجب شد تا حد توسط آن حضرت بر وی جاری شود، اما در عصر امام حسین ﷺ کار به جایی رسیده بود که یزید (خلیفه مسلمانان) علناً شراب می‌نوشید، به سگ بازی می‌پرداخت و بزرگان دین را به بوسیدن دست بوزینه مجبور می‌ساخت.

امام حسین ﷺ می‌دانست که جامعه به مرزی رسیده است که تسامح و تساهل در پیشگاه خداوند، خیانت به همه آنانی است که برای برپایی ارزش‌های تمدن اسلامی جان خود را فدا کرده بودند. امام حسین ﷺ قبل از خروج از مدینه، در کنار قبر رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خواند و چنین به نجوا پرداخت:

«اللهم هذا قبر نبيك محمد ﷺ و أنا ابن بنت نبيك وقد حضرني من الامر ما قد علمت: اللهم أني أحب المعروف و انكر المنكر و أنا أسألك يا ذا الجلال والاكرام بحق القبر و من فيه إلا اخترت لـ ما هو لك رضي و لرسولك رضي». ^۱



بار خدا یا! این قبر پیامبر تو، محمد ﷺ و من فرزند دختر پیامبر تو هستم و به تحقیق، برای من کاری پیش آمده است که آگاهی خدایا! تو آگاهی که من معروف را دوست دارم و از منکر بیزارم. ای خدای صاحب جلال و کرامت! به حق این قبر و کسی که در آن قرار دارد. راهی را پیش من قرار ده که خشنودی تو و پیامبرت در آن باشد.

امام حسین علیه السلام در جایی دیگر، در فرازی از سخنانش به فلسفه قیام خود اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«الا ترون الى الحقِ لا يُعملُ به و الى الباطلِ لا يتناهى عنه»؛^۱ آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و باطل نهی نمی‌شود؟

امام حسین علیه السلام ضرورت نهادینه کردن امر به معروف و نهی از منکر بر حول محور «مدینه النبی» رسول خدا ﷺ و «دار الحکومه» پدر بزرگوارش را تنها راه نجات تمدن اسلامی برمی‌شمارد و می‌فرماید:

«أُرِيدَ أَنْ أَمْرِ بالْمَعْرُوفِ وَنَهَايَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَابْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»؛ هدف من امر به معروف و نهی از منکر بر سیره جد姆 رسول خدا ﷺ و پدرم، علی بن ابی طالب است.

ج - نفی مشروعیت یزید

گرچه لفظ مقدس «شورا» در قرآن کریم، به معنای هم‌فکری و هم‌اندیشه مسلمانان در امور مهم است، اما این واقعیت را باید از نظر دور نداشت که همواره رأی نهایی، با شخص پیامبر ﷺ بود.

پیامبر اکرم ﷺ در نشست‌های خود نخبگان دینی، سیاسی، نظامی و فرهنگی را در اظهار نظر آزاد می‌گذاشت و بهترین نظر را انتخاب می‌نمود. پیامبر در جنگ احزاب به

۱. بлагة الحسين. ص ۱۵۷

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹



مشورت با مسلمانان پرداخت و رأی سلمان فارسی مبنی بر کندن خندق را از میان آراء دیگران انتخاب نمود.

پس از رحلت پیامبر ﷺ، استفاده ابزاری از واژه «شورا» آغاز شد و پیامد نخستین آن، نفی «امامت» و به فراموشی سپردن واقعه تاریخی «غدیر» بود. بی پرده باید گفت که مكتب تشیع سابقه خوشایندی از واژه شورا ندارد. شورای سقیفه را می‌توان بدعتی در ساختار سیاسی تمدن اسلامی برشمرد که تشنگان ثروت و قدرت آن را پایه گذاری کردند.

زد و بندهای سیاسی و بلوکبندی‌های قدرت موجب شد تا علی ؓ در سه دوره خلافت، خانه نشین شود. پس از مرگ خلیفه دوم (عمر)، تنها یک رأی می‌توانست مهر پایانی بر بدعت شورا باشد، آن تک رأی حضرت علی ؓ را مشروط به استمرار حرکت دو خلیفه قبلی کرد، اما علی ؓ با پافشاری بر اداره حکومت بر مبنای اجتهاد و رأی خود، بار دیگر خانه نشین شد.

اینک در سال ۶۰ هجری، حسین بن علی ؓ در مقطعی از تاریخ اسلام قرار داشت که حتی در انتخاب خلیفه، سخنی از «شورا» به میان نمی‌آمد و خلافت به سلطنت تبدیل شده بود.

حسین، مظہر اسماء الھی باید چنین روندی که تمدن اسلامی را در مسیری خطرناک تر و بدعتی دهشتناک تر از «شورای سقیفه» قرار داده بود، متوقف می‌ساخت. حسین بن علی ؓ باید عدم مشروعیت یزید در خلافت را با بیعت نکردن با اوی، اعلام می‌داشت. دستگاه بنی امية هم به خوبی می‌دانست بیعت نکردن حسین ؓ با یزید، سنگرهای خلافت بنی امية را فرو خواهد ریخت.

امام حسین ؓ پس از شنیدن موضعه مروان بن حکم مبنی بر بیعت کردن وی با یزید، وی را چنین خطاب می‌کند و می‌فرماید:

«یا مروان اترشدن لبیعة یزید و یزید رجلٌ فاسقٌ لقد قلت شططاً من القول و



زلل و لا الومك فانك اللعين الذي لعنك رسول الله و انت في صلب ايک الحكم
بن العاص و من لعنه رسول الله فلا ينكر منه ان يدعو لبيعة يزيد فانا اهل بيت
رسول الله الحق فيما ينطق على المستنا و قد سمعت جدي رسول الله يقول الخلافة
محرمة على آل ابي سفيان الطلقاء و ابناء الطلقاء، فإذا رأيتم معاوية على منبرى فابقرو
بطنه». ^۱ ای مروان! تو مرا به بیعت با يزيد رهنمون می کنی و حال این که يزيد مردی
فاسق است. سخنی نابجا و بی پایه بر زبان راندی. من تو را ملامت نمی کنم، چون
تو لعنت شده‌ای هستی که رسول خدا علیه السلام در حالی لعنت کرد که تو بسر پشت
پدرت حکم بن عاص بودی که پیامبر اورا لعن کرد. افرادی مانند تو چاره‌ای
ندارند؛ جز این که مردم را به بیعت با يزيد فراخوانند. ما خاندان رسول خدايم.
حق با ما است و بر زبان ما جاری است. از پیامبر علیه السلام شنیدم که فرمود: خلافت
بر آل ابی سفیان، آزاد شدگان و فرزندان آزاد شدگان حرام است. هرگاه معاویه را بر
منبر من دیدید، شکم او را پاره کنید.

امام حسین علیه السلام که امام خردمندان، اهل منطق، مؤمنان و موحدان است، وقتی
می‌بیند که غوغای سالاری به مرزی رسیده که جز افشاری پیشینه آنان، راهی باقی نمانده
است، این چنین این زیاد را خطاب می‌کند:

الا و ان الدعى ابن الدعى قد رکز بين اثنين: بين السلة و الذلة و هيئات منا
الذلة، يابي الله لنا ذالك و رسوله و المؤمنين و جدود طابت و حجور طهرت
وانوف حمية و نفوس ابية من آن تؤثر طاعة اللثام على مصارع الكرام.^۲
آگاه باشید! این زنزااده، پسر زنزااده! مرا بین دو راه قرار داده است: مرج و
ذلت. هيئات که ما ذلت را بپذیرم.

خداؤند، رسول او، مؤمنین و نسل‌های طیب و دامن‌های پاک و انسان‌های

۱. مقتل خوارزمي، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۵۶.



غیرتمند، هرگز طاعت صاحبان کرامت را از انسان‌های پست نمی‌پذیرند.

جان‌های سرافراز فرو غلطیدن در میدان رزم را بر پیروی از انسان‌های پست

ترجیح می‌دهند.

امام در واکنش به سخن مروان در دار الحکومه، که به ولید بن عقبه (فرماندار) گفت:

در این محل یا از حسین علیه السلام بیعت بگیر و یا گردن او را بزن، فرمود:

انت یا ابن الرَّقَاءِ تقتلنی ام هو؟^۱ ای پسر زرقاء! آیا تو مرا می‌کشی یا او؟^۲

قشر دومی که به حاکمیت معاویه و یزید مشروعیت می‌بخشیدند، منافقان بودند که

در هر زمانی، در مقابل جبههٔ موحدان تاریخ ایستاده و با شبیه افکنی و جوسازی موجب ریزش نیرو به نفع جبههٔ کفر شده بودند.

امام صادق علیه السلام فرمود: یک نفر از منافقین مرده بود، امام حسین علیه السلام پیاده بیرون شد.

(در بین راه) با یکی از یاران خود برخورد نمود، امام حسین علیه السلام پیاده بیرون شد.

کجا می‌روی؟ گفت: از نمازگزاردن بر جنازه این منافق فرار می‌کنم. امام فرمود: «قم الی جنگی فنا سمعتنی أقولُ قُلْ مِثْلَهُ»؛ بیا برویم. در کنار من بایست. هرچه از من (در نماز به او) شنیدی، تو هم همان را بازگوکن.

دست خود را بالا آورد و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ اخْرِ عَبْدَكَ فِي عِبَادِكَ وَ بِلَادِكَ»؛ خدا یا! این بنده (منافق) خود را میان بندگان و

سرزمین‌هایت، رسوا ساز!

«اللَّهُمَّ أَصْلِهِ حَرَّ نَارِكِ؛ بَارِهَا! اُو رَا وَاردِ حرارتِ آتشِ خویشِ کن!»

اللَّهُمَّ اذْقُهُ أَشَدَّ عَذَابِ؛ فَإِنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّ أَعْدَاءَكَ وَ يَعْدِي اُولِيَّاءَكَ وَ يَبْغِضُ اهْل

بیت نبیک»؛ بار خدا یا سخت ترین عذابت را بر او بچشان؛ زیرا او کسی بود که با

دشمنان تو سرآشتب و با دوستان سرستیزه داشت و با اهل بیت پیامبرت دشمنی

۱. رَزْقَاءُ، مادر بزرگ مروان که زنی بدکاره و مشهور در فسق و فجور بود.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۳۲۵



می‌ورزید.^۱

امام حسین علیه السلام مشروعیت دادن به حاکمیت یزید را پایان تمدن اسلام و همه ارزش‌های متعالی می‌دانست. لذا فرمود:

«انا لله وانا اليه راجعون و على الاسلام السلام اذ قد بليت الامة برابع مثل

يزيد»؛^۲ همه از خداییم و بازگشت ما به سوی خداست و بر اسلام باید سلام

فرستاد؛ زمانی که امت اسلام گرفتار حاکمی چون یزید می‌شود.

امام در دار الحکومه مدینه خطاب به ولید عتبه می‌فرماید:

«اهیا الامیر! انا آل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و بنا فتح الله

و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر، قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق و مثلی

لا یبایع مثله و لكن نصیح و تصحیحون ننظر و تنتظرون أینا احق بالبیعة والخلافة»؛^۳

ای امیر! ما خاندان نبوت، جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگانیم. به وسیله

ما، خداوند درهای رحمت را به روی بندگان می‌گشاید و می‌بندد. یزید مردی فاسق،

شرابخوار، قاتل انسان‌های محترم، و مشهور به فسق است. فردی مثل من با چنین

کسی بیعت نخواهد کرد. اما صبر کن، و صبر می‌کنیم تا صیح، که روشش شود که

کدام یک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم.

امیر علی، در کتاب تاریخ عرب و اسلام، خلافت را شایسته امام حسین علیه السلام

برمی‌شمارد و ویژگی‌های فردی و اجتماعی یزید و امام حسین علیه السلام را به تصویر می‌کشد،

که در جایگاه خود، تصویری منصفانه از این تاریخ نویس هندی است. او می‌نویسد:

«... یزید هم بی‌رحم و قسی القلب و هم غدار و خیانتکار بود، در سرنشت او، از

رحم و انصاف اثری نبوده است. خوشیهای او مانند رفقا و مصاحبینش که تمام

۱. فرهنگ جامع کلمات امام حسین علیه السلام، ترجمه مؤیدی، ص ۷۵۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.



پست و رذل و فاسد بودند، حقارت آور بوده است. او رؤسا و پیشوایان مذهبی را این طور تحقیر و بی‌آبرو می‌نمود که به یک میمونی لباس یک تن عالم روحانی پوشانیده و بعد آن میمون را بر پشت یکی از الاغهای دارای یراق و زین عالی و قشنگ نشانده هر جاکه می‌رفت او را هم با خودش (پرای نمایش) می‌برد. به شرب خمر معتاد بود حتی وقتی هم که در دربار بود مشروب استعمال کرده و عربده می‌کشید تا این حدّ که در کوچه و خیابانهای شهر پا یتحت از او تقلید می‌نمودند.

از این طرف حضرت حسین علیه السلام پسر دوم حضرت علی علیه السلام صفات و خصایل حمیده و شجاعت و شهامت را از پدر بزرگوارش به ارث برده بود و تنها حفتی را که قادر بود چنانکه میسو سیلو می‌گوید: همانا صفت نکوهیده دسیسه و حیله و مکر بوده است که در بنی امیه این صفت به حد کمال وجود داشت. آن بزرگوار از دو طرف نجیب یعنی هم از طرف پدر و هم از طرف مادر دارای شرافت و اصالت بوده است. بنابراین هیچ وقت ممکن نبود که با آن ظالم یا غنی دمشق که شنايع اعمال او را تحقیر و نکوهش کرده صفات و خصایلش را به نظر نفرت نگاه می‌نمود فروتنی کند و خلافتش را تصدیق نماید».^۱

بیداری جبهه موحدان

یکی از بزرگان با الهام از حماسه عاشورا فرمود: هر ملتی که از مرگ نترسد، هرگز نمی‌میرد.

اصلاح ارزش‌ها، برخورد با منکرات و نفی مشروعیت یزید در راستای نجات تمدن اسلامی از تخریب و تحریف، مستلزم حرکتی بود که همهٔ جهان اسلام، به ویژه جبههٔ موحدان را از غفلت و خواب بیدار نماید.

تبليغات وسیع دستگاه بنی امیه و منافقان مبنی بر پایان یافتن دوران حماسه،

۱. تاریخ عرب و اسلام، ص ۹۰



پیامدی جز عادت به ازواطلبی و راضی شدن به وضعیت موجود جامعه اسلامی در پی نداشت؛ به گونه‌ای که این حالت منجر به مرده شدن روح حماسه و شهادت‌طلبی در کالبد تمدن اسلامی شده بود.

امام حسین علیه السلام، یادگار رسول خدا، فرزند علی علیه السلام، راد مرد همهٔ صحنه‌های کارزار با شرک، کفر و الحاد، باید بار دیگر روح خودباوری، جوشش و حرکت را در کالبد تمدن اسلامی می‌دمید و این تمدن را به سوی قلهٔ کمال نترسیدن از مرگ و در آغوش گرفتن شهادت رهنمون می‌ساخت.

بی‌شک، اگر آن روز مردم مدینه با مشاهدهٔ معاویه بر منبر رسول خدا بر وصیت پیامبر عمل می‌کردند و شکم او را پاره می‌کردند، کار به جایی نمی‌رسید که فرزند رسول خدا بر وصیت، برای نجات تمدن اسلامی و ارزش‌های متعالی آن، قربانی شود.

حسین تصویری زیبا از مرگ در روزگار پلشته‌ها و زشتی‌ها، نه تنها فراروی جبهه موحدان، بلکه همهٔ آزاد مردان تاریخ می‌نهد و می‌فرماید:

«انه قد نزل بنا الامر ما قد ترون و أن الدّنيا تغيرت و تَنَكَّرت و أَدَبَرَ مَعْروفَهَا
و اشہرت حِزَاء و لم يبق منها الا صبابة كصبابة الاناء و خسیس عیش کالمرعی
الوابيل الا ترون الى الحق لا يعمل به و الى الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في
لقاء ربِّه محققاً فاني لا اريد الموت الا سعادة و الحياة مع الظالمين الاباما؛ می‌بینید
حوادث روزگار بر ما وارد شده است. چهره دنیا دگرگون گشته و رو به زشتی و ننگ
نهاده است و نیکی‌ها و فضایل روز به روز از دنیا رخت بر می‌بندد و از خوبی‌ها، جز
ته مانده‌ای، اندکی باقی نمانده است.

چراگاه زندگی همچون مرتعی و حشت‌انگیز شده است. مگر نمی‌بینید که به حق رفتار نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید؟ با چنین اوضاع و در چنین شرایطی افراد با ایمان حق دارند که آرزوی مرگ و ملاقات پروردگار خویشتن نمایند. من مرگ را چیزی جزیک سعادت نمی‌بینم و زندگی باستمگران را جز رنج



و ملال نمی دانم.^۱

خلوت حسین بن علی علیه السلام و یارانش با خداوند سیحان و سخنان حمامی او و یارانش در لحظه کارزار و شهادت، روح شهادت و شجاعت را در کالبد همه آزاد مردان تاریخ زنده کرد و تأثیری ژرف بر تاریخ و تمدن اسلامی، حتی تمدن‌های دیگر نهاد، تا جایی که گاندی تنها راه نجات رهایی تمدن هند از دست استعمار انگلیس را تأسی مردم آن سرزمین به حسین بن علی علیه السلام می‌داند. سلسله قیام‌های خونین و شهادت طلبانه پس از قیام حسین علیه السلام؛ از قیام توابین تا قیام پانزده خرداد ۴۲، اوج عظمت حسین و یارانش را در احیای تمدن اسلامی به تصویر می‌کشد.

قیام مردم ایران شاخصه‌های قیام حسین بن علی علیه السلام در احیای تمدن اسلامی را در برداشت. احیای ارزش‌ها، برخورد با منکرات، نفی مشروعیت شاه، بیداری و شهادت‌طلبی مردم ایران به احیای تمدن اسلامی در قرن بیستم میلادی انجامید. انقلاب اسلامی ایران گویاترین سند بر حقانیت راه حسین علیه السلام در احیای تمدن اسلامی است. امام خمینی علیه السلام پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی و احیای تمدن اسلامی در سراسر جهان را مدیون محرم و صفر و عزاداری برای مصیبت حسین علیه السلام و یارانش می‌داند، که نمایانگر کارآمدی قیام امام حسین علیه السلام در همه زمان‌ها و سرزمین‌ها است.

۱. بلاغة الحسين، ص ۱۵۷ و ۱۵۸

بازخوانی اصلاح و اصلاح‌گری

در قیام امام حسین علیه السلام

پ.حجۃ الاسلام والمسلمین غلام نبی گلستانی

مقدمه

سخن را سر آغاز باشد روا
به دیباچه عشق نام خدا

۱- نام حسین علیه السلام صدر نشین جمله الفاظ در مکتب خانه بینش و استوارترین معنادر کتاب ایثار و شهادت است، چشمۀ خون رنگ عاشورا، درس آموز حماسه و آزادگی و رمز جهاد پایدار، برای ماندگاری آیین خدایی است.

پیکار امام حسین علیه السلام آور توحید و عدل و الهام بخش انقلاب و شور آفرینی، و کربلایش مدینه فاضله‌ای برای تشنۀ کامان است.

بی‌تردید، به کارگیری آموزه‌های قیام امام حسین علیه السلام و معرفت بخشیدن به سنت‌هایی که تحت تأثیر این نهضت در جامعه شکل گرفته، یکی از اساسی‌ترین گام‌هایی است که می‌تواند فرهنگ عمومی جامعه را در راستای اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی، غنا و بالندگی بخشد.

۲- بدون تردید، فرهنگ عاشورا یکی از میراث‌های فرهنگی بسیار گرانقدیری است که جامعه اسلامی ما هماره از آن برخوردار است و در طول تاریخ، الهام بخش نهضت‌ها و قیام‌های گوناگونی بوده است.



۳- این حادثه خونبار و بی‌نظیر، به رغم گذشت بیش از چهارده قرن از وقوع آن، به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد خود، به لحاظ شرایط مکانی و زمانی، هویت دینی و سیاسی و مردمی، فرا عصری و فرامالی بودن، و تأثیرات گسترده‌آن در زندگی فردی و اجتماعی در طول تاریخ؛ پویایی و پایایی و نیز حضور پر طراوت خویش را در حیات بشری حفظ نموده و دائمًا در یک جریان تکاملی طی طریق کرده است.

۴- حرکت معمار کربلا از همان آغاز و پگاه شکل‌گیری، توجه دانشمندان و مصلحان سیاسی- اجتماعی را به خود معطوف ساخته و جزو مهم‌ترین پروژه‌های پژوهشی تحلیلگران و ژرف اندیشان قرار گرفته است. پی‌گیری این خیزش از جهت انگیزه و ابزار و شیوه‌های به کار گرفته شده در آن، به موضوعی جاودانه برای نظریه‌پردازی مبدل گشته، چنان که در طول تاریخ، اندیشه انسان‌های حقیقت جو و ژرف اندیش را به کشف ناگفته‌های خود فرا خوانده است.

۵- پرداختن به همه دیدگاه‌ها نسبت به حادثه کربلا، مجالی فراتر از یک مقاله را می‌طلبد. از این‌رو، صرف نظر از برجسته‌ترین نظریه‌ها و گفتمان‌ها در این زمینه، به بحث اصلی خود که همان بازشناسی چیستی اصلاح‌طلبی در نهضت عاشور است، خواهیم پرداخت.

۶- اقدام امام حسین^{علیه السلام}، یک حرکت اصلاحی بود، تا تفکر و رفتار سیاسی مردم مسلمان و حاکمان به موازات اصول اسلامی سامان یابد و اصلاح گردد. در راستای تصحیح تفکر سیاسی و هنجار بخشی به عمل و رفتار سیاسی، برنامه‌هایی از سوی امام تدارک دیده می‌شود که به تدریج و سرانجام، به خواسته مورد نظر بیانجامد. در این‌جا همین را می‌توان گفت که نظریه اصلاح، تقریباً ترجمه‌ای از اصل دینی امر به معروف و نهی از منکر است.^۱

۱. ارزیابی انقلاب امام حسین، محمد مهدی شمس الدین، ترجمه مهدی پیشوایی، تاریخ بررسی عاشورا، محمد ابراهیم آیتی.



۷- آنچه مورد نظر ماست، بررسی این مورد است که امام، خود را در برابر یک نظام به هم ریخته‌ای می‌بیند که در آن، کتاب و سنت از هم پاشیده، حقوق مردم نادیده گرفته شده، جامعه مطلوب دینی از بین رفته و اجحاف و تجاوز به حقوق یک‌دیگر رسمیت یافته است. امام به عنوان یک مصلح واقعی، بر آن بود تا این ساختار را متناسب با اصول و مبانی اسلامی بازسازی نماید.

در توضیح این نظریه، ابتدا نگاهی داریم به مفهوم لغوی و اصطلاحی اصلاح و ردیابی آن در قرآن و سپس به ویژگی‌های مصلح، و ابعاد و مبانی اصلاح از دیدگاه امام حسین علیه السلام و سرانجام به نتیجه گیری از بحث خواهیم پرداخت.

اصلاح، در لغت و اصطلاح

اصلاح مصدر باب افعال و از ماده صَلَحَ است که معنا و کاربرد آن در حوزه‌های مختلف، متفاوت است. گاه مراد از آن، بهسازی درونی و تهذیب و تزکیه نفس است و گاه تصحیح رابطه میان دو فرد است و برقراری آشتی میان آنان؛ که از آن تعبیر به اصلاح ذات البین می‌شود و گاه گستره اصلاح محیط خانوادگی است و گاهی فراتر و شامل محیط بزرگ اجتماعی می‌شود، که همان فساد زدایی و ایجاد دگرگونی در شؤون مختلف اجتماعی است. اصلاح، در لغت به معنای سامان دادن به نیکی درآوردن، بهینه ساختن و نقطه مقابل افساد است. و در اصطلاح، تلاشی است جهت دست یابی به وضعیت مطلوب.^۱

در فرهنگ عمید آمده است: «اصلاح به معنای درست کردن، نیکو کردن باید سازش در آوردن و آراستن و به صلاح آوردن است».^۲

در مفهوم اجتماعی، اصلاح به معنای بهبودخواهی؛ سامان بخشی به وضع موجود؛

۱. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی؛ النهاية في غرائب الحديث، ابن اثير و تفسير القرآن، مصطفى خمبني،

ج^۲.

۲. فرهنگ عمید، حسن عمید.



برگرفتن روش تعدلی در زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ ایجاد تغییرات سودمند جهت دستیابی به تعادل، رفع معايب و تصحیح خطاهای متوقف ساختن سوء استفاده‌های اجتماعی؛ جلوگیری از وقوع بحران‌های اجتماعی و سیاسی؛ دادن ساختاری نوین و نظمی بهتر و برنامه‌ریزی شده از طریق نقد اوضاع؛ یافتن روش‌های خروج از تنگناها و نواوری اقدامات کارآمد؛ بهره‌برداری خردمندانه از منابع با اتخاذ سازکارهای مشکل‌گشا و اقدام به حرکت‌های رو به پیش در مهندسی اجتماعی، بر اساس شایسته سالاری کارآمد و قانون‌گرا است.

در بعد اجتماعی اصلاحات از دو بعد تشکیل شده است: یکی، سامان بخشی به نظم موجود جهت نیل به نظم مطلوب و دیگری، سازگاری با شرایط و مقتضیات زمانی و رفع مفاسد و نابسامانی‌ها.

در عرف سیاسی، این واژه در جایی به کار می‌رود که انحرافی سیاسی از حکومت پدید آمده باشد.

در اصطلاح علوم سیاسی امروز، واژه اصلاح معادل واژه رفورم به کار می‌رود که به معنای اقداماتی است که به منظور تغییر و تعریف برخی از جنبه‌های حیاتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی صورت گیرد، بدون آن که بنیاد جامعه را دگرگون سازد. به تعبیر دیگر، به معنای پذیرش بنیادها و اصول یک نظام است که به منظور ایجاد و تحول در سازکارها یا برخی اصول مغایر با اصول محوری یا اصول تحریف شده یا حتی جرح و تعدیل یک سری اصول، ضمن وفاداری به اصول محوری بر حسب نیازهای زمانی و مکانی است.

اصلاح در این مفهوم، نقطه مقابل انقلاب است. انقلاب عبارت است از شکل نو بخشیدن و دوباره شکل دادن. در اسلام، واژه انقلاب در مورد اصلاحات جزئی، فودی و اخلاقی و نیز به مفهوم اصلاح اجتماعی به کار می‌رود.



اصلاح در آینه قرآن

واژه اصلاح به دلیل بار ارزشی و عاطفی مثبت آن، در ادبیات دینی سابقه دیرینه‌ای دارد و به عنوان یک نیاز اساسی و بنیادین، ریشه در حق کمال جویی و کمال یابی انسان دارد. از آن جا که انسان همواره به طور فطری، خواهان رشد و کمال است، اصلاحات می‌تواند تضمین کننده سلامت راه و رشد و کمال وی در گستره حیات اجتماعی باشد و همین عامل است که هاله‌ای از قداست و حرمت به اصلاح بخشیده و آن را مورد احترام و اهتمام همگان قرار داده است.

ضرورت اصلاحات و ارزش حیاتی آن در قرآن مجید، احادیث پیامبر و امامان علیهم السلام با تعبیرهای گوناگون مطرح گردیده است. رهبران ادیان و پیامبران الهی، خود را مصلح و اصلاح طلب خوانده‌اند و همه توان خویش را بر سر اصلاحات نهاده‌اند.^۱ در قرآن مجید، واژه‌های اصلاح،^۲ مصلح،^۳ و مصلحون^۴ و مشتقات آن بارها به کار رفته است و انسان‌هایی که در اندیشه اصلاح جامعه و در صدد سامان دادن کار مردم هستند، ستایش شده‌اند.^۵

در قرآن، واژه‌های فساد و افساد و مفسدان در مقابل اصلاح بارها مطرح شده و از زورمداران، زراندوزان، طاغوتیان و جاهل گرایان به عنوان مفسد و فسادگران یاد شده و تعبیرهای بسیار کوبنده و نکوهش کننده‌ای نسبت به آن‌ها به کار گرفته شده است.^۶ قرآن کریم رسالت بزرگ همه پیامبران و اولیای الهی را اصلاح در زندگی مادی و معنوی انسان‌ها معرفی می‌کند و رسولان حق را مصلح می‌نامند.

۱. سوره محمد، آیه ۲؛ سوره نساء، آیه ۱۲۸ و سوره اعراف، آیه ۵۶.

۲. سوره هود، آیه ۸۸ و سوره اعراف آیه ۵۶ و ۸۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲ و ۱۱؛ سوره هود، آیه ۱۱۶؛ سوره اعراف، آیه ۱۷ و سوره قصص، آیه ۱۹.

۴. همان.

۵. سوره بقره، آیه ۱۶؛ سوره آل عمران، آیه ۸۹؛ سوره نساء، آیه ۱۴۶؛ سوره نحل، آیه ۱۱۹ و سوره نور، آیه ۵.

۶. سوره بقره، آیه ۱۱، ۱۲، ۲۰ و ۲۵؛ سوره نحل، آیه ۳۴؛ سوره يوشن، آیه ۸۱.



شعیب پیامبر ﷺ هدف رسالت و مأموریت اصلی خود را اصلاح امور مردم معرفی می‌کند^۱ و از ابتدای فعالیت خویش، به سامان بخشی و نیکوسازی معیشت دنیایی و رفع فساد و تباہی در روابط اقتصادی آنان می‌پردازد و با دعوت و ترغیب فراوان، آنان را به تبعیت از مقررات و دستور العمل‌های دینی به منظور اصلاح همهٔ شؤون مادی و معنوی حیات دنیایی دعوت می‌کند.^۲

از دیدگاه قرآن، اصلاح بشر تنها در پرتو اجرای قوانین کتاب آسمانی و دین خدا، امکان‌پذیر است. تعالیم قرآنی به ما می‌آموزد که علاوه بر پیامبران و پیشوایان دین و اولیای الهی، همهٔ کسانی که به کتاب آسمانی و قوانین و احکام الهی تمسک جویند، راه تقوا و عفاف را بیویند، در برابر پروردگار سر تسلیم فرو آورند و قادر به اصلاح امور مردم باشند، جزو مصلحان هستند.^۳

از دیدگاه قرآن، رسالت اصلی دین، اصلاح فکر و عقل بشر است و پایداری و ابقاء جوامع، درگرو اصلاح طلبی و اصلاح‌گرایی است،^۴ و سرانجام نیکو و پاداش نیز از آن اصلاح‌گران است.^۵

قرآن، فرجام اصلاح طلبی و اصلاح‌گرایان را شایستگی دست‌یابی به زمامداری زمین، فراهم شدن آرامش و امنیت و عهده‌داری حکومت و مدیریت انسان‌ها و رفع هرگونه نگرانی می‌شمارد.

از دیدگاه قرآن، هیچ‌گاه مفسدان سرنوشتی همچون اصلاح‌گران ندارند و در دنیا و آخرت، با آنان برابر نیستند.^۶ پیامد حتمی فساد انگیزان و مفسدان در سنت خدایی

۱. سوره هود، آیه ۸۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۸۵.

۳. همان، آیه ۱۷.

۴. سوره هود، آیه ۱۱۷.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۷۰.

۶. سوره ص، آیه ۲۸.



حاکم بر حیات فرد و جامعه، سقوط است.

در قرآن به همان اندازه که از حرکت‌های اصلاحی دفاع می‌شود، به حرکت‌های ضد اصلاحی حمله می‌گردد، هرچند رهبران آن، به ظاهر مدعی اصلاح طلبی باشند. به عنوان مثال، ادعای اصلاح طلبی منافقین به شدت تخطیه شده است.^۱

اصلاح در آینه حدیث

در سخنان پیامبر اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام نیز این اصل مهم و حیاتی، به روشنی و صراحةً مورد توجه قرار گرفته و ارزش و اهمیت آن مورد عنایت خاص واقع شده است. علاوه بر آیات، کلام بزرگان دین نیز که ترجمان وحی و تبیین‌گر آموزه‌ها و تعالیم قرآنی محسوب می‌شوند، در ابعاد مختلف اصلاحات باید مورد دقت قرار گیرد.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: صالح‌ترین انسان‌ها اصلاح‌گرترین آنان نسبت به مردمند.^۲

و نیز فرمود: اسلام با غربت آغاز شد و به زودی غریب می‌شود. خوشاب حال غریبانی که مصلحند و آنچه را زست من، پس از آن که فاسد شد، دوباره اصلاح نمایند.^۳
نیز فرمود: این امت در فرجام و نهایت خویش، تنها به واسطه آنچه ابتدا با آن به صلاح رسیده بود، اصلاح می‌گردد و سامان می‌یابد.^۴

امام علی علیه السلام در فرمان خویش به مالک اشتر، یکی از مأموریت‌های چهارگانه وی را اصلاح و تربیت دینی و اخلاقی می‌شمارد و اهتمام به تربیت دینی و اخلاقی مردم را حقی از مردم برگردان والی می‌داند.^۵

۱. سوره بقره، آیه ۱۲ - ۱۱.

۲. اصلاح الناس اصلاحهم للناس. بحار الانوار، مجلسی، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

۳. بدأ الاسلام غريباً و سيعود غريباً فطوبى للغرباء الذين يصلحون ما افسدَ الناس بعدى من سنتى. تاريخ نهضتهاي ديني - سياسي معاصر، على اصغر حلبي، صص ۱ - ۲.

۴. همان. لا يصلح آخر هذه الأمة إلا بما صلح به أولها.

۵. جیاية خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمارة بلادها. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۵۳، بند ۱، ص ۹۹۱.



آن حضرت فلسفه پذیرش حکومت را انجام اصلاحات جهت اینمنی بندگان ستمدیده خدا می‌داند.^۱

امام سجاد علیهم السلام اصلاح طلبی را مسؤولیتی اجتماعی و وظیفه‌ای همگانی می‌شمارد و می‌فرماید: حق جامعه اسلامی است که با آنان درآمیزی و به اصلاح آنان بکوشی.^۲

امام کاظم علیهم السلام: یکی از ویزگی‌های رهروان خویش را اصلاح طلبی می‌شمارد.^۳

امام حسین علیهم السلام در سخنرانی معروف خود در منی، علت اصلی جهاد خود را اصلاح بلاد، ایجاد امنیت برای بندگان خدا و رهایی آنان از سیطره ظالمان و حاکمان فاسد ذکر می‌کند.^۴

آن حضرت در وصیت‌نامه خویش نیز انگیزه قیامش را اصلاح امت اسلامی و استقرار احکام و قوانین اسلامی می‌داند.^۵

با این نگرش اجمالی به برخی آیات و روایات، مشخص می‌شود که اصلاحات و اصلاح طلبی همواره در اندیشه و عمل پیامبر اسلام علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام و اندیشمندان دینی به صورت یک اصل حیاتی زنده و پویا، مطرح بوده است. نیز روشن شد که قیام امام حسین علیهم السلام چون دیگر انقلاب‌های بزرگ، در ذات خود حامل پیام اصلاح طلبی است.

پیشوایان دین در مقام عمل هم به اصلاحات اسلامی توجه داشتند و تمام لحظات عمر پر برکت خویش را در همین راستا به پایان برندند و سرانجام جان‌های پاک و مطهر خود را در مسیر تحقق اصلاحات دینی سرمایه‌گذاری کردند و به تعبیر شهید مطهری، اصلاح طلبی روحیه اسلامی است. هر مسلمان به حکم این که مسلمان است، خواه ناخواه، اصلاح طلب و لا اقل طرفدار اصلاح طلبی است؛ زیرا اصلاح طلبی به عنوان یک

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۳۱، ص ۱۸۹.

۲. علل الشرایع، شیخ صدوق، ص ۲۴۸.

۳. العیات، ج ۲، ص ۴۴.

۴. بлагة الحسين، مصطفی آباعتماد، جلد دوم، ۱۴۰۶، ص ۱۳۴.

۵. همان، ص ۲۳۰.



شأن پیامبری در قرآن مطرح و هم مصدق امر به معروف و نهی از منکر است.^۱

ویژگی‌های مصلح

انجام حرکت اصلاحی همه جانبه در گرو دارا بودن ویژگی‌ها و صفاتی بایسته است که دست اندرکاران صالح باید واجد آن باشند.

مردم قبل از آن که به گفته افراد بنگرند، نوعی ارزیابی کارشناسانه و دقیق نسبت به اعمال، رفتار و خصوصیات مدعیان اصلاح دارند و در چهارچوب آن اوصاف و زمینه‌ها، عملکرد و گفته‌های افراد را ارزیابی می‌کنند. در این قسمت از بحث، گذرا به چند صفت مصلحان اشاره می‌کنیم:

۱ - اصلاح خویش (خودسازی)

نخستین گام در هر حرکت اصلاحی در مکاتب مادی، فقط مبارزه مهم است و تلاش جهت تغییر جامعه. مبارزان در این مکاتب ابزاری هستند در دست آنان که طرفدار تغییر نظام اند.

از نگاه دین و اسلام، ماهیت زندگی صرفاً مبارزه نیست و نقطه آغاز هر مبارزه، مبارزه با نفس است. جهاد با نفس، جهاد اکبر است.^۲

امام علی علیه السلام می‌فرماید: در شگفتمن از کسی که دست به اصلاح مردمان می‌زند و خود کانون فساد است!^۳

مصلحان راستین، پیش از دعوت به اصلاح دیگران، باید به اصلاح خویش بپردازنند.^۴

۱. بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، مرتضی مطهری.

۲. سید بن النبی، محمد حبیب طباطبائی و سیدرهٔ نبوی، مصلحتی دلشاد، ج ۱.

۳. عجبت لمن یتصدی لاصلاح الناس و نفسه أشدّ شیء فساداً فلا يصلحها و يتعاطى اصلاح غيره، نهج البلاغه، ص ۲۵۰ الحیاء، ترجمة احمد آرام، ج ۱، ص ۹۷.

۴. ایها الناس ائی والله ما احثکم على طاعۃ الا و اسیقکم الیها و لا انهاکم عن معصیۃ الا و اتناهی قبلکم عنها، میراث الحكمه، ج ۵، ص ۵۱۱ محمدی ری شهری.



امام حسین علیه السلام فرمود: ای بنی امیه! همانا ما خاندان پیامبر ﷺ جماعتی هستیم که در راه خدا با شما دشمن داریم و هرگز بخاطر دنیا با شما سازش نخواهیم کرد.

۲- مردمی بودن و مردمی زیستن

دومین ویژگی مصلح، مردمی بودن است. قرآن در توصیف مصلح بزرگ بشریت، پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوِفٌ رَّحِيمٌ»؛ پیامبری از میان خودتان برخاست و با تمام وجود، بر شما دل می سوزاند و برای هدایت شما حریصانه کارتان را پی‌گیری می کند و تمام وجودش عشق و محبت به شماست.^۱

۳- شناخت داشتن از اقدام اصلاحی خود و فرصت شناسی

مصلح باید شناخت کافی از اصلاح داشته باشد، تا عملش به جای اصلاح، به افساد نکشد. امام علی علیه السلام می فرماید: ده نفرند که خود و دیگران را به مشکل گرفتار می کنند؛ یکی، اصلاح طلبی است که عالم و آگاه به اصلاح نیست.^۲ مصلح باید بداند که هر دردی، درمان خاص خود را دارد و هر فسادی، اصلاح خاص خود را می طلبد، به قول مرحوم شرف الدین: «لا يأْتِ الصَّالِحُ إِلَّا مِنْ حِيثِ يَأْتِ الْفَسَادُ»؛^۳ صلاح را از همان راهی وارد جامعه کنید که فساد را وارد کرده‌اند.

۴- حق‌گرایی و حق طلبی

ویژگی دیگر مصلح آن است که تمام اقداماتش بر اساس حق و حق مداری باشد و اسیر نفس، مال، و دنیازدگی نشود. به گفته امام علی علیه السلام، «میادا رعایت و بزرگداشت کسی مانع شما از اجرای حد گردد».^۴

۱. قرآن کریم.

۲. عشرة يفتتون أنفسهم وغيرهم و يريد للصلاح وليس بالعالم. الحياة، ج ۱، ص ۳۷.

۳. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱.

۴. غرر الحكم، ح ۱۰۳۲۸. لا يمنعكم رعاية الحق لأحد عن اقامته الحق عليه.



۵- صداقت و راستی و اخلاص

دیگر ویژگی مصلح آن است که در کار خویش صداقت داشته باشد و با تمام اخلاص، در صدد کمک به مردم و نجات جامعه از بدبختی و فساد باشد رمز جاودانگی قیام امام حسین علیه السلام که مرزهای زمانی و مکانی را در نوردید و مبدل به نماد جاودانه گشت، صداقت و اخلاص او بود که در آخرین لحظات زندگی فرمود: الهی رضا بر رضاک و تسیل لقضائک؛ خدا یا با تمام وجود، برآنچه برایم پیش آمده است، راضیم و با تمام هستی، تسلیم خواست تو هستم.^۱

۶- پرهیز از به کارگیری ابزار نامشروع، برای رسیدن به اهداف مشروع

۷- احترام به قانون و قانون‌گرایی

۸- پرهیز از سازش کاری و ملاحظه

۹- قاطعیت، صراحت و شجاعت

۱۰- برنامه عملی داشتن

۱۱- واقع بینی

۱۲- وسعت فکر و اندیشه

مبانی و ابعاد اصلاحات در قیام امام حسین علیه السلام

اینک به ابعاد و مبانی حرکت اصلاحی امام حسین علیه السلام می‌پردازیم. درباره اصول اصلاحات و ابعاد آن، کلامی عمیق و راه‌گشا از امام حسین علیه السلام وجود دارد، که می‌تواند راه‌گشایی کار باشد. امام حسین علیه السلام حرکت اصلاحی خود را الگویی از سیره و روش پیامبر ﷺ و علی علیه السلام می‌داند.

امام حسین علیه السلام در وصیت‌نامه خود، که هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه، برای

محمد حنفیه نگاشت، هویت حرکت اصلاحی خود را بیان می‌دارد.

آن حضرت پس از بیان عقیده خویش درباره توحید، نبوت و معاد، می‌نویسد:

۱. بلاغة الحسين، مصطفی آل اعتماد.



«من نه از روی خودخواهی و سرکشی و هوسرانی از مدینه خارج می‌گردم و نه برای فساد و ستمگری؛ بلکه هدف من از این حرکت، اصلاح مفاسد امت جدم و منظورم، امر به معروف و نهی از منکر است و می‌خواهم سیره جدم، پیامبر ﷺ و پدرم، علیؑ را در پیش بگیرم.»^۱

امام حسین در «منی» فرمود:

«پروردگار!! این حرکت ما نه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت و نه به منظور به دست آوردن مال دنیا است، بلکه به خاطر آن است که نشانه‌های دین تورا به مردم نشان دهم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنم، تا بندگان ستمدیده‌ات از چنگال ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنت‌های تعطیل شده تو دویاره اجرا گردد.»^۲

امام حسینؑ در این سخنرانی، با صراحة از اصلاحات سخن می‌گوید و با همان صراحة و شفافیت، اصول مبانی این حرکت اصلاحی را بیان می‌دارد. این اصول و مبانی در چهار اصل بنیادین بیان شده است:

الف - بازگشت به اصول واقعی اسلام
لُری المَعَالَمِ مِنْ دِينِكُمْ؛ اصلاح در فکرها و اندیشه‌ها.

در این فراز امام حسینؑ هدف خود را نشر فرهنگ پویا و گستردۀ اسلامی، فراهم سازی نظام سالم اقتصادی، تأمین سعادت مادی، معنوی، فردی و اجتماعی، و بازگرداندن اصول محو شده، بازتاب بخشیدن به آثار و نشانه‌های دین، احیای آنچه از این نشانه‌ها محو گشته و یا کمرنگ شده، از بین بردن بدعت‌ها و جایگزین ساختن سنت‌های

۱. بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. تحف المقول عن آل الرسول، ابن شعبه حناني، ۱۳۶۳ ق، ص ۲۳۷ - ۲۳۹. اللهم انك تعلم انه لم يكن ما كان مننا تنافساً من سلطان ولا التماساً من فضول الحطام ولكن لُری المَعَالَمِ مِنْ دِينِكُمْ و نظهر الاصلاح في بلادك فيأمن المظلومون من عبادك و يُعمل بفرائضك و سنتك و احكامك الخ، بلاغة الحسين، فصطفى آل اعتماد، ص ۱۳۴.



اصیل اسلامی می‌داند.

ب - تحول بنیادین در وضع زندگی معیشتی و اقتصادی مردم

و نظرالاصلاح فی بلادک؛ حاکم نمودن شیوه‌های اصلاح در کشور، ایجاد اصلاحات اساسی و آشکار و چشمگیر در شهرها و مجتمع، به گونه‌ای که نظر هر بیننده را جلب نماید و نشانه‌های بهبود وضع زندگی مردم کاملاً هویداً گردد.

ج - تحول اساسی و بنیادین در روابط اجتماعی

فیامن المظلومون من عبادک؛ ایجاد محیطی امن برای مردم و فراهم ساختن شرایطی که بندگان مظلوم خدا از شر ظالمان، امان یابند و دست تطاول از سر ستمدیدگان کوتاه گردد.

د - تحولی ثمربخش و اسلامی در نظام‌های مدنی و اجتماعی

تقام المعطلة من حدودک؛ روشن نمودن مرزهای فراموش شده دینی، برپا داشتن مقررات تعطیل شده و قانون‌های نقض شده اسلام.

اصلاح ساختار حکومت و رهبری

امام حسین علیه السلام تلاش کرد تادر نگاه مردم نسبت به حاکمیت و فلسفه سیاست تحولی ایجاد کند.

آن حضرت در معرفی بیزید می‌گوید: وی جوانی سگ‌باز، کبوتر باز و بوالهوسی است که عمرش را باساز و آواز و خوشگذرانی سپری می‌کند.^۱

امام حسین علیه السلام از مردم می‌خواهد تا به معیارهای حاکم اسلامی از نگاه پیامبر اسلام توجه کنند:

مردم! پیامبر خدا فرمود: هر مسلمانی که با سلطان ستمگری مواجه گردد که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان الهی را در هم می‌شکند، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت در می‌آید، در میان بندگان خداگناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش

^۱. الامامة والسياسة، ابن قتبة بنوری، ج ۱، ص ۱۸۴



می‌گیرد؛ در مقابل چنین سلطانی، اگر با عمل و یا گفتار اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که این فرد ساکت را به کیفر همان ستمگر (آتش جهنم) محکوم سازد.^۱

امام حسین علیه السلام ضمن استناد به سخنان پیامبر ﷺ در لزوم مبارزه با حکومت‌های فاسد، فرمود:

«مردم! آگاه باشید! اینان (بني‌امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را به خود فرض نموده‌اند؛ فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده‌اند؛ امکانات اقتصادی (فیء) که مخصوص خاندان پیامبر است، به خود اختصاص داده‌اند. من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام برداین همه فساد و مفسدین، که دین جدم را تغییر داده‌اند، از دیگران شایسته‌ترم.»^۲

نیز فرمود: شگفت‌اش این وضع! چرا در شگفت نباشم؟ زمین در تصرف مردی دغل کار و ستم‌کار و با جگیری نابکار است؛ حاکمی که بر مؤمنان، نامهربان است.^۳

نیز فرمود: شما اگر تقوا پیشه کنید و حق را به اهلش بشناسید، خداوند خشنودتر است. ما، خاندان پیامبر از این‌ها که ادعای دروغ دارند و با شما به ستم و دشمنی رفتار می‌کنند، به زمامداری برتریم.^۴

نیز فرمود: باید فاتحه اسلام را خواند، زمانی که کسی مثل یزید عهد‌دار حکومت باشد.^۵

آن حضرت در جواب نامه مردم کوفه، می‌گوید: به جانم سوگند! کسی شایستگی

۱. مقتل الحسين، ابو محنف، ص ۸۵؛ سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، محمد صادق نجمی، ص ۱۴۸؛ انساب الاشراف، بلادری، ج ۲، ص ۱۷۱ و سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۱۶۹.

۲. همان.

۳. تحف العقول، ص ۱۶۹ - ۱۷۰. فیا عجبًا و مالی لاعجب و الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل على المؤمنين بهم غير رحيم.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳.

نحن أهل البيت اولى بولاية هذا الامر عليكم من هولاء المدعين ما ليس لهم.

۵. تحف العقول،



امامت را دارد که جز به قرآن حکومت نکند و بر هوای نفس خویش غالب باشد و خویشن را وقف دین کرده باشد.^۱

بدعت سنتیزی، خرافه‌زدایی از دین و معرفت دینی و احیای سنت نبوی یکی دیگر از ابعاد اصلاح‌گری امام حسین علیه السلام، مقابله با بدعت‌هایی است که توسط حکومت به وجود آمده است.

امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به سران قبایل بصره، می‌نویسد:

«اینک پیک خود را با این نامه به سوی شما می‌فرستم، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می‌کنم؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته‌ایم که سنت پیامبر به کلی از بین رفته و بدعت‌ها زنده شده است. اگر سخن مرا بشنوید، شما را به راه راست هدایت خواهیم کرد.»^۲

اصلاح فرهنگی و مقابله با ناهنجاری‌ها

یکی دیگر از ابعاد حرکت اصلاح امام حسین علیه السلام، افشاگری نسبت به ناهنجاری‌های ناشی از عملکرد بد حکومت است.

امام حسین علیه السلام در منی فرمود:

«ای دانشمندان و روشنفکران! شما گروهی هستید که بر دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته‌اید... شما به چشم خود می‌بینید که پیمان‌های الهی را می‌شکنند و با قوانین خدا به مخالفت بر می‌خیزند. افراد کور و لال و زمین‌گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقب مانده‌اند به آن‌ها رحم نمی‌شود. شما با سازشکاری و همکاری و مسامحه با ستمگران خود را آسوده می‌دارید. زمام امور در دست کسانی است که عالم به دین خدا نیستند. ستمگران را بر مقدرات خود مسلط ساختید.»

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۷ و حیات امام الحسین، باقر شریف فرشی، ص ۲۷۷.

۲. همان، ص ۲۰۰ و سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا، ص ۵۴.



آن حضرت در ادامه، به ناهنجاری‌های اجتماعی و اخلاقی، مانند: رواج ستمگری، گسترش فساد و فحشاء در جامعه، تضییع حقوق مستضعفان، بی تفاوتی مردم در برابر حرمت شکنی مقدسات، بی توجهی مردم نسبت به شکستن حریمِ حرمت قرآن و سنت پیامبر، سپردن حکومت به دست نابخردان و بی دینان، نفوذ یافتن شبهه پراکنان در مراکز فرهنگی، دنیاگرایی و دنیازدگی دانشمندان، سپرده شدن امور فرهنگی به دست تنگ مایگان علمی، استثمار مردم، انحراف از آموزه‌های دینی و رفتار غیر عادلانه با مردم اشاره می‌کند.^۱

آن حضرت در راه عراق، در «ذی حسم» فرمود:

«پیشامد ما همین است که می‌بینید. اوضاع زمان ما دگرگون شده است.
زشتی‌ها، آشکارگشته و نیکی‌ها از محیط ما رخت برپسته است. از فضیلت‌ها، جز اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب، باقی نمانده است. مردم در زندگی پست و ذلت باری به سر می‌برند. صحنه زندگی همچون چراگاهی پر سنگلاخ و کم علف، به جایگاه سخت و دشواری تبدیل شده است. آیا نمی‌بینید که دیگر به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد؟»^۲

نتیجه‌گیری

حرکت اصلاحی امام حسین علیه السلام، حرکتی است که شامل تمام زوایای جامعه آن روز و جوامع بعدی می‌گردد، همه نواقص و کاستی‌ها را شناسایی می‌کند و طرح و برنامه‌هایی را برای مقابله با آن‌ها عرضه می‌دارد.

نمی‌توان و نباید هیچ‌یک از ابعاد و جنبه‌های اصلاحات را نادیده انگاشت و بعضی را شدت بخشید و بعضی را نادیده گرفت و از شتاب بازداشت. اگر بنا داریم حسین وار

۱. تحف العقول، ص ۲۳۷ - ۲۳۹ و بлагة الحسين، صص ۱۳۵ - ۱۳۰.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۵ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.



اصلاحاتی در همه ابعاد را دنبال کنیم، با گلگشتی در سخنان مقام معظم رهبری، که ترجمان بی بدیل کم نظری سیره اهل‌البیت است، پرده‌ای رخ بر می‌گیریم و بدون شرح و تفصیل، فهرستی از آنچه ایشان در خطبه‌های نماز جمعه و سخنرانی‌های عمومی، به عنوان اصلاحات ذکر کرده‌اند، مور می‌کنیم:

- ۱- ما احتیاج داریم که دستگاه اداری مان مقرراتی داشته باشند که برای همه یکسان باشد و در آن، تبعیض نباشد. اگر بود، فساد است و فساد باید اصلاح شود.
- ۲- باید رشوه و ارتشه نباشد و اگر بود، فساد است و باید اصلاح گردد.
- ۳- راه‌های کسب ثروت مشروع باشد. اگر کسانی از راه‌های نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود.
- ۴- اگر کسانی از امتیازات بیجا استفاده کرده‌اند، ثروت‌های باد آورده پیدا کردند. و دیگران را به قیمت این که خودشان ثروتمند شوند، فقیر کردند. این، فساد است و باید اصلاح شود.
- ۵- اگر در جامعه، امتیازات انحصاری به وجود آوردن و همه نتوانستند از فرصت‌های برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود.
- ۶- اگر امنیت شغلی و ثبات مقررات نبود، اگر انسانی که می‌خواهد در جامعه کارکند دست و پایش را بستند و برای تلاش کردن، به او فرصت ندادند، این فساد است و باید اصلاح شود.
- ۷- اگر در جامعه گرایش به مصرف رو به رشد است، این فساد است.
- ۸- اگر در تلاش‌های اقتصادی، دلایلی بر تولید ترجیح دارد، این فساد است.
- ۹- اگر مردم دچار حالت بی‌انضباطی‌اند، به خصوص مسؤولان بخش‌های اداره کشور بی‌انضباطند و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است.
- ۱۰- اگر احساس مسؤولیت نیست، این فساد است.
- ۱۱- در جوانان اگر ملکات انسانی، یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت، کار،



- رشد پیدا نمی‌کند، این فساد است و باید اصلاح شود.
- ۱۲- اگر روابط ناسالم جنسی در جامعه هست، این فساد است.
- ۱۳- اگر اعتیاد در جامعه هست، این فساد است.
- ۱۴- اگر سطح معرفت و شعور عمومی در حد مطلوب نیست، این فساد است.
- ۱۵- اگر وظیفه‌شناسی در مسؤولان نیست، این فساد است.
- ۱۶- اگر کسانی هستند که خانواده‌ها را نامن می‌کنند، اگر کسانی هستند که شهرها و خیابان‌ها و روستاهای را نامن می‌کنند، این برای کشور فساد است.
- ۱۷- اگر جرم و جنایت هست، اگر دسترسی به قضاوت عادلانه نیست، اگر رسیدگی‌های قضایی طولانی می‌شود و پرونده‌ها تا مدت‌ها می‌ماند، این فساد است و باید اصلاح گردد و باید از جرم و جنایت پیش‌گیری کرد.^۱

بیداری و دشمن شناسی

﴿ حجۃ الاسلام محمد باقر شیرازی

امویان با موروثی کردن خلافت، انحرافی در حکومت اسلامی پدید آوردند که به وارونه ساختن دین انجامید. با ورود یزید به گردونه قدرت، «ختم اسلام» و «پایان ستت» امری حتمی بود.

امام حسین علیہ السلام هر چند ۲۰ سال از دوران حاکمیت معاویه را تحمل کرد و به دلیل شرایط نامساعد برای قیام، سکوت کرد، اما با خلافت یزید، اساس دین را در خطر دید و سکوت را در برابر فساد آشکار جایز ندانست و برای اصلاح به پا خاست. او فرمود: «انی اخاف ان یندرس هذا الحق و يذهب»^۱؛ بیم آن دارم که حق به کلی فراموش شود و از بین برود.

در برابر این «افساد»، تنها حسین بن علی علیہ السلام می توانست پرچم «اصلاح» را به دست گیرد. آن حضرت فرمود:

«انی احق بهذا الامر»^۲؛ من سزاوار ترین کسی هستم که این روند واژگونه را تغییر دهد.
امام حسین علیہ السلام به منظور آگاهی و بیداری امت اسلامی، ضمن آسیب‌شناسی جامعه، به افشاری چهره دشمن پرداخت و جایگاه عترت را احیاء نمود و این دورا توأم باهم به انجام رسانید.

۱. الاخراج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۸۱.



۱- آسیب شناسی جامعه

امام حسین علیه السلام عرصه گردانی دشمن و میدان داری نامحرمان در ساختار قدرت را برآیند غفلت و بی تفاوتی عالمان می دانست:

« مجرای کارها و احکام به دست عالمان به دین خداست که بر حلال و حرام خدا امین اند و از شما این منزلت را ریبودند و آن از شما ریبوده نشد مگر به واسطه تفرق و دوری شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر ﷺ با اینکه دلیل روشن بر آن داشتید. و اگر بر آزار شکیبا بودید و در راه خدا هزینه ها را تحمل می کردید، زمام امور خدا بر شما در می آمد و از جانب شما به جریان می افتاد و به شما بر می گشت، ولی شما ظالمان را در رجای خود نشاندید و امور خدا را به آنان سپردید تا به شبیه کار کنند و در شهوت و دلخواه خود راه روند، فرار شما از مرگ و خوشن بودن شما به زندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد (آنان را چیره کرد).»^۱

امام در جمع گروهی از عالمان و نویسندها، از سکوتشان گلایه نمود و فرمود:

«.. شما می بینید که پیمانهای خدا شکسته شده و نگران نمی شوید با اینکه برای یک نقض پیمان پدران خود به هراس می افتد. می بینید که پیمان رسول خدا ﷺ خوار و ناچیز شده و کورها و لالها و از کار افتاده ها در شهرها رها شده اند و رحم نمی کنند و در خور مسؤولیت خود کار نمی کنند و به کسانی که در آن راه تلاش می کنند وقوعی نمی نهید و خود به چاپلوسی و سازش با ظالمان آسوده اید!»^۲

«و قد علمت أن هؤلاء القوم قد لزموا طاعة الشّيّطان و تَوَلّوا عن طاعة الرحمن و أظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفُءُو و أحلّوا حرام الله و حرّموا حلاله»^۳

۱. تحف العقول، حرّانی، ص ۱۶۸.

۲. همان.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.



آن‌ها در پیروی شیطان پایر جایند و خدای رحمان را پیروی نمی‌کنند، فساد و تباہی را در جامعه رواج داده‌اند، حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، بیت‌المال را ویژه خود ساخته‌اند، آنچه را خدا حرام کرده، حلال و آنچه را که حلال ننموده است، حرام ساخته‌اند!

امام حسین علیه السلام ضمن اشاره به برخی از آیات قرآن^۱، از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک تکلیف واجب الهی یاد کرد و نخبگان جامعه را به شکست سکوت و فریاد زدن در برابر ستم‌های امویان فراخواند.

۲- احیای عترت

رونده دوری از عترت و خاندان رسالت که پس از رحلت رسول خدا علیه السلام آغاز شد، ضربات سختی را بر جهان اسلام وارد آورد. بی‌شک، بزرگداشت معصومان و تکریم و احیای حقایق سیاسی، عاملی برای رهایی امت اسلام به شمار می‌آمد که امام حسین علیه السلام بدان اهتمام داشت، از جمله:

الف- ترویج نام علی علیه السلام

هتك حرمت امام علی علیه السلام و تخریب چهره آن معیار حق، ابزاری برای دگرگونی فرهنگ جامعه دینی و بازگشت به فرهنگ جاهلی تلقی می‌شد و معاویه به شدت، در پی اجرای آن بود. معاویه در پاسخ افرادی که او را به جهت دست‌یابی به اهداف مورد نظر، از لعن و بدگویی باز می‌داشتند، می‌گفت:

«نه! می‌خواهم کودکان بر این بدگویی‌ها و لعن‌ها تربیت شوند و قامت کشند و بزرگان پیر شوند و دیگر یادکننده‌ای باقی نماند که یاد او و فضیلت او را بداند و زنده نگاه دارد.»^۲

۱. سوره مائدہ، آیات: ۴۴ و ۶۳ و ۷۸ و سوره توبه، آیه ۷۱

۲. مرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶ و ۵۷



امام حسین علیه السلام در راستای روشنگری و بیداری افکار عمومی، به زنده ساختن نام و منزلت امیر المؤمنین علیه السلام پرداخت و در منی، جلوه‌هایی از فضایل علیه السلام را بازگو نمود و در بخشی از سخنان خود فرمود:

«آیا می‌دانید که علیه السلام برادر رسول خدا علیه السلام بود، هنگامیکه پیامبر بین اصحابش برادری پذید آورد، بین او و خودش برادری برقرار کرد و فرمود: انت اخی فی الدنیا والآخرة.

آیا می‌دانید که برای رسول خدا علیه السلام هیچ سختی پیش نمی‌آمد مگر که علیه السلام را از پی آن می‌فرستاد به خاطر اطمینانی که به او داشت؟ او هیچ‌گاه علی را به اسمش صد انمی زد مگر آن که می‌گفت: یا اخی، و ادعوا لی اخی. آیا شنیده‌اید که پیامبر فرمود:

«من زعم انه يحبني و يبغض عليا فقد كذب ليس يحبني و يبغض عليا؛ هرکس که گمان دارد مرا دوست دارد و علیه السلام را دشمن، همانا دروغ می‌گوید. مرا دوست ندارد کسی که علی را دشمن دارد.»

امام همچنین تاکید کرد: «این سخنان را برای هرکس که به او و دینش اطمینان دارید، نقل کنید!».

امام حسین علیه السلام در مقاطع بعدی نیز به زنده ساختن نام و روش علی بن ابی طالب علیه السلام اهتمام ورزید، از جمله در وصیت خود به محمد حنفیه، هدف از قیام را پیروی از سیره جد و پدرش دانست:

«... اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب (علیهم السلام).»^۲
و در روز عاشورا نیز بارها از علیه السلام یاد کرد:

۱. موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، ص ۲۷۱ - ۲۷۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.



أَنَا أَبْنَى عَلَى الطَّهْرِ مِنَ الْهَاشِمِ
كَفَانِي بِهَذَا مَفْخِرًا حِينَ أُفْخِرُ^۱
مِنْ فَرْزَنْدِ عَلَى إِمَامٍ؛ آنِ يَاكْ مَرْدَهَاشْمِي كَهْ بِرَاءِي افْتَخَار، اينْ فَخْرَ بِرَاءِيْ كَافِيْ است.

ب - یادکرد حماسه غدیر

امام علی^ع ریشه انحراف را دوری امت از ولایت علی^ع و رویگردانی آنان از حماسه
غدیر می‌دانست. آن حضرت در سخنرانی منی، جریان غدیر خم را برای جمع یادآور شد
و فرمود:

«أَنْشَدْكُمُ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَصَبَهُ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍ فَنَادَى لَهُ
بِالْوَالِيَّةِ، وَقَالَ لِيَلْبِسْ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ شَمَا رَا بِهِ خَدَا سُوْكَنَدَ مِنْ دَهْمٍ! أَيَا مِنْ دَانِيدَ كَهْ
رَسُولُ خَدَا^ع روز غدیر خم علی^ع را بهِ علی^ع را بهِ ولایت نصب کرد و فرمود: باید
حاضران بهِ غایبان بررسانند»^۲

ج - تبیین جایگاه عترت

امام حسین علی^ع در منی، به تبیین جایگاه الهی امامت پرداخت و فرمود:
«آیا می‌دانید که رسول خدا^ع در آخرین خطبه‌ای که برای مردم خواند، فرمود: «انی
ترکتُ فِيكُمُ الثقلَيْنِ كِتابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِيْ، فَتَمَسَّكُوا بِهَا لَنْ تَضَلُّوا».»^۳

امام حسین علی^ع از منی تا کربلا، از جایگاه والای اهل بیت یاد کرد، از جمله به حاکم
مدينه فرمود:

«ما خاندان نبوت، معدن رسالت، محل آمد و شد فرشتگان و جایگاه رحمت خداوندیم و
خداوند به ما آغاز نمود و به ما نیز ختم کرد.»^۴
و به مروان فرمود:

«ما خاندان رسول خدا بیم و حق در ماست و زیان ما به حق گویاست. ما اهل

۱. الاختجاج، ج ۲، ص ۲۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. اللهوف، ابن طاووس، ص ۹۸.



بیت طهارتیم و خدا این آیه را در شأن ما فرستاده است: **أَفَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا١** ۲

۳- افشاری چهره دشمن

ناآگاهی بسیاری از مردم از ماهیت خاندان اموی، و مرعوب شدن و یا تطمیع گروهی از خواص و بزرگان، سبب شد تا امام حسین علیهم السلام پرده از ماهیت دشمن بردارد و به افشاری چهره نفرت‌انگیز آن بپردازد.

امام حسین علیهم السلام دو دشمنان اموی را دشمنان خدا می‌دانست و مشکل اساسی جهان اسلام را در حاکمیت آنان می‌شمرد:

«از رسول خدا علیهم السلام شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابو سفیان و طلاقاً ۳ حرام است. اگر معاویه را بر منبر من دیدید، شکمش را بشکافید. به خدا سوگند! اهل مدینه او را بر منبر جدم دیدند و به فرمانش عمل نکردند. از این رو، خدا آنان را به فرزندش، یزید گرفتار کرد. خدا عذابش را در آتش بیفزاید!» ۴

امام حسین علیهم السلام به افشاری چهره پلید معاویه، یزید، مروان و ابن زیاد پرداخت:

الف - معاویه

امام حسین علیهم السلام معاویه را فرمانروای نابکار، ثروت اندوزی ستمگر و فرمانروایی بی رحم می‌دانست.^۵ امام حسین علیهم السلام در ماههای پایانی عمر معاویه، در نامه‌ای به او پرده از چهره دین ستیزش برداشت:

«.. تو سنت پیامبر را ترک کرده و با فرمان او عمداً مخالفت کردی و بدون

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. الفتوح، ابن اعثم؛ ترجمة مستوفی هروی، ص ۸۲۸ و موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۸۵.

۳. مشرکانی که در فتح مکه از سوی پیامبر آزاد شدند.

۴. ر.ک: الفتوح، ص ۸۲۷؛ موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۸۵.

۵. تحف العقول، ص ۱۶۸.



هدايت الهى به دنبال هواي خود رفتی.. خداوند تو را به خاطر اينکه با گمان بد به مردم، آنها را گرفته و با شبيه و تهمت به قتل رسانده و مردم را وادار به بيعت برای فرزند سفие و شرابخوار و سگ باز می‌کنى، فراموش نمی‌کند. من برای تو جز اين نمی‌گويم که تو در حق خود خسaran کردی. دينت را ضایع کردي و امانتی را که در دست داري مورد سوء استفاده قرار دادی و رعيت خود را گول زده و جايگاهت را پراز آتش می‌کنى.^۱

امام در فرازی از نامه ارسالی به معاویه، چنین مرقوم داشت:
و ما اعلم فتنه اعظم من ولايتك هذه الامة؟ من فتنه‌ای سهمگين تراز حکومت تو براین
امت سراغ ندارم.

ب - يزيد

با مطرح شدن جانشيني يزيد پس از معاویه ، خطر واژگونه شدن اسلام جدي بود؛
زيرا يزيد علاقه‌اي در پاييendi و التزام به موازين اسلامي از خود نشان نمی‌داد، بلکه در
ميشه و در حضور امام حسین علیه السلام، با گستاخی به باده گساری می‌پرداخت و در وصف
شراب چنین می‌سرود:

وَفِيهِنَ الَّتِي تِلْتُ
فَوَادِكَ ثُمَّ لَمْ تُتْبُ^۳

باده‌هایي که جان را تازه می‌کند، جان تو را هم طراوت می‌بخشد؛ آنچنان که هرگز به
تبه نخواهی گرایيد.

يزيد در اظهارات خود ، در قرآن ستيرى و محو آثار اسلام و احکام دين کاملاً بى پروا
بود و عرصه را برای دين ستيران هر زه گو فراهم ساخت. همنشينش، «اخطل» چنین
می‌خواند :

۱. اخبار الطوال، دينوري، ص ۲۲۴؛ الاحتجاج، طبرسي، ج ۲، ص ۲۰ و ۴۸.

۲. ترجمة الإمام الحسين من تاريخ دمشق، ابن عساكر، تحقيق محمد باقر محمودي، ص ۱۹۸.

۳ رک: مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.



معشر الندمان قوموا
واشربوا کاس مُدام
اشغلتني نغمه العيدان
و تعوّضت عن الحورِ
- همدمان برخیزید و ترانه‌ها را بشنوید

- پیاله‌ای از شراب بنوشید و یاد قرآن را رهان نمایید
- صدای سازها مرآ بازگ اذان باز داشته است
- حوریان بیشت را با خمره‌های شراب عوض کردند!
واکنش حسین بن علی علیه السلام درباره خلافت یزید شدت بیشتری یافت، بدان حد که آیه استرجاع را برب زبان جاری ساخت و فرمود:

«انا لله و انا اليه راجعون، و على الاسلام السلام اذ قد بللت الامة برابع مثل یزید»؛ باید با اسلام خدا حافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است.^۱

امام حسین علیه السلام، یزید را مردی فاسق می‌دانست:

«.. و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس الحرماء معلن بالفسق»؛ یزید مردی تبهکار، شرابخوار، قاتل انسان‌های محترم است و آشکارا گناه می‌کند.^۲

ج - مروان

مروان بن حکم - داماد عثمان - از کارگزاران مهم خاندان اموی بود. او در آستانه خلافت یزید، بیعت با فرزند معاویه را به امام حسین علیه السلام پیشنهاد داد. امام نیز پرده از

۱. تذكرة الخواص، ص ۲۹۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۳. الفتن، ص ۸۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

ذهبی درباره یزید می‌گوید: «كان ناصبياً، ظلاً، غليظاً، جلفاً، يتناول المسكر، و يفعل المنكر، افتتح دولته بقتل الشهيد الحسين». سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷



چهره او برداشت و مادر بدکاره او را بیادش آورد و او را «ابن زرقاء» خطاب کرد!^۱ امام به او فرمود:

«ای پُرگناه! زیاده روی کردی. در برابر این گفتار سرزنشت نمی‌کنم، زیرا تو آن نفرین شده هستی که مورد لعن رسول خدا^{علیه السلام} قرار گرفتی، با این‌که هنوز در صلب پدر خود، حکم بن ابی العاص بودی. برای کسی که رسول خدا^{علیه السلام} نفرینش کرده باشد، چیزی جز این‌که به بیعت یزید فراخواند، ممکن نیست».^۲

د- ابن زیاد

امام حسین^{علیه السلام} در روز عاشورا از ابن زیاد به عنوان ناپاک ناپاک رازده (الدعی بن الدعی) یاد کرد. آن حضرت در سخنانی که در برابر سپاه کوفه ایراد نمود، این زشتی ابن زیاد را عیان ساخت و کوفیان را نسبت به پیروی از این شیطان مذمت نمود:

«الا ان الدّعى ابن الدّعى قد رکز بين اثنتين بين السّللة و الذّلة و هیهات مثنا الذّلة»؛^۳ آگاه باشید که زنا زاده فرزند زنا زاده میان دوچیز پای فشرده است: کشتن ما و ذلت ما! هیهات که به ذلت تن دهیم.

۱. بنایع المودة، قندوزی، ص ۴۰۱.

۲. همان.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسين (ع)، ص ۴۲۳.

قرآن و عترت در اندیشه اسلامی

پوچش حجۃ الاسلام والمسلمین محمود مهدی پور

جایگاه قرآن

رسول گرامی اسلام ﷺ درباره قرآن فرمود:

«القرآنُ هُوَ الدَّوَاءُ»؛^۱ قرآن مایه بی نیازی است. بی نیازی بدون قرآن

وجود ندارد و فقری بعد از قرآن نیست.

«القرآنُ غَنِيٌّ لَا غَنِيَّ دُونَهُ وَ لَا فَقَرَرٌ بَعْدَهُ»؛^۲ قرآن مایه بی نیازی است. بی نیازی بدون قرآن

می جوید، باید قرآن بخواند.

«مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخَرِينَ فَلَيَقْرَأْ الْقُرْآنَ»؛^۳ هر کس دانش اولین و آخرین را

آندرز و زیباترین قصه‌ها، کتاب خداست.

«أَصَدَقُ الْوَوْلِ وَ أَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَ أَحْسَنُ الْتِصْصِ كِتَابُ اللَّهِ»؛^۴ راست ترین سخن، رساترین

امام علیؑ درباره قرآن می فرماید:

«جَعَلَ اللَّهُ رِيَّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَ رَبِيعاً لِلْقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ وَ مَحاجَ لِطَرِيقِ الْصُّلَحَاءِ وَ

دَوَاءً لِيَسَ بَعْدَهُ دَاءً وَ نُورًا لَيَسَ مَعَهُ ظُلْمَةً»؛^۵ خداوند آن را مایه سیرابی عالمان،

۱. میزان الحکمة، حدیث ۱۶۴۴.

۲. همان، حدیث ۱۶۴۴۱.

۳. همان، حدیث ۱۶۴۴۸.

۴. همان، حدیث ۱۶۴۳۱.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.



بهاری برای دل‌های فقیهان، راهی روشن برای سلوک صالحان، دارویی که پس از آن دواوی نیست و نوری که با آن ظلمت نیست، قرار داده است.

در جامعه اسلامی چنانچه قرآن در جایگاه خویش قرار گیرد و مبنای تفکر، اندیشه، سیاست، اخلاق و روابط اجتماعی شود، مسلمانان را بر قله آزادی، استقلال، برادری و عدالت اجتماعی می‌نشاند و کمبودها و رنج‌های کنونی بر طرف می‌گردد و عمیق‌ترین اصلاحات اخلاقی و اجتماعی تحقق می‌پاید.

امام علی علیله نقش جامع قرآن را چنین ترسیم فرموده است:

«أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِيُ وَ الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِ وَ دَوَاءٌ دَائِكُمْ وَ نَظَمٌ مَا يَبْنِكُمْ»؛
آگاه باشدید که دانش مربوط به آینده و حوادث گذشته و داروی دردها و نظم در روابط اجتماعی شما، در قرآن است.

حضور گسترده و عمیق قرآن در نظام آموزشی جامعه اسلامی، یک نیاز همیشگی است. مسلمانان، از ولادت تا رحلت، باید با این کتاب شریف مأنوس و همراه باشند. قرآن آموزی، قرآن پژوهی، اطلاع رسانی قرآنی و تولید و پخش فیلم‌ها و سریال‌های قرآنی از کارهای مفید و مهم است، ولی فوری تر از آنها، حضور قرآن در صحنه‌های مدیریت، سیاست‌گذاری، اقتصاد، قضایت، قانون نویسی، برنامه و بودجه، روابط بین‌المللی، گزینش‌ها و نصب و عزل‌های داخلی است.

ایمان به قرآن، تسلیم بودن در برابر احکام الهی، پرهیز از تحریف و توجیه قرآن و برتر دانستن رهنمودهای قرآن از سیاست‌های سلیقه‌ای و جناحی و بین‌المللی، شرط بهره‌برداری از این پیام آسمانی است. قرآن نه تنها باید جزو مواد آموزشی نظام اسلامی، در همه سطوح حوزوی و دانشگاهی باشد، بلکه باید همه ابعاد زندگی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مسلمانان با قرآن هماهنگ شود.



رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «عَلَيْكُم بِالْقُرْآنِ، فَأَنْجِذُوهُ إِمَاماً وَ قَائِدًا»؛^۱ بر شما باد توجه به قرآن، آن را امام و پیشوای خویش قرار دهید.

یک جامعه اسلامی که قرآن را در جایگاه خودش قرار دهد به همه آرمان‌های بلند خویش دست می‌یابد. رسول گرامی اسلام ﷺ در این زمینه چنین فرمود:

«اگر زندگی نیک بختان، مرگ شهیدان، رهایی روز حسرت، سایه‌سار روز آتش بار قیامت و هدایت از گمراهی را خواستارید، قرآن را فرا گیرید. به راستی که آن کلام رحمان، مرز و پناهی در برابر شیطان و مایه افزایش و سنگینی میزان اعمال است.»^۲

در طول تاریخ بشریت، خداوند برای رهایی و رستگاری انسان‌ها، دو سرمایه ارزشمند را در اختیار آنها قرار داده است:

۱- کتاب‌های آسمانی

۲- امامت و رهبری معنوی

بدون بهره‌گیری از کتب آسمانی و پذیرش رهبری الهی، انسان به آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی و وحدت و همدلی نمی‌رسد و دنیا و آخرت خویش را می‌بازد و این هدیه‌های آسمانی از هم تفکیک ناشدنی هستند.

پیوند قرآن و امامت

قرآن، پیام خدا برای زندگی سعادتمدانه انسان در دو گیتی است و امام، رهبر راه نیک بختی در دو جهان.

قرآن «اسلام مکتوب» است و امام «اسلام ناطق» وزنده.

قرآن راه است و امام رهبر.

۱. همان، حدیث ۱۶۴۲۵.

۲. همان، حدیث ۱۶۴۵۵.



قرآن قانون است و امام قانون‌شناس و مجری قانون.

قرآن مشعل است و امام مشعلدار.

قرآن تنها قانون اساسی معتبر برای عموم انسان‌هاست و امامت تنها نظام الهی - سیاسی مشروع و مفید برای تمام جهان، در طول تاریخ است.

انسان بدون قرآن، انسانیت خویش را از دست می‌دهد و بدون رهبری الهی گرفتار استثمار، تبعیض، گمراهی و «ضلال مبین» می‌گردد. اگر در روایات می‌خوانیم:^۱ «عَلَىٰ مَعَ القرآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلَىٰ لَنْ يَقْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدا عَلَىٰ الْحَوْضَ»، این پیوستگی دو سویه مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، بلکه نظام مشروع رهبری در همه عصرها و نسل‌ها، از قرآن تغکیک‌ناپذیر است.

کسی که قرآن را نمی‌شناسد، کسی که قرآن را باور ندارد، کسی که پیام‌های قرآن را به اجرا نمی‌گذارد، کسی که جهان‌بینی قرآن را ندارد، کسی که اندیشه‌های غربی و شرقی را معتبرتر از قرآن می‌داند، «صلاحیت رهبری» امت اسلامی را ندارد.

اگر قرآن از سوی خداوند برای هدایت جامعه بشری آمده، امامت هم از سوی خداوند متعال مشخص شده است. قرآن و امامت، در مبدأ با هم همگامند و از ارسال و انزال الهی و برنامه‌ریزی خدا ریشه گرفته‌اند و در مقصد و هدف نهایی هم از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند و در جهت نیک بختی و رستگاری انسان و استقرار قسط و عدل در جامعه جهانی می‌کوشند. مهجور گذاشتن قرآن «خسران مبین» است و دور شدن از نظام امامت و رهبری عترت هم «خسران مبین» است. قرآن کتاب تربیتی خدا برای خلق است و امامت نظام تربیت الهی و امام مریبی آسمانی برای عموم انسان‌هاست. قرآن کتاب مدیریت الهی جهان است و امام مدیر منصوب از سوی خدا. قرآن و امام همیشه مورد نیاز جامعه بشری هستند.

قرآن فرا زمانی و فرا منطقه‌ای است. امامت هم نظام رهبری جهانی و جاودانه است.



قرآن انسان‌ها را به اطاعت از رهبری آسمانی و امامت فرامی‌خواند و امامت بشریت را به قرائت، تلاوت، انس، فهم، تدبیر و اجرای قرآن دعوت می‌کند. شنیدن قرآن عبادت است، ذکر علی‌الله‌یا هم عبادت است. انسان‌ها با پذیرش و رد قرآن، در دو راهی بهشت و جهنم قرار می‌گیرند و با پذیرش رهبری الهی و حب و بغض علی‌الله‌یا، نیز در دو راهی بهشت و جهنم، راه سعادت یا شقاوت را انتخاب می‌کنند.

نzdیک شدن به قرآن، طهارت روح و تقوای جان می‌خواهد. نزدیک شدن به رهبری الهی هم سلامت فطرت و پاکی روح و روان لازم دارد.

قرآن هرگز کهنه نمی‌شود. نظام امامت هم هرگز کهنه نمی‌شود.

قرآن در شب قدر نازل می‌شود. رهبری الهی هم در شب قدر آن را دریافت می‌کند و پذیرای ملائکه می‌شود.

تلاوت قرآن در حال ناپاکی ممنوع است. حضور به محضر امام معصوم علی‌الله‌یا در حال ناپاکی نیز حرام است.

در برابر قرآن باید سکوت کرد و گوش سپرد. در برابر رهبری الهی هم باید سکوت کرد و صدا را بلندتر کردن از صدای رسول علی‌الله‌یا ممنوع است.

تلاوت قرآن، زنگار قلب‌هارا می‌زداید. زیارت امام هم زنگار قلب‌ها را می‌زداید. قرآن کتاب حکمت است و امام الگوی حکمت.

قرآن معجزه الهی است. امامت هم معجزه الهی است.

قرآن عامل حل اختلافات جامعه اسلامی است. امام هم عامل حل اختلافات جامعه است.

قرآن داروی بیمارهای روحی و اجتماعی است. امامت هم پزشک بیماری‌های روحی و اجتماعی است.

قرآن دشمن کفر، نفاق، گمراهی و گناه است. امام هم دشمن کفر، نفاق، گمراهی و گناه است.



قرآن حبل المتنین الهی است. امامت هم «حبل الله» است.

قرآن کتاب «عزیز» است. امام هم تجلی عزت الهی است.

حضرت رسول ﷺ فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ مَادِبَةُ اللَّهِ، فَتَعَلَّمُوا مَأْدِبَتَهُ مَا أَسْتَطَعْتُمْ وَهُوَ النُّورُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ فاقرُؤُوهُ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَأْجُرُكُمْ عَلَى تلاوَتِهِ بِكُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ أَمَّا إِنِّي لَا أَقُولُ إِلَّا حَرْفٌ وَلَكُنْ أَقُولُ أَلْفٌ وَلَامٌ وَمِيمٌ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً.»^۱

تحریف قرآن و انحراف امامت و رهبری بزرگ ترین خطر برای امت اسلامی است.

حضرت محمد ﷺ فرمود:

«أَكْثَرُ مَا أَخْخَوْفُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ يَضْعُفُهُ عَلَى غَيْرِ مَوَاضِعِهِ وَرَجُلٌ يَرْئِي أَنَّهُ أَحَقُّ بِهِذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِهِ»؛^۲ بیشترین چیزی که پس از خویش بر امتم بیم دارم، [دونکته است] مردی که قرآن را بی جا تأویل کند و شخصی که خود را به این مقام از دیگران شایسته تر بداند.

امامت و ولایت بخشی از دین است که دین بدون آن کامل نیست. امام باقر علیہ السلام فرمود:

«فَرَأَيْضُ الْهَى يِكَى پس از دیگری از سوی خداوند نازل و اعلام می شد. ولایت آخرین فریضه الهی بود که اعلام گردید.» وقتی خداوند عزوجل -آیه «الْيَوْمُ أَكَمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ» را نازل کرد، فرمود: پس از این، دیگر فریضه ای نخواهد بود و واجبات شما را برای شما کامل کردم.^۳

قرآن منادی بزرگ نظام امامت است و امامت پاسدار بزرگ قرآن و مفسر و مجری آن.

قرآن کتاب نور و هدایت است. امام هم نور و هدایت است.

برخی در قرآن آگاهانه اختلاف می کنند. در امامت هم برخی آگاهانه اختلاف و نزاع

۱. شرح مصباح الشریعه، ص ۱۰۲.

۲. کنز العمال، حدیث ۲۸۹۷۸.

۳. الامام باقر علیہ السلام: کان الفریضه تنزل بعد الفریضه الأخرى، وكانت الولاية آخر الفرائض فانزل الله عزوجل «الْيَوْمُ أَكَمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ» يقول الله عزوجل، لا انزل عليکم بعد هذه الفریضه، قد اکملت لكم الفرائض. میزان الحکمة، ج ۱، حدیث ۷۸۴.



پدید می‌آورند.

قرآن «تبیان کل شی» است و «امام مبین» هم از اسرار قرآن آگاه است. اصلاحات راستین این است که انسان، خویش را بر قرآن عرضه کند و اندیشه، رفتار، گفتار و اخلاق خود را با قرآن میزان نماید. همچنین انسان باید خود را بر امام عرضه کند و در اندیشه، موضع‌گیری، عادات، رفتار و سخن از امام الهام بگیرد. امام صادق ع فرمود: «الإِمَامُ عَلَمٌ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَ خَلْقِهِ فَنَّ عَرَفَةُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا»؛^۱ امام پرچمی بر افراشته بین خدا و خلق است. هر کس او را بشناسد، مؤمن است و هر کس او را انکار کند، کافر است.

«امامت» و «بعثت» دو رودخانه حیات بخش جامعه بشری هستند که از قله‌های رحمت و حکمت و ربوبیت الهی ریشه می‌گیرند. بعثت بدون ولایت و رهبری الهی ناتمام و ناقص است و دین بدون رهبری الهی کامل نیست.

تفسیر پیام الهی، ابلاغ پیام خدا به نسل‌های بعدی، اختلاف زدایی در فهم مکتب، و اجرای عدالت و قانون الهی وظیفه‌ای است که بر دوش امامان ع و رهبری امت اسلامی قرار دارد.

وظایف جامعه در برابر قرآن و امامت شامل دو بخش مهم است بایدها و نبایدها

بایدهای در برابر قرآن:

- ۱- ایمان ۲- قرائت و تلاوت ۳- استماع ۴- تعلیم ۵- ترتیل ۶- پناه بردن به خدا هنگام شروع تلاوت (استعاذه) ۷- تدبیر ۸- پیروی ۹- پذیرش داوری قرآن در اختلافات گوناگون.

۱. میزان الحکمه، ج ۱، حدیث ۸۲۹

۲. آیات مربوطه به وظایف یاد شده به ترتیب عبارت است از: بقره، ۹۱؛ بقره، ۱۲۱؛ اعراف، ۲۰۴؛ بقره، ۱۵۱؛ مزمول، ۴؛ تخلیل، ۹۸؛ محمد، ۲۲۴؛ اعراف، ۱۳؛ بقره، ۲۱۳



نباید ها در برابر قرآن:

بر اساس آیات قرآن، نباید های جامعه در برابر کتاب خدا عبارت است از:

- ۱- کتمان آیات الهی^۱
 - ۲- تبدیل آیات الهی^۲
 - ۳- تجزیه آیات الهی^۳
 - ۴- تحریف آیات الهی^۴
 - ۵- نسیان آیات الهی^۵
 - ۶- هجران آیات الهی^۶
 - ۷- ادعای تولید مشابه قرآن^۷
 - ۸- اعراض از آیات الهی^۸
 - ۹- گریز از قرآن^۹
 - ۱۰- تکذیب، کفر، استهzae و تمسخر آیات الهی^{۱۰}
- قرآن بر سرگذاشتن، تسلیم بودن در برابر قرآن و سرسپردن به آن و سجده در برابر آیات الهی بخشی از فرهنگ اسلام و مسلمانی است. انسان های مؤمن در برابر جریان رهبری الهی و مشروع هم باید همین حالت تسلیم را داشته باشند.
- اهانت و توهین به قرآن، عترت، امام و رهبری مشروع سبب خشم و کیفر الهی و گاهی
-
۱. بقره، ۱۵۹
 ۲. فتح، ۱۵
 ۳. حجر، ۹۱
 ۴. بقره، ۷۵
 ۵. طه، ۱۲۶
 ۶. فرقان، ۳۰
 ۷. انعام، ۹۳
 ۸. يس، ۴۶
 ۹. مدثرا، ۵۱
 ۱۰. غافر، ۷؛ بلد؛ ۱۹؛ زخرف، ۴۷؛ جاثیه، ۹



سبب ارتداد و خروج از مسلمانی است.

بایدها و نبایدها در برابر امامت

شناخت بایدها و نبایدها نسبت به جریان امامت و رهبری الهی و عمل بر اساس آن، شرط بنیادی دیگر در هدایت و رستگاری انسان است که در این مقاله، فقط به سرفصل‌های وظایف و بایدها در برابر امامت اشاره می‌شود:

- ۱- معرفت امام و رهبری مشروع الهی
- ۲- مودت و محبت امامان و رهبری الهی
- ۳- نصیحت، خیرخواهی و طرفداری از ائمه مسلمین
- ۴- قبول داوری و قضاوت نهایی امامان در اختلافات زندگی
- ۵- دادن پاسخ مثبت به امامت و دعوت‌های رهبری مشروع و فراخوان‌های رهبری در تمام صحنه‌های اجتماعی.
- ۶- اطاعت و قبول فرمان‌های رهبری معصوم و مشروع در کلیه امور فردی و اجتماعی.

شناخت رهبری حق و معرفی و حمایت آن، از مهم‌ترین وظایف اجتماعی مسلمانان است.

امام حسین علیه السلام در آخرین نامه خویش به مردم کوفه، چنین یادآور شده است:

«فَلَعْمَرِي مَا إِلَّا عَالَمٌ بِالْكِتَابِ وَالْأَخْذُ بِالْقِسْطِ وَالدَّائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَاسِنُ تَنَسَّهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ»؛^۱ به خدا سوگند! امام و رهبر واقعی و مشروع کسی است که بر اساس قرآن عمل کند. عدالت را به پا دارد. تسلیم دین حق باشد و خود را برای خدا، در شرائط مختلف کنترل کند.

تلاش برای شناسایی، اعلام وفاداری، دلسوزی و خیرخواهی، یاری و بزرگداشت، اطاعت و پیروی از امامان معصوم علیهم السلام و نایبان آنان و مبارزه و عدم همکاری با قدرتمندان ضد قرآن و قوانین اسلامی، چه در سطح داخلی و چه در سطوح جهانی، از فرایض عاشورائیان

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، حدیث ۲۸۲.



تاریخ و همه علاقمندان سیدالشہداء^{علیہ السلام} است. مراسم سوگواری محرم و صفر، اعلام ولایت نسبت به جریان رهبری حق و اعلام برائت از قدرتمندان ناهماهنگ با قوانین قرآن و عترت^{علیہ السلام} است.

زمزمه‌های دکتر اقبال لاهوری را در زمینه نقش قرآن و امامت، در پایان به محضر نسل جوان تقدیم می‌دارم.

نقشهای کامن و پاپ شکست.
این کتابی نیست. چیزی دیگر است.
جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود.
زنده و پاینده و گویاست این.
سرعت اندیشه پیدا کن چو برق
هر چه از حاجت فزون داری بد.
اندکی با نور قرآنی نگر.
هم ز تقدیر حیات آگه شوی.
ساز قرآن را نواها باقی است.^۱
حریت را زهر اندر کام ریخت.
چون سحاب قبله باران در قدم.
لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت.
موج خون او چمن ایجاد کرد.
سطر عنوان نجات مانوشت.
ز آتش او شعله‌ها اندوختیم.
سطوت غرناطه هم از یاد رفت.
تسازه از تکبیر او ایمان هنوز.
اشک ما بر خاک پاک او رسان.^۲

نقش قرآن تا در این عالم نشست
فاش گوییم آنچه در دل مضمر است
چون به جان در رفت جان دیگر شود
مثل حق پنهان و هم پیداست این
اندر او تقدیرهای غرب و شرق
با مسلمان گفت جان برکف بنه
آفریدی شرع و آئین دگر
از بیم وزیر حیات اگه شوی
محفل ما بی می و بی ساقی است
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت
خاست آن سرجلوه خیر الامم
بر زمین کربلا بارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد
نقش «الا الله» بر صحرا نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم
شوكت شام و فر بغداد رفت
تارما از زخم‌هاش لرزان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان

۱. دیوان اقبال، ص ۳۱۷

۲. دیوان اقبال، ص ۷۵

زیبانگری در نهضت حسینی

﴿ محمد باقر شیرازی

ما رأيت إلا جميلاً

نهضت خونین و پیروز حسین بن علی علیه السلام، نمادی از تبلور زیبایی‌های الهی بود؛ و نور محبت، ایثار، عشق، رضا و تسليم از آن می‌درخشد. کربلا حمامه‌ای بی‌مانند بود که در منظر مقربان آستان الهی، چیزی جز زیبایی نبود، آن‌گونه که زینب علیها السلام در برابر فرزند زیاد فرمود: «ما رأيت إلا جميلاً».

کربلا در منظری دیگر، گرچه زشتی‌های بسیاری از دشمن را در خود دید، لیکن از منظر زیبایی‌های حسینیان، جذبه خاص خویش را داشت.

درباره «جمیل» بودن نهضت حسین علیه السلام به دو نکته می‌توان اشاره کرد:

۱ - تسليم رضای الهی: اوج زیبایی‌های این حمامه، حاکمیت روح تسليم و رضا در عاشورائیان و پیام آوران فردای عاشوراست. این روحیه هر سختی را آسان، و مشکل را دوست داشتنی می‌سازد. امام حسین علیه السلام فرمود:

«رِضَى اللَّهِ رِضَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرٌ عَلَىٰ بَلَائِهِ وَ يُوَفِّنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ»^۱، بر

آنچه خدا راضی است، ما اهل بیت نیز راضی و خوشنودیم. در برابر بلا و امتحان

۱. الماهرف، ابن طاووس، ص ۲۰۱.

۲. همان، ۱۲۶.



او استقامت می ورزیم. او اجر صبر کنندگان را به ما عنایت خواهند نمود.
برای آنان مرگ خواستنی و دوست داشتنی بود: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وُلْدِ آدَمَ مَحَظَّ الْفَلَادَةِ
عَلَىٰ جَيْدِ الْفُتَاهِ»؛ ردیای مرگ بر زندگی انسان‌ها آشکار است همانند اثر گردنبند بر گردن
دختران جوان.

۲- تکیه بر نتایج: حماسه اصلاحی عاشورا، نقطه پایانی بر کژراهه‌ها و انحرافات اموی،
و آغازی بر بیداری و فریاد امت بود. زینب علیہ السلام در برابر یزید چنین فرمود:
«وَاللَّهِ مَا فِرِيتَ إِلَّا جَلَدَكَ وَ لَا حَرَزْتَ إِلَّا فِي لَحِمِكَ»؛ به خدا جز پوست خود را ندریدی،
و جزگوشت خویش را نبریدی.

او یزید را «دشمن» و «دشمن زاده خدا» خواند و فرمود:
من هم اکنون تو را خوار می‌دارم و سرزنش تو را به چیزی نمی‌شمارم، اما چه کنم که
دیده‌ها گریان است و سینه‌ها بربیان و دردی که از کشته شدن حسین به دل داریم، بی
درمان.^۳

در پرتو این مدخل، گوشه‌هایی از زیبایی‌های بسیار امام حسین علیہ السلام و نهضت او را به
نظراره می‌نشینیم:

جمال حسین علیہ السلام

حسین، ماه درخشان بود و جمالش سرآمد زیبایی‌ها
انا الحسين بن علي بن ابي طالب البدر بأرض العرب^۴
من حسین، پسر علی بن ابی طالب (و) ماه درخشان سرزمین عربیم.

۱. الملهوف، ص ۱۲۶.

۲. بلاغات النساء، ابن طیفور، ص ۳۵؛ بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۵، ص ۱۳۴؛ الاحتجاج، طبرسی،

ج ۲، ص ۳۰۹.

۳. همان.

۴. کشف الغمة، اربیلی، ج ۲، ص ۳۶.



گونه‌هایی از زیبایی جمال او را نظاره می‌کنیم:

الف - سیما: حسین علیه السلام چهره‌ای چون جهره رسول خدا علیه السلام داشت؛ آن گونه که مادرش در کنار گهواره فرمود: «أَنْتَ شَيْءٌ بَنِي»^۱. و این شباخت زبانزد همگان بود. انس بن مالک، امام را نسبت به برادرش شبیه تربه پیامبر می‌دانست و می‌گفت: «أَمَا إِنَّهُ كَانَ أَشْبَهُهُمَا بِالنَّبِيِّ علیه السلام»^۲.

توصیف امام حسین علیه السلام از چهره پیامبر، حکایتگر سیماهی حسین است. آن حضرت فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَحَسَنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلَقَ»^۳؛ رسول خدا خوش سیماهی‌ترین مخلوق خدا بود. ب - نور: حسین «نور» بود، نوری که همزمان با نور رسول خدا علیه السلام پدیدار شد.^۴ چنین همسانی و اتحاد، تفسیر این سخن پیامبر است که فرمود: «حسین مِنِي و أنا مِنْ حُسْنِي»^۵؛ حسین از من است و من از حسین.

پیشینه نور حسین، قبل از خلقت آدم است: «خَلَقْنَاكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلْنَاكُمْ بِسْعَرِشِيهِ مَحْدُقِينَ»^۶. آن حضرت در پاسخ پرسش حبیب بن مظاہر درباره چگونگی اهل بیت پیش از خلقت، چنین فرمود:

«كَنَا أَشْبَاحَ نُورٍ نَّدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ، فَنَعْلَمُ لِلْمَلَائِكَةِ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّحْمِيدَ»^۷؛ ما اشباح نور بودیم که پیرامون عرش خدای سبحان طواف می‌کردیم و به فرشتگان «سبحان الله» و «لا اله الا الله» و «الحمد لله» می‌آموختیم.

درخشش نور حسین به هنگام حمل وی، در چهره زهراء علیها السلام نیز نمایان بود. پیامبر

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۳.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۵۷۱.

۴. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱ و ۳۶.

۵. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۷۴.

۶. ر.ک: زیارت جامعه کبیره.

۷. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۱۱.



می فرمود:

«فَإِنَّ أَرْيَ فِي مُقْدَمٍ وَجْهِكِ ضَوْءًا وَذلِكَ أَنَّكِ سَتَلِدِينَ حُجَّةً لِهَذَا الْخَلْقِ»؛

دخترم! در پیشانی تو درخشندگی خاصی می بینم. این نور نشانگر آن است که به زودی، حجت خدا بر مردم را به دنیا خواهی آورد.

زیبایی جمال امام حسین علیه السلام در قتلگاه بدان حد بود که در وصف آن گفته شده است:

«إِنِّي مَا رَأَيْتُ قَبْلَهُ مُضَمَّحًا بِالدَّمِ وَالتَّرَابِ أَنُورًا وَجَهًا مِنْهُ»؛ تاکنون هیچ کشته به خاک و خون غلتیده ای را به نورانیت سیمای او ندیدم.

ج - خاندان: برجستگی و بی مانندی خاندان نیز جلوه ای خاص به حسین بخشیده بود. به گفته ابن عساکر، روزی پیامبر، حسین را بر شانه خود گذارد و در برابر مردم فرمود: «هذا الحسين بن علي: خير الناس جداً و خير الناس جداً: جده محمد رسول الله، سيد النببيين. وجده خديجه بنت خوييلد، ساقية نساء العالمين إلى الإيمان بالله و رسوله. وأمه فاطمة بنت محمد سيدة نساء العالمين...»

امام حسین علیه السلام نیز در عرصه های گوناگون از خاندان طاهر خود یاد می کرد و بدان

افتخار می نمود:

مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّى فِي الْوَرِى

فَاطِمَ الزَّهْرَا اُمِّى، وَأُبَى

در میان همگان کیست که جدی مانند جد من یا معلمی همچون علی علیه السلام داشته باشد. من فرزند دو ماہ تابنا کم. مادرم فاطمه زهرا علیه السلام و پدرم درهم کوبنده کفر در بدر و حنین بود.

د - فضیلت: حسین علیه السلام تک سوار میدان فضیلت هاست:

سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِى بَحْسِنِ خَلِيقَتِهِ وَعَلُوِّ هِمَّهِ

۱. العزایج، راوندی، ج ۲، ص ۸۴۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷؛ خصائص الحسینیه، شیخ جعفر شوشتاری، ص ۳۱.



لَيَالٍ فِي الظَّلَالِ مَذْلُومٌ
وَيَأْبَى إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُعْلَمَ^۱

وَلَاخَ بِحُكْمِتِي نُورُ الْهُدَى فِي
يُسْرِيْدُ الْجَاهِدُونَ لِيُطْفَؤُ^۲

به سوی مدارج عالی کمال، از راه نیک سرشتی و بلند همتی بر همه جهانیان
پیشی گرفتم.

در شب‌های تیره گمراهی، نور هدایت الهی با حکمت من نمودار شد.
منکران بداندیش می‌خواهند آن را خاموش کنند، ولی خدای سبحان نمی‌خواهد؛
جز آن که آن را کامل گرداند و در فرازی دیگر چنین فرمود:

أَنَا أَبْنُ النَّذِيْقَةِ الْمَعْلُومَ مَكَانَهُ
وَلَيْسَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ طَخَاءٌ^۳

من فرزند رادمردی هستم که منزلت او را می‌دانید و بر حقی که آشکار، است هیچ ابر
تیره‌ای نیست.

سرزمین کربلا

امام حسین علیه السلام در روز پنجم شنبه، دوم محرم سال ۶۱ هـ ق. به سرزمین کربلا رسید^۴ و
چون از نام آن جا آگاه شد، به یاران خود دستور پیاده شدن داد و فرمود:

«اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبَلَاءِ، أَنْزِلُوا هَاهُنَا وَاللهُ مَحْكُمٌٰ رِّكَابِنَا وَسَفَكِ
دِمَائِنَا، هَاهُنَا وَاللهُ مَحْكُمٌٰ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللهُ سُبُّ حَرَبِنَا»^۵؟ خدا یا! از اندوه و بلا به تو
پناه می‌برم! پیاده شوید! این جا محل فرود آمدن ما و جای کشتن ماست. سوگند به
خدا که این جا محل قبور ماست، مکانی است که اهل بیت ما را به اسارت خواهند
برد.

-
۱. متفاوت، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۷۲؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، (ترجمه)، ص ۹۲۴.
 ۲. کشف الغمد، ج ۲، ص ۳۵.
 ۳. الارشاد، ج ۲، ص ۸۶.
 ۴. الملهوف، ص ۱۳۹؛ الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۲؛ الشیخ، ابن اعشن، ترجمة مستوفی هروی،
ص ۸۸۳.



ابن اعثم کوفی می‌نویسد: حضرت عیسیٰ در کربلا به حواریون فرمود: «فرزند رسول خدا احمد مصطفیٰ را اینجا می‌کشند و خون‌های ناحق در این زمین ریخته خواهد شد». ^۱

او می‌نویسد: حضرت علیٰ در کربلا - هنگام بازگشت از پیکار صفين - گفت: در این ساعت که سر در بالین نهادم و خوابیدم، در خواب دیدم که جماعتی از مردان سپید روی از آسمان آمدند. آن‌ها شمشیرها را حمایل کرد، علم‌های سفید به دست گرفته بودند و گرد این زمین خطی کشیدند. پس این درختان خرما را دیدم که شاخه‌های خویش را بر زمین می‌زدند و جویی را دیدم که پر از خون تازه می‌رفت و حسین، پسر خویشن را دیدم که در میان جوی خون افتاده بود و فریادرس می‌خواست. کسی به فریاد او نمی‌رسید. او مدد می‌جست، ولی کسی او را مدد نمی‌کرد. پس آن مردان سپید روی را دیدم که گفتند: «صبر کنید ای فرزندان رسول خدا! ^۲ و بدانید که بر دست بدترین خلق کشته می‌شوید و بهشت رضوان مشتاق دیدار شماست».

امیرالمؤمنین ^۳ چندان بگریست که غش کرد و مردم به گریه افتادند. چون امیرالمؤمنین ^۴ به هوش آمد، به حسین ^۵ نیز گفت: «ای فرزند! صبر کن و در صبوری ثابت قدم باش که بلا و رنج نصیب دوستان باشد و دنیا جای محنت و بلاست». ^۶

امام علیٰ همچنین به عبدالله بن عباس فرمود: «این زمین را کربلا گویند که حسین، پسر مرا و شیعه او را و جماعتی از اولاد فاطمه دختر محمد مصطفیٰ ^۷ را در این خاک دفن خواهند کرد و اهل آسمان این بقעה را زمین کرب و بلاغویند که روز قیامت از این زمین جماعتی برانگیزند که ایشان را بی حساب و بی عذاب به بهشت برسند». ^۸

۱. الفتح، ص ۵۰۶

۲. الفتح، ص ۵۰۵ و ۵۰۶

۳. همان.



آخرین شب

از غروب شامگاه تاسوعاً تا سپیده دم صبح عاشوراً، جلوه‌های جميل و بی مانندی از محبت، وفا، عشق، نشاط و عبادت پدیدار شد که آن آخرین شب را برای تمام تاریخ ماندگار ساخت، از جمله:

الف - در جمع اصحاب: امام حسین علیه السلام یاران و اصحاب خود را فراخواند و پس از حمد و ثنای خدا، فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا»^۱؛ من یارانی بهتر و وفادارتر از شما نمی‌دانم و اهل بیتی نیکو روزگارتر و مهربانتر و پیوندجوتر از خاندان خویش نمی‌شناسم، خدای تعالی شما را جزای خیر دهد.

آن حضرت به یاران خود فرمود: «هذا لَيْلٌ قَدْ غَشِيَّكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا»^۲؛ این شب است که شما را فراگرفته است، آن را مرکب راهوار خود گیرید و بروید. به گفته حضرت سجاد علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام با بیان این نکته که «شما همه کشته خواهید شد و حتی یک نفر نجات پیدا نمی‌کند»،^۳ از یاران درخواست کرد که از صحنه دور شوند:

«فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونَنِي، وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَقُنَا إِلَيْكُمْ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَسِعَةٍ»^۴؛ این قوم آهنگ مرا دارند و چنانچه مرا بکشند، به شما توجهی نمی‌کنند. شما آزادید و در اختیار خودید.

ب - پیمان سپاری: یاران امام حسین علیه السلام، زندگی بی حسین علیه السلام را حیاتی زشت می‌انگاشتند و در پاسخ امام، دوباره پیمان وفاداری سپردند و گفتند: «قَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ

۱. همان، ص ۸۹۶؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۱۵.

۲. همان.

۳. «إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ كُلَّكُمْ حَتَّى لا يَفْلُثُ مِنْكُمْ وَاحِدٌ». بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۹.

۴. الخرابی، ج ۲، ص ۸۴۷.



بعد کَ؟ خداوند زندگانی بعد از تو را زشت گرداند.

یاران باوفای امام حسین علیهم السلام به آن حضرت عرضه داشتند:

«ای پسر رسول خدا! چگونه باشد که ما تو را بگذاریم و برویم؟ ما هرگز از تو جدا نشویم و تا جان در تن داریم، با دشمنان و جنگ می‌کنیم. جان و تن ما فدای تو باد». ۲

در میان هاشمیان، نخست حضرت عباس علیهم السلام لب به سخن گشود و فرمود: «لَمْ نفعل ذلک؟ أتبقَ بعْدَكَ؟ لا أرانا اللَّهُ ذلِكَ أَبْدَا!» ۳ چه کنیم؟ آیا پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند ما را در چنین حالی نبیند!

آنان معنای عیش را در پرتو حسین علیهم السلام جستجو می‌کردند و حیات زیبا را در رضایت امام می‌یافتنند، هر چند که پیکرشان طعمه شمشیرها و نیزه‌ها گردد.

عاشقان را هر زمانی مُردنیست	مردن عُشاق خود یک نوع نیست
او دو صد جان دارد از جانِ هُدی	و آن دو صد را می‌کند هر دم فِدی
آزمودم مرگِ من در زندگیست	چون رهم زین زندگی پایندگیست
أَقْتُلُونی أَقْتُلُونی يَا ثِقات	آن فی قتلی حیاتاً فی حیات
يَا مُنِيرَ الْخَدْ يَا رُوحَ الْبَقا	اجتَذِبْ رُوحی و جُدِلی باللقاء ۴

سعید بن عبد الله حنفی گفت: «اگر هفتاد بار کشته شوم و سیپس زنده گردم، آن گاه مرا بسوزانند و سوخته‌ام را به باد دهند، باز دست از تو بر نخواهم داشت». ۵

و مسلم بن عوججه نیز گفت: «جان من فدای تو باد! تا نفس می‌توانیم زد در حضور تو با

۱. انساب الأشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۸۵.

۲. الفتن، ص ۸۹۷.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسین علیهم السلام، ص ۴۰۱.

۴. مثنوی معنوی، دفتر سزم، ص ۲۱۸.

۵. وقعة الطف، ابی مخنف، ص ۱۹۹.



دشمنان می‌کوشیم و جنگ می‌کنیم تا نیزه‌های ما خرد شود و شمشیرهای ما بشکند.»^۱
حسین بن علی علیه السلام وقتی وفای یاران را یافت و سخنانشان را شنید، آنان را دعا فرمود
و به آن‌ها بشارت شهادت داد و جایگاه بهشتی آنان را به آن‌ها نشان داد.^۲

ج- مناجات: یاران امام حسین علیه السلام همچون امام خویش، تمام شب را به نماز، نیایش،
دعا و قرائت قرآن پرداختند. ابو محنف می‌نویسد:

«لَا أَسْمِي حُسَيْنٌ وَ أَصْحَابُهُ، قَامُوا اللَّيلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ، وَ يَدْعُونَ وَ
يَتَضَرَّرُونَ»^۳؛ هنگامی که آسمان بر حسین و اصحابش تاریک شد، تمام شب را
بیدار ماندند و نماز خواندند، استغفار کردند، دعا خواندند و (به درگاه الهی) تضرع
نمودند.

ابن طاووس با بیان عبادت و مناجات امام حسین علیه السلام و یارانش، به تشبیه زیبایی
اشارت دارد:

«بات الحسين علیه السلام وأصحابه تلک الليلة و لهم دوى كدوى النحل»^۴؛ حسین علیه السلام
و اصحابش شب را به صبح رساندند، در حالی که زمزمه قرائت قرآن و مناجات و
نمازشان چون زمزمه زنبوران عسل درکندو بود.

ابن اعثم کوفی نیز از زمزمه دعا و شب زنده داری امام حسین علیه السلام و یارانش چنین یاد
می‌کند:

«حسین علیه السلام آن شب را در طاعت و عبادت زنده داشت. گاه در رکوع و گاه در
سجود می‌گریست و تضرع می‌کرد. برادران، اصحاب، اهل بیت و شیعه او همچنین
آن شب را در طاعت و عبادت بودند. از ایشان هیچ کس نخفت. همه در نماز بودند

۱. الفتوح، ص ۸۹۷

۲. الخرایج، ج ۲، ص ۸۴۷

۳. وقعة الطف، ص ۲۰۲

۴. الملہوف، ص ۱۵۴



واز خدای تعالیٰ آمرزش می طلبیدند.^۱

د-نشاطِ یاران: تفسیر ناب شادی و سرور، در سیما و برخورد یاران حسین متجلی بود. این نشاط برخواسته از ایمان به خدا، محبت به حسین علیهم السلام و عشق به شهادت بود. آنان مرگ را شیرین تراز عسل می انگاشتند: «احلى من العسل»^۲؛ «مرگ شیرین گشت و نقلم زین سرا».

زهیر در کربلا، به یاران خود می گوید: در نبردی، غنایمی به دستمان افتاد و از فراوانی آن مسرور گشتم. در آن هنگام، سلمان باهله به ما چنین گفت:

«إِذَا أَدْرَكْتُمْ شَبَابَ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا أَشَدَّ فَرِحاً بِقَتالِكُمْ مَعَهُمْ مِنْكُمْ إِمَّا أَصَبْتُمُ مِنَ الْغَنَائِمِ»^۳؛ اگر شما جوانان آل محمد را درک کنید، شادی و نشاط جنگیدن در رکاب آنان بیشتر از سرور دست یابی به این غنایم است.

هدف زهیر از نقل این خاطره این است: «هر کس شیفته و شیدای شهادت است، به پاخیزد».^۴

مرگ تن هدیه است بر اصحاب راز زر خالص را چه نقصانست گاز

درباره حبیب بن مظاہر گفته اند که او غرق خنده بود، ابن حصین تمیمی از او پرسید: حال چه وقت خنده است؟ پاسخ حبیب آن بود که «چه وقت بهتر از امشب». بریر نیز از یاران بنشاطی بود که با عبدالرحمن انصاری شوختی می کرد، او در پاسخ گله عبدالرحمن گفت:

«همه آنانی که مرا می شناسند، می دانند که اهل شوختی نبوده ام؛ چه آن وقتی که جوان بودم و چه حال که پیر شده ام. لیکن الان می بینید که فاصله من و بهشت جز

۱. الفتح، ص ۹۰۱.

۲. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص ۲۳۰.

۳. وقعة الططف، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۴. «من احباب منكم الشهادة فليقم». اخبار الطوال، دینوری، ص ۲۴۷.



شمشیرها چیز دیگری نیست». ^۱

روز حماسه

صبح روز جمعه، عاشورای سال ۶۱ هجری آغاز شد. چند قطعه از جلوه‌های زیبای عاشورا را نظاره می‌کنیم:

الف - رؤیای سحرگاهان: امام حسین علیه السلام در سحر عاشورا لحظه‌ای کوتاه خوابید و پس از بیداری، به یاران خود فرمود: جدم، رسول خدا علیه السلام را در خواب دیدم که میان گروهی از اصحاب نشسته بود و به من فرمود:

«يا بُنِي! أنتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ! وَ قَدْ اسْتَبَشَرْتَ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الصَّفِيفِ
الْأَعْلَى، فَلَيْكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِ اللَّيْلَةِ، عَجْلٌ وَ لَا تُؤْخِرْ! فَهَذَا أَنْتُكَ قَدْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ
لِيَأْخُذُ دَمَكَ فِي قَارُورَةِ حَضْرَاءٍ؛ فَرَزَنْدَم! تو شهید آل محمدی! آسمانیان و اهل افق
اعلیٰ به تو شادمانند. امشب مهمان منی. بشتاب و درنگ مکن! این فرشته که از
آسمان فرود آمده است، در پی توست، تا خون تو را در شیشه سبز بریزد.

امام حسین علیه السلام به یاران خود فرمود: این رؤیای من بود، لحظه آن امر مهم نزدیک است و کوج از این دنیا فرارسید، در آن شکی نیست.^۲

ب - حق مردم: امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، به یکی از یاران خود فرمود: «نادِ فِي النَّاسِ
آن لَا يُقْاتَلُنَّ مَعِيَ رَجُلٌ عَلَيْهِ دَيْنٌ»^۳؛ بین مردم نداکن. کسی که بدھی دارد، نباید با من به پیکار آید.

امام حسین علیه السلام در ادامه، از رسول خدا علیه السلام نقل کرد که «هر کس با بدھی بمیرد، در قیامت آن را از حسناتش بر می‌دارند».^۴

۱. حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۱۷۴.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۴۱۳.

۳. احقاق الحق، نورالله شوشتری، ج ۱۹، ص ۴۲۹.

۴. همان.



ج- نماز نیم روز: با حمله گسترده کوفیان، خیمه های بسیاری در آتش سوخت. شمر به خیمه امام یورش برد و فریاد کشید: «برایم آتش بیاورید تا این خیمه را بر اهلش آتش بزنم». ^۱ گویا حوادث پس از سقیفه تکرار می شد؛ آن جا خانه علی ع و اینجا خیمه حسین ع، آن جا ناله زهر ع و فرزندان، و اینجا فریاد زینب ع و انبوهی از زنان و کودکان!

در آن هنگام ظهر عاشورا، عمرو، پسر عبدالله صاعدي، معروف به ابوثمامه رو به امام کرد و گفت:

«یا ابا عبدالله! جانم به فدائیت! دشمن به شما نزدیک شده است. به خدا سوگند!

شما کشته نخواهی شد، جز آن که من پیش رویتان به قتل برسم، اما دوست دارم

زمانی خدایم را دیدار کنم که نماز گذارده باشم، نمازی که وقت شریده است.»

امام حسین ع نگاهی به آسمان انداخت و فرمود:

«ذَكَرَتِ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الْذَاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوْلُ وَقْتِهَا»؛ نماز را

یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران و یاد آوران خدا قرار دهد. الان وقت نماز است.

امام حسین ع فرمود: از آن ها بخواهید دست نگه دارند تا مانماز بخوانیم. حسین بن

تمیم، از فرماندهان سپاه ابن سعد گفت: نماز شما پذیرفته نمی شود! حبیب در پاسخ او

فرمود:

نماز خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نمی شود، آن وقت نماز تو قبول می شود.^۲

د- ایشار: یاران امام حسین ع نماز ظهر را در عاشورا به امامت آن حضرت خواندند.

سعید به عبدالله حنفی پیش روی امام ایستاد و خود را هدف تیرهای دشمن قرار داد. از راست و چپ به صورت، دست، پا و سینه او تیر می زدند. او تا پایان نماز پیش روی ابی

۱. «علی بالنار حتى أحرق هذا البيت على اهله». وقعة الطف، ص ۲۲۸.

۲. وقعة الطف، ص ۲۳۰.



عبدالله^{علیه السلام} ایستاد، تا آن که به زمین افتاد.^۱ سعید در لحظات آخر، به امام نگاه کرد و گفت: ای پسر رسول خدا^{علیه السلام}! آیا به عدهم وفا کردم. امام حسین^{علیه السلام} در پاسخ این یار ایشارگر خود فرمود: «نعم، انت أما می فی الجنة»؛ آری، تو پیشا پیش من در بهشت هستی.^۲ به گفته ابن طاووس، جز ضربات شمشیر و نیزه، ۱۳ تیر به پیکر سعید اصابت کرد.^۳

رهیافتگان

کربلا کانون نیکبختی و سعادت بود، حتی برای آنان که پیشینه خوشی نداشتند. برخی بالطف الهی، عاقبت نیک را از محفل حسین^{علیه السلام} ستاندند و خون خویش را با خون پاکان و اولیاء درهم آمیختند و درخت دین را استوار ساختند. پاداش بازگشت و توبه آنان، شهادتی بود که حسین^{علیه السلام} عطایشان فرمود، امامی که این توصیه را به همگان داشت:

فَمَا شَرِئَ اللَّهُ مِن الصَّالِحِ	عليك بظلفِ نفسك عن هواها
كَأَنَّكَ لَا تَعْيَشُ إِلَى الرَّوَاحِ	تأهَبْ لِلسَّمِينَةِ حِينَ تَغُدو
نَسْعَتْهُ نَعَاثَةُ قَبْلِ الصَّبَاحِ	كُمْ مِنْ رَائِحٍ فِينَا صَحِيحٍ
عَلَى مَا فِيكَ مِنْ عَظِيمِ الْجُنَاحِ	وَبَادِرْ بِالْأَنَابَةِ قَبْلِ مَوْتٍ
وَلَكِنْ مِنْ تَشَمُّرَ لِلْفَلَاحِ ^۴	وَلَيْسَ أَخْوَ الزَّرَانَةَ مَنْ تَجَافِ

بر تو باد که خود را از هوای نفس باز داری، که هیچ چیزی لذت بخش ترا اصلاح نیست.

هر گاه صبح کنی، آماده مرگ باش، آنچنان که گویی تا شب نمی مانی.

چه بسیار شب رو تندrst در میان ماست که قاصدان مرگ او، پیش از بامداد، خبر

مرگ او را فریاد می زندند.

۱. وقعة الطف، ص ۲۳۲.

۲. ابصار العین، سماوی، ص ۲۱۸.

۳. الملهوف، ص ۱۶۵.

۴- موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۸۲۸



پیش از مرگ شتاب کن، تا از گناهان بزرگ خود توبه کنی.
صاحب وقار آن نیست که از خوبی دوری گزیند، بلکه کسی است که برای رستگاری
آماده شود.

حر بن یزید ریاحی سرآمد رهیافتگان است. او راه را بر امام بست و مانع از حرکت آن
حضرت به کوفه شد. حر، صبح عاشورا، چون از تصمیم ابی سعد در جنگ با امام
حسین علیهم السلام مطمئن گردید، به بهانه آب دادن اسب خویش، از اردوگاه کوفیان دور شد و به
امام پیوست و سرانجام به میدان رفت و به فیض شهادت رسید.^۱

زهیر بن قین نیز از باریافتگان، محضر حسین علیهم السلام است. او در مسیر کربلا با امام
حسین علیهم السلام روبرو شد. امام او را به همراهی دعوت کرد، او که به عثمانی بودن مشهور بود،
تمایلی به همراهی نداشت، لیکن به توصیه همسر خویش نزد امام رفت و در آن جا
دگرگون شد و به سپاه آن حضرت پیوست و در نهایت، به شهادت رسید.^۲

از چهره‌های ذیل می‌توان به عنوان رهیافتگانی یاد کرد که بیشتر آنان در شب و روز
عاشورا به امام حسین علیهم السلام پیوستند و سرانجام نیز به فیض شهادت نائل گشتند:

بکر بن حی، جابر بن حجاج، جوین بن مالک، حارث بن امراء القیس، حلاس
به عمر، زهیر بن سلیم، ضرغامه بن مالک، عبدالرحمن بن مسعود، عبدالله بن
بشر، عمرو بن ضبیعه، قاسم بن حبیب، مسعود بن حجاج و نعمان بن عمرو.^۳

از دو نفر به نام‌های ابوالحتوف بن حرث و برادرش، سعد بن حرث نیز به عنوان
پیوستگان به امام یاد می‌کنند. این دو برادر هر چند خوش ساقه نبوده و در سپاه این
سعد بر جنگیدن مصمم بودند، اما به وقت تنهایی امام حسین علیهم السلام، چون ندای «هل من
ناصرٍ يَنْصُرُنِي» و صدای گریه اهل حرم را شنیدند، متحول شده، به امام روی آوردند و با

۱. ابصار العین، ص ۲۰۳؛ قاموس الرجال، شوستری، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲. انصار الحسین، شمس الدین، ص ۳۷؛ ابصار العین، ص ۹۵.

۳. ابصار العین، ص ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴؛ ۱۹۹؛ تتفیج المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ اعیان الشیعه، محسن امین
عاملی، ج ۱، ص ۶۱۲؛ ج ۴، ص ۳۰۲؛ انصار الحسین، ص ۹۵، ۷۰، ۱۰۰.



کوفیان جنگیدند و سرانجام به شهادت رسیدند.^۱

همچنین از چهره‌هایی چون عروة، شبیب کلابی و مصعب بن یزید نیز به عنوان گرویدگان به امام حسین علیه السلام یاد می‌کنند.^۲

بر بالین پرستوها

امام حسین علیه السلام در لحظه شهادت بسیاری از اصحاب، بر بالین آنان حاضر می‌شد. در بسیاری از این صحنه‌ها می‌توان اوج عاطفه و احساس را نظاره کرد. نمونه‌هایی از حضور امام بر بالین شهدا را می‌نگریم:

الف - امام حسین علیه السلام بر بالین عباس: امام حسین علیه السلام چون صدای عباس را شنید، به سرعت بر بالین او آمد و چون آن صحنه دلخراش را نگیریست، با صدای بلند گریست و فرمود:

«وَا أَخَاهُ وَاعْبَاسَهُ وَامْهَجَةَ قَلْبَاهُ وَأَفْرَهَ عَيْنَاهُ وَاقِلَّةَ نَاصِرَاهُ، يَعْزُّ وَاللَّهُ عَلَىٰ فِرَاقُكُ»^۳; آه برادرم! آه عباس! آه محبوب دلم! آه نور دیده! آه از بی یاوری پس از توا به خدا سوگند! جدا بی تو بر من سخت و ناگوار است.

امام حسین علیه السلام چون سر عباس را بر دامن گرفت و خون از دیدگانش زدود، متوجه شد که او می‌گرید. امام حسین علیه السلام پرسید: ابالفضل! چرا می‌گریبی؟ عرض کرد: برادر جان! چرا نگریم با این که اینک بر بالین منی و سرم را از خاک برداشته‌ای و بر دامن گرفته‌ای؟ ساعتی دیگر کیست که سر مبارک تو را از خاک بردارد و خاک از چهره‌ات پاک کند؟! چون عباس به شهادت رسید، امام فرمود: الان انکسر ظهری و قلت حیلتی؛ اکنون کرم شکست و توانم کم شد.^۴

۱. ابصار العین، ص ۱۵۹؛ اعيان الشيعه، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. ر.ک: وسیله الدارین، سید ابراهیم زنجانی، ص ۱۷۹، ۱۵۶، ۱۹۲، ۱۷۹.

۳. معالی السبطین، محمد مهدی حائری، ج ۱، ص ۴۴۰؛ المنتخب، طریحی، ص ۴۳۱.

۴. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۹.



امام در بازگشت به خیمه‌ها، با این اشعار بر عباس نوحه سرود:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيْهِ
فَتَمَّ ابْكَى الْحُسَيْنَ بَكْرِبَلَاءِ

أَخْسُوهُ وَابْنُ وَالدِّهِ عَلَيْهِ
أَبُو الْفَضْلِ الْمُضْرِجُ بِالدَّمَاءِ

وَجَادَلَهُ عَلَى عَظَمَتِهِ خَوْفٌ
وَمَنْ وَاسَةٌ لَا يُثْنِيَ خَوْفَهُ

آن که باید بیش از هر کس دیگر برابر او گریست، جوان دلاوری است که از (فراقش) حسین را در کربلا گریاند.

برادر حسین و فرزند علی، ابوالفضل که به خون خود آغشته شد.

کسی که حسین را باری کرد، در حالی که هیچ رویداد هراس انگیزی او را برنتاباند و کسی که با همه تشنگی با خود در نوشیدن آب ستیز کرد.

ب - امام حسین علیه السلام بر بالین علی اکبر: امام حسین علیه السلام چون بر بالین علی آمد، صورت خود را بر صورت علی اکبر نهاد و فرمود: خدا بکشد ملتی را که تو را کشت! پسرم! چه چیز آن هارا به جسارت در برابر خدای رحمان و هتك حرمت رسول الله علیه السلام واداشت؟! علی الدُّنْيَا بَعْدَ الْعَفَا؛ بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا.^۲

صدای گریه امام حسین علیه السلام بلند شد؛ به گونه‌ای که کسی تا آن زمان آن گونه گریستن او را نشنیده بود^۳ امام حسین علیه السلام سر علی اکبر را بر دامن گرفت و در حالی که خون را از دندان‌هایش پاک می‌کرد و بر صورتش بوسه می‌زد، فرمود:

«فرزندم! تو هم از محنت دنیا آسوده شدی و به سوی رحمت جاودانه حق

رهسپارگشتی و پدرت پس از تو تنها مانده است، ولی به زودی به تو ملحق خواهد

شد.»^۴

حضرت زینب علیها السلام با شتاب به میدان آمد؛ در حالی که فریاد می‌کشید: یا اخاه! و یابن

۱. همان، ص ۴۴۸.

۲. الملهوف، ص ۱۶۷؛ وقعة الطف، ص ۲۴۳.

۳. نفس المهموم، ص ۳۱۱.

۴. الدرمة الساکبة، بهبهانی، ج ۴، ص ۳۳۲.



أُخْيَا! أَيْ بِرَادِرْمَا! أَيْ بِرَادِرْ زَادِهِمَا وَخُودْ رَازْوِي بَدْن عَلَى اكْبَرْ اِنْدَاخْتَا! اِمامْ حَسِينْ عَلِيَّا او رَازْوِي كَشْتَه عَلَى بِرَادِشْت وَبَهْ خِيمَه بازْگَرْدَانَد وَبَهْ جَوَانَانْ دَسْتُورْ دَاد تَا پِيَكَرْ عَلَى اكْبَرْ رَابَهْ خِيمَه بِرَندَه.^۱

ج - امام حسین علیه السلام بر بالین قاسم: امام حسین علیه السلام چون صدای «یا عَمَاه» قاسم را شنید، با شتاب از میان صفوون گذشت، تا بر بالین قاسم رسید و ضربتی بر قاتل قاسم زد. سپاه کوفه برای نجات او شتافتند و جنگ شدیدی درگرفت و غبار فضای میدان را پر کرد. چون گرد و غبار فرو نشست، امام حسین علیه السلام بالای سر قاسم ایستاده بود، در حالی که او پاهای خود را بر زمین می کشید. امام فرمود:

«عَزٌّ وَاللهُ عَلٰى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُحِبُّكَ، أَوْ يُحِبُّكَ ثُمَّ لَا يَنْتَهُكَ»؛ چقدر بر عمومی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او کاری بر نماید و یا اگر کاری هم بتواند انجام دهد، برای تو سودی نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد قومی که تو را کشتنند!

سپس امام او را برداشت و سینه او را بر سینه خویش قرار داد و به سمت خیمه‌ها برده؛ در حالی که پاهای او بر زمین خط می کشید.^۲

د - امام حسین علیه السلام بر بالین چون: جون، غلام سیه چرده ابوذر غفاری چون به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و فرمود:

«اللَّهُمَّ يَضْعُضُ وَجْهُهُ وَ طَيْبُ رِيحَهُ وَ احْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَ عَرَفْ بِيَنَهُ وَ بَيْنَهُ مُحَمَّدٌ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^۳; خدا! روى او را سپید و بوی او را خوش گردان و وی را با نیکان محشور فرما و با محمد و آل محمد آشنا و همدمنما.^۴

۱. الارشاد، سیح مقدد، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۲۲۱؛ وقعة الطف، ص ۲۴۳.

۲. وقعة الطف، ص ۲۴۴؛ الملهوف، ص ۱۶۷.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲.

۴. امام باقر علیه السلام می فرماید: در کربلا هر کسی کشته خورد را از میدان بیرون می برد. اما چون کسی را نداشت تا او



هـ - امام حسین علیه السلام بر بالین اسلام: اسلام بن عمرو، غلام حسین بن علی علیه السلام چون به زمین افتاد، امام حسین علیه السلام نزدش آمد. اسلام که در دقایق پایانی عمر بود، نگاهی به امام کرد. امام حسین او را در آغوش گرفت و گونه خود را بر گونه اش نهاد اسلام از این حالت به وجود آمد و تبسمی نمود و گفت: «مَنِ إِثْلِيْ وَ أَبْنُوْ رَسُولِ اللَّهِ وَاضْعِفْ حَدَّهُ عَلَىْ خَدَّهِ»^۱؛ چه کسی مانند من است در حالی که پسر رسول خدا صورتش را بر صورتم گذارد است.

و - امام حسین علیه السلام بر بالین واضح، غلام حرث سلمانی: واضح چون کشته شد، امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و سرش را در آغوش گرفت و صورت مبارک خویش را بر صورت او نهاد.^۲

ی - امام حسین علیه السلام بر بالین حر: حر چون بر خاک افتاد، هنوز نیمه جانی داشت که اصحاب او را برداشت، خدمت امام حسین علیه السلام آوردند و در مقابل آن حضرت بر زمین نهادند. و امام حسین علیه السلام در حالی که چهره غبار آلود او را پاک می کرد، فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّتَكَ بِهِ أَمْكَنَّ، وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ»^۳؛ تو آزاد مردی؛ چنان که مادرت نام نهاد و تو در دنیا و آخرت آزاده ای.

^۱ کرا از میدان بیرون برد به همین جهت پیکر پاره پاره او را پس از ده روز دیدند در حالی که بوی مشک از بدنش به مشام می رسید. ابصار العین، ص ۱۷۷.

^۲ همان، ص ۹۶.

^۳ همان، ص ۱۴۵.

^۴ المهرف، ۱۶۰.

شهدای جوان در حادثه کربلا

﴿حجۃ الاسلام والمسلمین محمد جعفر طبیبی

بدون شک، کسانی که همراه امام حسین علیہ السلام در کربلا به درجه رفیع شهادت نائل آمدند، از بهترین انسان‌ها بودند و هیچ شهیدی در میان شهدای اسلام، به مقام و منزلت آن‌ها نمی‌رسد.

مرحوم شیخ مفید (متوفی: ۴۱۳ ه. ق.) می‌نویسد:

«شب عاشورا، امام حسین علیہ السلام اصحاب و یاران خود را جمع کرد و فرمود:
«فَإِنَّ لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًاً أَوْقَ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»^۱؛ من اصحابی با وفاتر و بهتر از
اصحاب خود سراغ ندارم.^۲

از کودک شیرخواره تا پیرمرد نوادگان بین شهیدان کربلا وجود دارند. در این مقاله سیری گذرا بر شهدای جوان کربلا می‌نماییم.

۱ - عباس بن علی علیہ السلام

در این که چند تن از فرزندان امیرالمؤمنین علیہ السلام در کربلا شهید شدند، اختلاف است، اما مشهور پنج نفر هستند: ۱ - عباس بن علی ۲ - عبدالله بن علی ۳ - عثمان بن علی ۴ - جعفر بن علی ۵ - ابو بکر بن علی.

۱. الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۹۱.

۲. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به الامالی، شیخ طوسی، ص ۹۰.



حضرت عباس علیه السلام در سال ۲۶ هـ. ق پا به عرصه گیتی نهاد. نام مادرش «ام البنین، فاطمه بنت حرام» است.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل - که عالم به انساب و اخبار عرب بود - فرمود:

«برای من زنی انتخاب کن که فرزندانی شجاع بیاورد. عقیل، فاطمه دختر حرام را معرفی کرد و گفت: در عرب، شجاع تراز پدران او کسی را نمی‌شناسم. علی علیه السلام با او ازدواج کرد. نخستین فرزند ام البنین، عباس علیه السلام بود. او را به سبب زیبایی سیما، قمر بنی هاشم لقب داده بودند کنیه او ابوالفضل است.^۲

مرحوم صدوq (متوفای ۳۸۱ هـ. ق.) از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «عمویم، عباس دارای بصیرتی نافذ و ایمانی محکم و پایدار بود و در رکاب امام حسین علیه السلام جهاد نمود و نیکو مبارزه کرد، تا به شهادت رسید.»^۳

روزی علی بن الحسین علیه السلام به فرزند عباس علیه السلام که نامش عبیدالله بود، نظر کرد و گریست؛ سپس فرمود:

«هیچ روزی بر رسول خدا علیه السلام سخت تر از روز جنگ اُحد که حمزه بن عبدالمطلب در آن شهید گردید و روز جنگ موتنه که جعفر بن ابی طالب پسر عم او شهید گشت، نبود هیچ روزی همانند روز حسین نبود، سی هزار نفر گرد او جمع شدنده که خود را از این امت می‌دانستند و با خون حسین، به خدا تقرب می‌جستند. حسین علیه السلام آن‌ها را موعظه فرمود ولی نپذیرفتند، تا او را به ستم شهید کردند.»

سپس امام سجاد علیه السلام فرمود:

«خدا عمویم، عباس را رحمت کند! او خود را فدای برادرش، حسین علیه السلام کرد تا این‌که هر دو دست او قطع شد و خداوند به او همانند جعفر طیار دوبال عطا فرمود

۱. ابصر العین، ص ۵۶.

۲. عمدة الطالب، ص ۳۲۴؛ قصہ کربلا، ص ۳۴۶ و ابصر العین، ص ۵۶.

۳. خصال شیخ صدوq، ص ۸۶؛ عمدة الطالب، ص ۳۲۳ و ابصر العین، ص ۵۷.



که در بهشت با فرشتگان پرواز کند! برای عباس نزد خدای متعال منزلت و درجه‌ای

است که تمام شهدا در قیامت به آن درجه و منزلت خبطة‌می‌خورند.^۱

جایگاه مهم قمر بنی‌هاشم در قلب لشگر امام حسین علیهم السلام، نشان دهنده اطمینان امام حسین علیهم السلام به اوست. در روز عاشورا، هنگامی که آن حضرت نیروها را آرایش می‌داد، زهیر بن قین را در میمنه و حبیب بن مظاہر را در میسره قرار داد و پرچم را به دست برادرش، عباس سپرد.^۲ برخی از سیره نویسان نوشتند: هنگامی که ابوالفضل العباس علیهم السلام در روز عاشورا، تنها بی برادر را دید، نزد او آمد و گفت: آیا مرا رخصت می‌دهی تا به میدان بروم؟

امام گریه شدیدی کرد و فرمود: برادر! سینه‌ام تنگ شده است و از زندگی خسته شده‌ام و می‌خواهم

از این مناققان خونخواهی کنم!

امام فرمود: برای این کودکان کمی آب تهیه کن! عباس به میدان آمد و سپاه کوفه را موعظه کرد و آن‌ها را از عذاب خدا ترساند، ولی اثری نکرد. عباس بازگشت و ماجرا را به برادر گفت. در آن هنگام بود که فریاد العطش کودکان را شنید. بر مركب سوار شد، مشک و نیزه را برگرفت و آهنگ فرات نمود. چهار هزار نفر از سپاه دشمن که بر فرات گمارده شده بودند، او را احاطه کردند و او را هدف تیر قرار دادند. عباس آن‌ها را پراکنده کرد و ۸۰ نفر از آنان را کشت تا وارد فرات شد، ولی چون خواست مقداری آب بنوشد، یاد عطش حسین، اهل بیت و کودکان، او را از نوشیدن آب باز داشت، پس آب را ریخت و مشک را از آب پر کرد و بر شانه راست خود انداخت و راهی خیمه‌ها شد. لشگر کوفه راه را بر او بستند و از هر طرف او را محاصره نمودند، ابوالفضل العباس با آن‌ها پیکار می‌کرد تا این‌که نوبل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد. آن‌گاه مشک را بر دوش چپ نهاد و پرچم را به دست چپ گرفت. دست چپ حضرت عباس علیهم السلام را نیز همان ملعون از میج جدا کرد. حکیم بن

۱. قصه کربلا، ص ۳۴۶ و ابصار العین، ص ۵۶

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۵ و اخبار الطولان، ص ۲۵۶



طفیل که در پشت درخت خرمایی کمین کرده بود، شمشیری بر دست چپ او زد و آن را از بدن جدا کرد.

آن گاه تیری به سینه مبارکش اصابت کرد. بعضی گفته‌اند: تیر به چشم حضرت عباس علیه السلام خورد. برخی نوشه‌اند که عمودی آهنین بر فرق مبارکش زدند که از اسب بر زمین افتاد و فریاد برآورد و امام علیه السلام را صدرازد.

آن حضرت بر بالین عباس آمد و چون آن حال را دید، فرمود: «الآن انکسر ظهیری و قلت حیلّتی.»

برخی گفته‌اند: امام حسین علیه السلام نتوانست بدن عباس را به جهت کثیر جراحات، از قتلگاه به جایی که اجساد شهدا در آن جای بود، حمل کند.^۱

ابن فندق می‌گوید: ابا الفضل العباس هنگام شهادت ۳۴ سال داشت.^۲

۲ - علی بن الحسین علیه السلام

حضرت علی اکبر علیه السلام در اوایل خلافت عثمان^۳ پا به دیده جهان گذاشت. او از جد بزرگوارش، علی بن ابی طالب علیه السلام حدیث روایت کرده است.

مادر آن حضرت، «لیلی دختر ابی مرّة بن عروة بن مسعود ثقیفی» است. کنیه آن حضرت ابوالحسن و ملقب به اکبر می‌باشد.^۴

در روز عاشورا، هنگامی که از پدرش اذن جنگ طلبید، امام به او اجازه فرمود، پس نگاهی از سر مهر بر او انداخت و بعد سر خود را به زیر افکند و اشک در چشمان مبارکش حلقه زد. آن گاه امام حسین دست به آسمان بالا برد و فرمود:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ قصه کربلا، ص ۳۴۶ و ابصار العین، ص ۶۱.

۲. لباب الأنساب، ج ۲، ص ۳۹۷.

۳. مرحوم مقرم در کتابش علی اکبر ص ۱۲، تاریخ تولد آن حضرت را در یازدهم شعبان سال سی و سوم هجرت ذکر کرده است.

۴. ابصار العین، ص ۳۹ و ۵۰.



«خدایا! گواه باش! جوانی را برای جنگ با کفار به میدان فرستادم که از نظر
جمال و کمال و خلق و خوی، شبیه ترین فرد به رسول تو بود! ما هر وقت که مشتاق
دیدار پیامبر تو می‌شدیم، به صورت او نظر می‌کردیم! خدا! برکات زمینی را از
آن‌ها دریغ کن و جمعیت آن‌ها پراکنده ساز و در میان آن‌ها جدا بی افکن و امرای
آن‌ها را هیچ‌گاه از آنان راضی مگردان، که اینان ما را دعوت کردند که به یاری ما
برخیزند و اکنون بر ما می‌تازند و از کشتن ما ابابی ندارند!»

سپس امام علی^{علیه السلام} رو به عمر بن سعد کرد و فرمود:

«خدا نسل تو را قطع کند و هیچ کاری را بر تو مبارک نگرداند و کسی را بر تو
سلط کند که بعد از من، سر تو را در بستر از تن جدا کند، و رشتہ رحم تو را قطع
کند که تو قرابت من با رسول خدا را نادیده گرفتی!»

امام حسین^{علیه السلام} با صدای بلند، این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَقَ آدَمَ وَ نُوحًا وَ
آلَّ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَّ عِمَرَانَ عَلَى الْعَالَمَيْنَ ذُرِيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعُ عَلِيمٌ». ^۱

«علی اکبر خروشید و بر سپاه کوفه حمله کرد؛ در حالی که این رجز می‌خواند:
من علی، پسر حسین، فرزند علی هستم. به خدا سوگند! ما به رسول خدا از همه
کس نزدیک تریم. آنقدر با نیزه بر شما زنم که خم شود. از پدرم حمایت کنم و با
شمشیر بر شما ضربتی فرود آورم، آن‌گونه که از جوان هاشمی علوی زیبند است
پسر زیاد را کجا رسید که در بیاره ما حکم کند؟»

حضرت علی اکبر چندین بار بر سپاه دشمن تاخت و بسیاری از سپاهیان کوفه را
کشت، تا این که دشمن از کثرت کشته شدگان به خروش آمد.
آن بزرگوار با این که تشنه بود، ۱۲۰ نفر را کشت، آن‌گاه نزد پدر آمد، در حالی که
زخم‌های زیادی برداشته بود و گفت: پدر! عطش مرا کشت و سنگینی سلاح مرا به زحمت
انداخت. آیا جرعة آبی هست که توان ادامه جنگ با دشمنان را پیدا کنم؟!

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲؛ قصه کربلا، ص ۳۳۱ و مقائل الطالبین، ص ۱۱۵.



امام علیه السلام گریست و فرمود: «واَغُوثَا! ای پسر، اندکی دیگر به مبارزه خود ادامه بده. دیری نمی‌گذرد که جد بزرگوارت، رسول خدا را زیارت‌خواهی کرد و تو را از آبی سیراب کند که دیگر هرگز احساس تشنگی نکنی! لشگریان عمر بن سعد از کشتن علی بن حسین پرهیز می‌کردند، ولی مُرّة بن منقد عبدي که از دلاوري او به تنگ آمده بود، گفت:

«گناه همهٔ عرب برگردن من، اگر این جوان بر من بگذرد و من داغ او را بر دل پدرش نشانم! پس علی اکبر به او رسید، در حالی که بر آن سپاه حمله‌ور بود. مرة بن منقد راه بر او گرفت و با فیزه‌ای او را از اسب بر زمین انداخت. آنگاه سپاهیان اطراف او جمع شدن و با شمشیر پاره پاره‌اش کردند.»^۱

در میان مورخان، راجع به سن مبارک حضرت علی اکبر اختلاف است؛ مرحوم شیخ مفید^۲، خوارزمی^۳، مرحوم طبرسی^۴، مرحوم صدقوق^۵، قاضی نعمان مصری^۶ و دیگران تصريح می‌کنند که سن مبارکش هنگام شهادت ۱۸ سال بوده است. ابن سعد^۷، ابن فندق^۸ ابن کثیر^۹، طبری^{۱۰}، ابی الفرج اصفهانی^{۱۱}، دینوری^{۱۲}، دیاربکری^{۱۳}،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۲ و قصهٔ کربلا، ص ۳۳۰.
۲. ارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.
۳. همان، ج ۲، ص ۳۴.
۴. اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۶۴.
۵. امامی، ص ۲۲۶.
۶. شرح الأخبار، ج ۳، ص ۱۵۲.
۷. طبقات، ص ۷۳.
۸. لباب الأنساب، ج ۱، ص ۳۴۹.
۹. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۹۱.
۱۰. تاريخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۰.
۱۱. مقاتل الطالبيين، ص ۸۶.
۱۲. الاخبار الطوال، ص ۲۵۶.
۱۳. تاريخ الخميس، ج ۲، ص ۲۹۸.



ابن حماد حنبلی^۱، بلادری^۲، اندلسی^۳ و فخر رازی^۴ آن حضرت را از حضرت امام زین العابدین عليه السلام بزرگ تر می دانند. تاریخ تولد سید الساجدین عليه السلام بر حسب گفته شیخ مفید در ارشاد، سال ۳۸ ه.ق. است. با توجه به این نکته، سن حضرت علی اکبر هنگام شهادت ۲۹ سال بوده است. قول دوم بر قول اول ترجیح دارد؛ زیرا حضرت علی اکبر عليه السلام در سال ۳۳ ه.ق. چشم به جهان گشود.^۵

از جمله ادله‌ای که می‌توان بر بزرگتر بودن حضرت علی اکبر از امام زین العابدین عليه السلام اقامه کرده سخنان حضرت زین العابدین در مجلس یزید است؛ هنگامی که رو به امام کرد و گفت: نام شما چیست؟ حضرت فرمود: علی بن حسین. یزید گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت؟ حضرت فرمود: «قد کانَ لِي أَخٌ أَكْبَرٌ مِّنِي يُسَمِّي عَلَيَا فَقَاتَلُنِّيهُ». ^۶

۳ - قاسم بن الحسن عليه السلام

مادرش «رمله» نام داشت، وقتی برای اجازه میدان رفتن خدمت امام حسین عليه السلام رسید، امام نظر به او افکند و دست برگردان او انداخت و هر دو گریه کردند تا ازحال رفتد. آن‌گاه او برای مبارزه از امام اذن خواست، ولی امام قبول نمی‌کرد. قاسم به دست و پای امام بوسه زد، تا آن حضرت او را رخصت داد. قاسم به میدان آمد، در حالی که اشکش بر گونه‌هایش جاری بود و این رجز را می‌خواند:

إِنْ تَنْكُرُونِي فَأَنَا أَبْنَ الْحَسَنِ	سِبْطُ النَّبِيِّ الْمَصْطَفَى الْمُؤْمَنِ
هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ	بَيْنَ أَنَّاسٍ لَا شَقَوْ صَوْبُ الْمُرْنَ

اگر مرانمی شناسید، من فرزند امام حسن هستم که او فرزند پیامبر صلوات الله عليه وآله وسالم برگزیده و

-
۱. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۴.
 ۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶.
 ۳. جمهرة انساب العرب، ص ۲۶۷.
 ۴. الشجرة المباركة، ص ۷۲.
 ۵. واقعی و داوودی در عمدۃ الطالب، ص ۱۹۲، بـ این حقیقت اشاره دارند.
 ۶. مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۹ و ۲۲۰.
-



مؤتمن خدا است. این حسین است که همانند اسیر در میان گروهی است که خدا آن‌ها را از بارانش سیراب نکندا^۱

حمید بن مسلم می‌گوید:

«من در میان سپاه کوفه ایستاده بودم و به این نوجوان نظر می‌کردم که پیراهنی در بر و نعلینی به پا داشت، پس بند یکی از آن‌ها پاره شد و فراموش نمی‌کنم که بند نعلین پای چپ او بود. عمرو بن سعید بن نفیل آزدی به من گفت: من به او حمله خواهم کرد.

به او گفتم: سبحان الله! چه منظوری داری؟ به خدا قسم! اگر او مرا بکشد، من دست خود را به سوی او دراز نکنم. این گروه که اطراف او را گرفته‌اند، او را بس است! او گفت: من به او حمله خواهم کرد.»

پس به قاسم حمله کرد و ضربتی بر فرق او زد که به صورت بر زمین افتاد و فریاد بر آورد: یا عماما! پس حسین علیه السلام با شتاب آمد و از میان صفوف گذشت، تا بر بالین قاسم رسید و ضربتی بر قاتل قاسم بن الحسن زد. آن ملعون دست خود را پیش آورد و دستش از مرفق جدا گردید؛ آن‌گاه کمک طلبید. سپاه کوفه برای نجات او شتافتند، جنگ شدیدی در گرفت و سینه قاسم در زیر سم اسبان خرد شد. غبار فضای میدان را پر کرد و بود. چون غبار نشست، امام علیه السلام را دیدم که بر سر قاسم ایستاده بود و قاسم پاهای خود را بر زمین می‌کشید. امام فرمود:

«چقدر بر عمومی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او کاری برنیا ید و یا اگر کاری هم بتواند انجام دهد، برای تو سودی نداشته باشد! از رحمت خدا دور باد قومی که تو را کشتند!^۲ آن‌گاه امام حسین علیه السلام را به سینه گرفت و او را از میدان بیرون برد.»

۱. ابصار العین، ص ۷۲؛ فصل کربلا، ص ۳۴۰ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۸ و مقاتل الطالبيين، ص ۹۲.



حمید بن مسلم می‌گوید:

«من به پاهای آن نوجوان نظر می‌کردم و می‌دیدم که بر زمین کشیده می‌شود و امام سینه خود را به سینه او چسبانیده بود. با خود گفت: او را به کجا می‌برد؟ دیدم او را آورد و در کنار کشته فرزندش، علی بن حسین و سایر شهدای خاندان خود قرار داد.»^۱

علامه مجلسی می‌گوید: «فَقَاتَلَ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ قِتالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ عَلَى صِغَرِهِ خَسْنَةً وَ ثَلَاثَيْنَ رَجُلًا.»^۲

ابن فندق، سن قاسم را هنگام شهادت ۱۶ سال ذکر کرده است.^۳

۴ - ابراهیم بن علی

در میان سیره نویسان، در این‌که چند نفر از فرزندان أمیرالمؤمنین علیه السلام همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، اختلاف است. در این‌که ابراهیم در شمار شهدای کربلا هست یا نه؟ نیز اختلاف وجود دارد. محدث قمی، ابن شهرآشوب و ابوالفرق اصفهانی، نام وی را در ردیف شهدا ذکر کرده‌اند.^۴ ابن فندق بیهقی نیز وی را از شهدای کربلا می‌داند و می‌گوید: ابراهیم هنگام شهادت ۲۰ ساله بود.^۵

۵ - جعفر بن علی

جعفر دو سال پس از برادرش، عثمان به دنیا آمد. او حدود دو سال همراه پدرش،

۱. قصہ کربلا، ص ۳۴۰، ابصار العین، ص ۷۲؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴ و نفس المهموم، ص ۳۲۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲.

۳. لباب الأنساب، ج ۱، ص ۲۹۷.

۴. نفس المهموم، ص ۳۲۸، مناقب، ج ۴؛ بطل علقمی مظفر، ص ۳۰۸ و مستدرکات علم رجال حدیث، نمازی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۵. لباب الأنساب، ج ۱، ص ۲۹۷.



حضرت علی^ع و دوازده سال همراه برادرش، امام حسن^ع بود. او بقیه عمرش را همراه برادر دیگرش، سیدالشهدا^ع سپری کرد. مادر او فاطمه ام البنین است.^۱

طبری می‌گوید: هانی بن ثابت به طرف جعفر بن علی حمله‌ور شد و وی را به قتل رساند و سرش را همراه خود آورد.^۲

ابن شهرآشوب می‌گوید: جعفر پس از برادرش، «عثمان» روانه میدان شد؛ در حالی که این اشعار را می‌خواند:

اَنِّي اَنَا جَعْفُرُ ذُو الْمَحَالِي
ذَاكَ الرَّوْصَىٰ ذُو السَّنَةِ وَالْوَالِي
حَسْبِيْ بِعَمَّيْ جَعْفُرُ الْخَالِي
أَحْمَىْ حُسَيْنًا ذِي النَّدَىِ الْمِنْضَالِ^۳

من جعفر صاحب مراتب هستم. من فرزند علی نیکو خصلت و صاحب کرم هستم. او وصی حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} و دارای مرتبه‌ای بلند و والا است. عمومیم، جعفر مرا کافی است. حسین را حمایت می‌کنم که صاحب فضل و کرم است.

ابوالفرق اصفهانی می‌گوید: جعفر بن علی هنگام شهادت ۱۹ ساله بود.^۴

۶- عبدالله بن علی^ع

شیخ مفید می‌گوید:

«هنگامی که پرچمدار کربلا، ابا الفضل العباس به کشته‌های فراوان خود نگریست، به برادران مادری خود که عبدالله، جعفر و عثمان بودند، گفت: به پیش

۱. ر.ک: ابصار الغیر، سماوی، ص ۶۹؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۹ و اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۹.

۲. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۰۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴ و تاریخ خلیفة، ص ۱۴۰. ابوالفرق اصفهانی در مقاتل الطالبین، ص ۸۸، به نقل از جابر، از امام محمد باقر^ع نقل می‌کند که خولی بن یزید اصحابی قاتل جعفر بن علی می‌باشد.

۳. همان پاورقی.

۴. مقاتل الطالبین، ص ۸۹ و لباب الانساء، ج ۱، ص ۳۹۷.



ای فرزندان مادر! عبدالله روانه میدان نبرد شد و پس از جنگ شدیدی، با هانی بن ثبیت^۱ رویرو شد و هانی وی را به شهادت رساند.

ابن شهرآشوب می‌گوید: هنگامی که او روانه میدان گردید، این اشعار را می‌خواند:

أَنَا أَبْنَى النَّجْدَةِ وَالْأَفْضَالِ
ذَكَرَ عَلَى الْحَمِيرِ ذُو الْفَعَالِ

سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النَّكَالِ
فِي كُلِّ يَوْمٍ ظَاهِرُ الْأَهْوَالِ^۲

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: عبدالله هنگام شهادت ۲۵ ساله بود و فرزند نداشت.^۳

۷- عثمان بن علی

مرحوم سماوی می‌گوید: «عثمان ۲ سال پس از برادرش، عبدالله به دنیا آمد و مادرش فاطمه ام البنین است. او حدود ۴ سال با پدرش و ۱۵ سال با برادرش بود». ^۴

سیره نویسان می‌گویند:

«هنگامی که عبدالله به درجه رفیع شهادت نائل آمد، ابا الفضل العباس، عثمان را خواست و به او گفت: به طرف میدان برو. پس او روانه میدان نبرد شد و این اشعار را سرود:»

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاحِرِ
شَيْخِي عَلَيِّ ذُو الْفَعَالِ الطَّاهِرِ

«من عثمان صاحب افتخارات استادم. شیخم علی، صاحب کردار پاک است، برادر

۱. هانی چند نفر از فرزندان بنی هاشم را در روز عاشورا به قتل رساند، از جمله عبدالله بن الحسن عليه السلام. صورت او در پایان عمر، سیاه شد. وی جزو آن چند نفری بود که پس از به شهادت رساندن امام حسین عليه السلام، با اسب بربردن آن حضرت تاختند. ر.ک: طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۷۶ و ایوف، سید ابن طاووس، ص ۱۸۲.

۲. مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۰۷. زبیر بن بکار در کتاب «تسمیة من قتل مع الحسين»، ص ۱۴۹ می‌نویسد: خواری بن یزید اصبهی تبری به طرف عبدالله پرتتاب کرد و مردی از قبیله بنی تمیم بن أبيان بن دارم بر بدنش تاخت. نیز ر.ک: الاصابة، ابن حجر، ج ۲، ص ۶۰، و اخبار الطوال، دینوری ص ۲۵۷؛ جمهرة انساب العرب، ص ۳۹؛ نذكرة الخوارص، ص ۲۳۹ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱.

۳. ر.ک: مقاتل الطالبيين، ص ۸۷

۴. ابصار العین، ۶۸.



پیامبر ﷺ هموکه کارها یش هم نیک بود.»

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: خولی بن یزید اصحابی تیری به طرف عثمان پرتاب کرد و مردی از قبیله بنی ابان بن دارم، وی را به شهادت رساند و سروی را قطع کرد.^۱

۸- عبدالله بن مسلم بن عقیل

بدون شک، آل عقیل در روز عاشورا نقش بسیار خوبی را ایفا کردند و بالاترین خسارت‌ها را بر پیکر پوسیده بنی امیه وارد ساختند.

در این که چند نفر از آل عقیل در کربلا شهید شدند، در تاریخ اختلاف وجود دارد؛ ولی مشهور این است که ۹ نفر از آنان به همراه امام حسین علیهم السلام به شهادت رسیدند.^۲

مادر عبدالله بن مسلم، رفیه، دختر حضرت علی علیهم السلام است.^۳

مرحوم ابن شهرآشوب می‌گوید: عبدالله به طرف میدان روانه شد، در حالی که این رجز را می‌خواند.

الْيَوْمَ أُلْقِيَ مُسْلِمًا وَ هُوَ أَبِي

امروز، پدرم مسلم را ملاقات خواهم کرد، با آن گروهی که بر دین پیامبر ﷺ خدا یند.

او در سه حمله پی در پی، ۹۸ نفر از سپاهیان عمر سعد را به هلاکت رساند. سپس مردی به نام عمرو بن صبیح صیداوی تیری به طرف او پرتاب کرد. چون عبدالله دید که تیر پیشانی او را نشانه گرفته است، دست بر پیشانی گذاشت تا از اصابت آن به پیشانی خود جلوگیری کند، ولی تیر دست او را به پیشانی دوخت و چون خواست دست خود را جدا کند، نتوانست. در این حال، عمرو بن صبیح نیزه خود را به قلب او فرو برد و او را به

۱. همان. در کتاب المجدی، ص ۹۰ کنیه عثمان را آبا عمرو و عمرش را هنگام شهادت ۲۱ سال ذکر کردند، ولی مرحوم سماوی عمر وی را ۳۳ سال ذکر می‌کند.

۲. ابن قتبیة (متوفا: ۲۱۳ ه.ق.) می‌گوید: نه نفر در کربلا کشته شدند، ولی سبط ابن جوزی (متوفا: ۶۵۴ ه.ق.) تعداد آن‌ها را ۵ نفر ذکر می‌کند.

۳. به ابصار العین ص ۹۸ مراجعه کنید.



شهادت رسانید.^۱ ابن فندق، عمر شریف‌ش را هنگام شهادت ۲۶ سال ذکر کرده است.^۲

۹ - عبدالله بن عقیل بن ابی طالب

ابوالفرج اصفهانی مادر وی را «ام ولد» می‌داند. عبدالله روانه میدان شد و جنگید و عاقبت به دست شخصی به نام عثمان بن خالد و مردی از قبیله همدان شهید شد.^۳ ابن فندق سن عبدالله را هنگام شهادت ۳۳ سال ذکر کرده است.^۴

۱۰ - عبدالرحمن بن عقیل

ابوالفرج اصفهانی مادر وی را «ام ولد» ذکر کرده است. او در روز عاشورا، پس از حمله انصار، به طرف دشمن حمله کرد، در حالی که این شعر را می‌سرود:

أَبِي عَقِيلٍ فَاعْرِفُوا مَكَانِي
مِنْ هَاشِمٍ وَ هَاشِمٌ إِخْوَانِي

او ۱۷ نفر را به هلاکت رساند، ولی دشمن او را احاطه کرد و عثمان بن خالد بن أشیم جهنی و بُسر بن حوط حمدانی او را به شهادت رسانند.^۵

ابن فندق، عمر عبدالرحمن بن عقیل را هنگام شهادت ۳۵ سال ذکر کرده است.^۶

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۵؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۲۵۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴۳ مقائل الطالبیین، ص ۹۸؛ ارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷ و لهروف ابن طاووس، ص ۱۸۴.

۲. لباب الانساب، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳. مقائل الطالبیین ص ۹۷، بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۳۳.

۴. لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۹۷.

۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۶؛ تسمیه من قتل مع الحسین علیہ السلام، ص ۱۵۱؛ تسليمه المجالس، ج ۲، ص ۳۰۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۱ و در اخبار الطوال، ص ۲۵۷. دینوری قاتل عبدالرحمن را عبدالله بن عروة ختمی ذکر کرده است و بلاذری در انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۰۶ بشرط عثمانی و عثمان بن خالد را قاتل عبدالرحمن ذکر کرده است.

۶. لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۹۷.



۱۱- جعفر بن عقیل بن ابی طالب

یکی از شهدای جوان خاندان شهیدپرور آل عقیل، جعفر بن عقیل بن ابی طالب است. ابوالفرج اصفهانی مادر جعفر را «أم الشَّغْر» دختر عامر، دختر صهبان عامری، از قبیله کلاب دانسته، ولی بنابر قولی دیگر، مادر وی «خوصاً»، دختر ثغیریه، است.^۱ او به میدان نبرد آمد و شمشیر زنان این رجز را خواند:

أَنَّ الْغَلامَ الْأَبْطَحِيَّ الطَّالِبِ
مِنْ مَعْشِرِ فُنْيَ هَاشِمٍ وَغَالِبٍ
فَنَحْنُ حَقًا سَادَةُ النَّوَائِبِ

من غلام ابطحی طالبی، از خاندان هاشم و غالب هستم. ما به تحقیق، از بزرگان و سادات هستیم و حسین در میان ما پاکیزه‌ترین پاکیزگان است. او پانزده نفر از سپاه دشمن را به جهنم فرستاد، ولی سرانجام بسر بن حوط وی را به شهادت رساند.^۲

ابن فندق، عمر جعفر بن عقیل را هنگام شهادت ۳۲ سال ذکر کرده است.^۳

۱۲- ابوبکر بن علی

نامش محمد اصغر و یا عبدالله است^۴ و نام مادرش «لیلی» دختر مسعود بن خالد بن مالک» است.

موحوم سماوی می‌گوید: ابوبکر به طرف میدان رفت، در حالی که این رجز را می‌خواند:

شیخی علیی ذو الفخار الأطویل
مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمَ لَمْ تَعْدِ

۱. مقاتل الطالبيين، ص ۹۷ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲. ابصار العین، ص ۹۲، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۱. طبری قاتل وی را عبدالله بن عزرا خشумی می‌داند. ر.ک: طبقات ابن سعد، ص ۷۶ و تذكرة الخواص، ص ۲۲۹.

۳. لباب الأنساب، ج ۱، ص ۳۹۷.

۴. ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: نامش نامعلوم است. ر.ک: مقاتل الطالبيين، ص ۹۱.



او جوانمردانه در رکاب سید الشهداء علیهم السلام شمشیر زد. عده‌ای به او حمله ور شدند.^۱

مردی از قبیله همدان وی را به قتل رساند.^۲

ابن فندق، عمر ابوبکر را هنگام شهادت ۲۵ سال ذکر کرده است.^۳

۱۳ - محمد بن أبيسعید بن عقيل

مادر وی «أم ولد» بود. حمید بن مسلم می‌گوید:

«چون امام حسین علیه السلام شهید شد، نوجوانی از خیمه بیرون آمد، در حالی که نگران و مضطرب بود و به طرف چپ و راست خود، با نگرانی نگاه می‌کرد. سواری به او حمله کرد و ضربتی بر او وارد ساخت. از نام و نشانش پرسیدم، گفتند: او محمد بن ابی سعید بن عقيل است. از نام و نشان آن سواره پرسیدم، گفتند: لقیط بن ایاس جهنی است.»

هشام کلبی می‌گوید:

«هانی بن ثیبت حضرمی نقل می‌کند: من هنگام کشته شدن امام حسین علیه السلام در کربلا حضور داشتم. ما ده نفر سواره بودیم و من دهمین آن‌ها بودم که اسبان را در میدان می‌تاختیم. ناگهان نوجوانی از اهل بیت حسین از خیمه بیرون آمد، در حالی که چوبی در دست و پیراهنی در بر داشت و به راست و چپ خود می‌نگریست. سواری به او نزدیک شد و بدنه او را با شمشیر پاره کرد.»

هشام کلبی می‌گوید: «خود هانی بن ثیبت قاتل آن نوجوان بوده، ولی از ترس، نام خود را

ذکر نکرده است.»^۴

۱. أبصار العين، ص ۷۰.

۲. مقاتل الطالبين، ص ۹۱.

۳. لباب الأنساب، ج ۱، ص ۳۹۷.

۴. أبصار العين، ص ۹۱؛ قصہ کربلا، ص ۳۲۷؛ تاریخ طبری: ح ۳: ص ۳۲۲ و مقاتل الطالبين، ص ۱۸۸.



بیهقی، سن محمد بن ابی سعید را به هنگام شهادت ۲۷ سال ذکر کرده است.^۱

۱۴ - محمد بن مسلم بن عقیل

پس از شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل، بنی هاشم و فرزندان ابیطالب، به صورت هماهنگ، به سپاه کوفه حمله کردند. امام حسین علیهم السلام فریاد زد:

«ای عموزادگان من! صبر و مقاومت را پیش خود سازید! ای اهل بیت من!
شکیبا باشید که بعد از امروز، دیگر هرگز روی سختی و مصیبت را نخواهید دید!
در این حمله، محمد بن مسلم به روی زمین افتاد و او را أبو مرهم أزدی و لقیط بن
أیاس جهنى به شهادت رساندند.»^۲

ابن فندق، سن محمد بن مسلم را هنگام شهادت ۲۷ سال ذکر کرده است.^۳

۱۵ - عمرو بن جنادة

عمرو بن جنادة انصاری از جمله شهیدانی است که پس از شهادت پدرش (جنادة بن حارت^۴ انصاری خزرجی) کشته شد.

وی بنا به گفته برخی تاریخ نویسان، ۱۱ ساله بود که خدمت سالار شهیدان شرف حضور پیدا کرد و اجازه میدان رفتن خواست، اما آن حضرت امتناع ورزید و فرمودند:
«إِنَّ هَذَا غُلَامٌ قُتِلَ أَبُوهُ فِي الْمَعْرَكَةِ وَلَعَلَّ أُمَّهُ تَكَرَّهُ ذَلِكَ»؛ این کودک است و پدرش در میدان نبرد کشته شده است. چه بسا مادرش از این کار ناخشنود باشد.

آن کودک پس از شنیدن این سخن، بلا فاصله گفت: مادرم به من فرمان داده است که

۱. لباب الأنساب، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲. ابصار العین، ص ۹۰، قصه کربلا، ص ۳۳۶ و مقاله الطالبین، ص ۹۷.

۳. لباب الألباب، ج ۱، ص ۳۹۷.

۴. جنادة از جمله کسانی است که از مکه همراه سید الشهداء علیهم السلام بود و در روز عاشورا، در حمله اول به درجه رفیع شهادت نایل آمد. ر.ک: مناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۰۴ و ابصار العین، ص ۱۵۸.



به میدان بروم.

هنگامی که امام این سخن را شنید، به او اجازه داد. پس به میدان رفت و شهید شد. دشمنان سر او را از تن جدا کردند و به سوی امام علیؑ پرتاب کردند! مادرش سر را گرفت و خاک و خون از آن پاک کرد و آن را بر سر مردی از سپاه دشمن که در نزدیکی او قرار داشت، کوبید و او را به هلاکت رساند. آن گاه به خیمه بازگشت و عمود خیمه (و بنابه قولی شمشیری) را برگرفت و این اشعار را خواند:

أَنَا عَجُوزٌ فِي النَّاسِ ضَعِيفٌ

أَضْرَبُكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَةٍ

من پیر زنی ضعیف و ناتوانم، نحیف و سالخوردهام، شما را با ضربتی شدید می‌زنم تا از فرزندان فاطمه شریف دفاع نمایم!

مادر عمره به دشمن حملهور شد و دو نفر را کشت! سپس امام وی را به خیمه

بازگرداند.^۱

۱. ابصار العین، ص ۱۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۸؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۶؛ و مقتل مقرم، ص ۲۵۳ و قصہ کربلا، ص ۳۱۹.

جلوه‌های زیبا در صحیفه سجادیه

﴿ حجۃ الاسلام سید روح الله موسوی تبار

مقدمه

«لا یقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ».^۱

بررسی تاریخ پیشوایان دین نشان می‌دهد که دو هدف اساسی در برنامه همه آنان بوده است:

الف) کار فکری و ایدئولوژیکی

ب) مبارزه سیاسی

ائمه علیهم السلام به عنوان جانشینان پیامبر اکرم ﷺ همواره برای نمایاندن حق و دعوت مردم به حقیقت و عدالت، تلاشی خستگی‌ناپذیر داشتند. برای آماده‌سازی مردم و هدایت آنان به سوی آرمان‌های الهی، نیاز به کار ایدئولوژیکی امری اجتناب‌ناپذیر است. به همین خاطر، پیشوایان دینی اسلام که مفسران واقعی دین و به تعبیر قرآن، «راسخان در علم» می‌باشند، مسئولیت تبیین و تفسیر احکام و قوانین دین را بر عهده دارند. آن‌ها بهترین روش‌نگری را در این زمینه داشته‌اند. چون علم آنان متصل به چشمۀ جوشان الهی بود، علوم ناب و خالصی از چشمۀ سار وجود مبارک آنان جاری و موجب سیراب شدن تشنجان معنویت و حقیقت گشته است، البته شیوه‌های بیان آن‌ها در زمان‌های مختلف، تفاوت داشته است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.



بیان حقایق دین در کلامی فصیح و بلیغ، از خصایص ائمه علیهم السلام است. علی علیهم السلام می‌فرماید:

«وَإِنَّا لِأَمْرَاءِ الْكَلَامِ وَفِينَا تَتَسَبَّبُ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهَذَّلُتْ غُصُونُهُ»^۱؛ در حقیقت، ما فرمانروایان سخنیم. ریشه درخت سخن در میان ما استوار و محکم شده و شاخه‌ها یش بیر ما سایه افکنده است.

امام علی علیهم السلام فصاحت را از ویزگی‌های خویش می‌شمارد. سید رضی در مورد آن که چرا امام علی علیهم السلام سرآمد همه سخنوران است، می‌نویسد:

«لأنَّ كَلَامَهُ عَلَيْهِ الْكَلَامُ الَّذِي عَلَيْهِ مَسْكَنُهُ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ وَ فِيهِ عَبْقَةٌ مِّنَ الْكَلَامِ النَّبَوِيِّ»^۲؛ بدان جهت که بر کلام او نشانه‌ای از دانش خدایی و بیوی از سخن نبوی است.

در کلام امام سجاد علیهم السلام نیز دانش الهی موج می‌زند و بوی خوش تعالیم و سخنان نبوی به مشام جان می‌رسد. دعاهای امام سجاد علیهم السلام از سوز و گداز و مشاهده جمال جمیل خداوند سبحان است؛ زیرا آن که شوری در دل نداشته باشد، نمی‌تواند این‌گونه اثری را خلق نماید. سخن ترجمان دل است، کسی که عاشقی نداند توان سروden غزل ندارد و آن که گلستان و باغ را مشاهده نکرده است، نمی‌تواند از طراوت گل سخن آغاز نماید. من به سرچشمme خورشید نه خود بردم راه ذره‌ای بودم و عشق تو مرا بالا برد^۳ در این نوشتار برآنیم تا برخی از عبارات درخشنده، امام سجاد علیهم السلام را در صحیفه سجادیه بیان کنیم، تا با بهره گیری از این صحیفه نورانی، در مسیر تعالیم و تربیت الهی قرار گیریم.

مطلوب در دو فصل سامان دهی گردیده است:

۱. همان، خطبه ۲۲۳.

۲. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، ص ۳۸.

۳. علامه طباطبائی.



- ۱- معرفی اجمالی صحیفه سجادیه
- ۲- نمونه‌هایی از عبارات آموزنده صحیفه.
همچنین در ترجمه دعاها، از ترجمه مرحوم آیت الله شعرانی استفاده شده است.

نیم نگاه

صحیفه سجادیه مجموعه‌ای از دعاهای امام علی بن الحسین علیه السلام است. که زبور آل محمد علیه السلام و انجیل اهل بیت علیه السلام لقب یافته است و شامل ۵۴ دعا می‌باشد و بیش از ۶۰ شرح بر آن نوشته شده است.^۱

از نظر بسیاری از عالمان، صحیفه کامله سجادیه از کتب مشهور و متواتر است و نیاز به سند ندارد، علاوه بر آن که دارای مضامینی عالی و از معجزه‌های قولی امام سجاد علیه السلام است؛ زیرا چنین کلامی از غیر ائمه علیهم السلام صادر نشده است. با این حال، محققان بررسی‌های ارزنده‌ای در مورد سند آن انجام داده‌اند. مرحوم علامه محمد تقی مجلسی، بیش از ۶۰ طریق عالی نقل حديث برای آن ذکر نموده است.^۲

صحیفه سجادیه همان صحیفه نورانیه الهیه است که از آسمان عرفان عارف بالله و عقل نورانی سید ساجدین علیهم السلام نازل شده، و هدف آن عبارت است از:

- ۱- رهایی بندگان از زندان طبیعت
- ۲- فهماندن ادب عبودیت
- ۳- قیام در خدمت ربوبیت^۳

۱. ر.ک: الذریعه، آفابرگ تهرانی، ج ۱۳، ص ۳۴۵ - ۳۵۹.

۲. صحیفه به معنی پاره‌ای از پوست یا کاغذی است که در آن چیزی بنویسند. جمع آن صحف (و) صحائف است. این که دعا را صحیفه نامیده‌اند، از روی مجاز و از قبیل تسمیه طرف بد اسم مطروف است و این که کامله وصف نموده‌اند، برای کمال و اهمیت آن است. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه، سید علی نقی، فیض الاسلام، در مورد کامله دو نظریه دیگر مطرح شده است. (ندگانی علی بن الحسین علیه السلام، سید جعفر شهیدی، صص ۱۹۰ و ۱۹).

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۴۳.



۴- بیان معارف ناب و آداب و تهذیب اخلاق.^۱

مرحوم مجلسی در مورد وجه نامگذاری صحیفه به زبور آل محمد ﷺ و انجیل اهل بیت علیهم السلام چنین می‌نگارد:

«إِنَّهُ كَمَا أَنَّ الرَّبُورَ وَالْإِنْجِيلَ جَرِيَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى لِسَانِ دَاوِدَ وَعِيسَى بْنِ مُرِيمَ، كَذَلِكَ جَرَتِ الصَّحِيفَةُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى لِسَانِ سَيِّدِ السَّاجِدِينَ عَلَىٰ بْنِ الْحَسِينِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ»^۲؛ همان‌طور که زبور و انجیل از جانب خداوند متعال بر زیان داود ﷺ و عیسی بن مریم ﷺ جاری شد، صحیفه نیز از جانب خداوند متعال بر زیان سید ساجدین، علی بن الحسین زین العابدین ﷺ جریان یافت.

امام سجاد علیهم السلام، مسایل تربیتی، فردی، اجتماعی و ایدئولوژیکی را در قالب دعا بیان نموده است، که با تفکر و تعمق در آموزه‌های آن، می‌توان به معدن معارف ناب الهی و اصل شد.

برخی مباحث صحیفه به قرار زیر است:

- ۱- مسایل اعتقادی «توحید خالص، اسماء الله، نبوت و محبت به نبی مکرم ﷺ و آل پیغمبر علیهم السلام، امامت، معاد»
 - ۲- اسلام
 - ۳- فرشتگان
 - ۴- مباحث اخلاقی
 - ۵- طاعات
 - ۶- ذکر و دعا
 - ۷- سیاست
 - ۸- اقتصاد
 - ۹- مسایلی درباره انسان و جهان
 - ۱۰- مسایل اجتماعی
 - ۱۱- علم
 - ۱۲- تاریخ
 - ۱۳- مسایل مربوط به بهداشت و سلامتی جسمی و آرامش روانی
 - ۱۴- مسایل نظامی
- و یک سلسله مباحث دیگر.^۳

هر یک از مباحث مذکور دارای زیر مجموعه‌های خاص خود است. امام سجاد علیهم السلام در

۱. با استفاده از کلام امام راحل قمی در آداب الصلوة، ص ۱۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۶۱.

۳. الدليل الى موضوعات الصحيفة السجادية، محمد حسین المظفر.



همه موضع‌ها، با شیوه‌ای ابتکاری و خلاقیتی منحصر به فرد، تصویر روشی از معارف اسلامی و جامعه اسلامی زمان خویش را ارایه می‌دهد و تکلیف مسلمانان را بیان می‌نماید.

بعضی از دعاها آن قدر پر مغز و عمیق و آموزنده است که می‌توان مکتب اخلاقی اسلام را در آن استنباط کرد. محققان اسلامی دعای مکارم الاخلاق^۱ را بهترین نمونه برای معرفی مکتب اخلاقی اسلام شمرده‌اند.^۲

جلوه‌هایی زیبا از صحیفه

الف) هماهنگی با قرآن

قرآن کریم بعد از بسم الله الرحمن الرحيم، با کلمه «الحمد لله» آغاز می‌شود. صحیفه سجادیه نیز با کلمه «الحمد لله» شروع می‌شود؛ زیرا حمد خدا کلید ذکر الهی است^۳؛ «الحمد لله الأول بلا أول كان قبله، والآخر بلا آخر يكون بعده»؛ سپاس خداوند را که نخستین موجود است و پیش از او هیچ نبود و آخرین موجود است و پس از او هیچ نباشد.

قابل ذکر است که نهج البلاغه نیز با کلمه الحمد لله شروع می‌شود. از نظر محتوا، رابطه‌ای عمیق بین قرآن و صحیفه وجود دارد و برای همین است که بزرگان، دعا را قرآن صاعد خوانده‌اند.

رمز این هماهنگی آن است که علوم ائمه علیهم السلام از منبع فیض الهی است، و چون قرآن و صحیفه سرچشم‌های واحد دارند، تعالیم آن دو هم آهنگ و موافق یک‌دیگر است. دعای اول صحیفه با حمد الهی آغاز می‌شود و بانام مبارک «حمید» به پایان می‌رسد.

۱. دعای بیستم صحیفه.

۲. فلسفه اخلاق، مرتضی مطهری، ص. ۲۰

۳. الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحاً لذكرة، نهج البلاغه، خطبة ۱۵۶.



امام علیه السلام در این دعا، خداوند را به خاطر نعمت‌های فراوانش حمد می‌نماید و از خداوند متعال حمدی را درخواست می‌کند که صعود به اعلیٰ علیین، هم نشینی با فرشتگان و پیامبران علیهم السلام از آثار ارزشمند آن است.

همت بلند و ژرف اندیشی امام زین‌العابدین علیه السلام در جمله‌ای زیبا، این گونه ظاهر می‌شود: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ... حَمَدًا يَفْضُلُ سائرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبِّنَا عَلٰى جَمِيعِ خَلْقِهِ»؛ حمد خدا را... حمدی از سایر حمدها بتر، به اندازه برتری پروردگار ما از سایر آفریدگان.

با تفکر در برتری خداوند بر مخلوقات؛ خداوندی که وجود مطلق و بی‌نهایت است، به گستره بینش الهی امام پی می‌بریم. در پایان دعا آنچه را که آرزوی همه اولیای الهی است، از خدا درخواست می‌کند و یاد شهیدان را زنده می‌کند:

«وَتَصِيرُ بِهِ فِي نَظَمِ الشَّهَدَاءِ يُسْبِيْفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِلْحَمْدِ»؛ خداوند را سپاس...، آن گونه سپاسی که در سلک شهیدان قرار گیریم، آنان که با شمشیرهای دشمنان خدا کشته شدند.

ب) بیان و نظم مطالب

مطلوب صحیفه با نظم خاص و سیر طبیعی بیان شده است. با مطالعه آن، این مطلب به خوبی شهود می‌گردد. در اینجا دعای دوازدهم را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم. امام سجاد علیه السلام در این دعا، به درگاه الهی عرضه می‌دارد:

خدایا سه چیز مرا از سؤال تو باز می‌دارد:

۱- فرمانی که تو دادی و من در اطاعت کنندی نمودم؛

۲- نهی کردی و من سوی نهی تو شتافتم؛

۳- نعمت بخشیدی و من در سپاس گزاری آن کوتاهی کردم.

سپس امام زین‌العابدین علیه السلام افزود:

و مرا در سؤال کردن از تو، تفضل تو بر کسی که روی به تو آورد و با گمان نیکو سوی تو آید، ترغیب می‌کند.

بعد عرضه می‌دارد:



«فَهَا أَنَا ذَا، يَا إِلَهِي، وَاقِفٌ بِبَابِ عِزْكَ وُقُوفَ الْمُسْتَسِلِ الذَّلِيلِ»؛ اینک من به درگاه عزت تو مانند بنده فرمانبردار و ذلیل ایستاده‌ام و مانند مردم مستمند با شرمساری از تو مسائلت می‌کنم.

این حاست که پیوند عقل و منطق با ذوق و عاطفه و پیوند عقلانی با خاکساری به درگاه الهی، تصویری جذاب از دعا را ترسیم می‌نماید که هم بعد بینش و عقل انسان اقناع می‌شود و هم جنبه‌گرایش و عاطفه انسان سیراب می‌گردد.

ج) آسیب‌شناسی دقیق صفات نیکو

ادعیه معصومان ﷺ به طور عام و صحیفه سجادیه به طور خاص، نقطه‌های ضربه‌پذیر انسان را یاد آوری می‌نمایند. بعضی از صفات پسندیده دارای مرز دقیقی با صفات ناپسند هستند و این نکته انسان را وامی دارد که حدود صفات را به خوبی بشناسد، تا از حد خارج نشود. این نکته در دعاها امام ﷺ با ظرافت خاصی بیان شده است، که به ذکر چند نمونه از آن‌ها در دعای مکارم الاخلاق می‌بردازیم:

۱- تکبر: «وَأَعِزَّنِي وَلَا تَبَيَّنِي بِالْكِبِيرِ»؛ بارالها به من عزت نفس عطا فرما و به کبر مبتلا ممکن.

«حای این پرسش است که آیا بین عزت نفس و کبر رابطه‌ای وجود دارد که امام ﷺ، پس از درخواست عزت نفس از ابتلای به کبر سخن می‌گوید، پاسخ این پرسش مثبت است، زیرا ممکن است عزت نفس در روحیه بعضی از افراد، از مرز خود تجاوز کند و آدمی را دچار خود بزرگ بینی و کبر نماید.»^۱

عزت نفس حالتی است معنوی که نمی‌گذارد انسان مغلوب شود.^۲ انسان عزیز، انسانی قوی و آزاده است. در قرآن، این صفت به عنوان مدح ذکر شده

۱. شرح دعای مکارم الاخلاق، محمد تقی فلسفی، ج ۱، صص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۲. المفردات فی غریب القرآن، الراغب الاصفهانی.



است: «وَلِلّٰهِ الْعَزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ». ^۱

۲- عجب: «وَعَبْدِنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدِ عِبَادَتِي بِالْعَجْبِ»؛ و توفیق عبادت ده و به خود پسندی، عبادت مرا فاسد مکن.

بالاترین درجه انسان این است که عبد حقیقی خدا باشد. عبودیت طریق رسالت است. در تشهید می خوانیم: أَشَهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. عبد مقدم بر رسول آمده است.

در حدیث آمده است: «الْعَبُودِيَّةُ جَوَهْرَةُ كُنْهِهَا الرُّبُوبِيَّةُ». ^۲

عبودیت با این اهمیت، دیوار به دیوار عجب است. خطری که عبد را تهدید می کند، عجب و خودپسندی است. عجب از صفاتی است که موجب هلاک انسان می شود. حدیث زیر در دلالت بر این مطلب بسیار گویاست:

«عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاؤِدَ: يَا دَاؤِدًا بَشِّرْ الْمُذْنِبِينَ وَأَنذِرْ الصَّدِيقِينَ. قَالَ: كَيْفَ أَبْشِرُ الْمُذْنِبِينَ وَأَنذِرُ الصَّدِيقِينَ؟ قَالَ: يَا دَاؤِدًا بَشِّرْ الْمُذْنِبِينَ بِأَنَّ أَقِيلُ التَّوْبَةَ وَأَغْفُو عَنِ الدَّنِبِ، وَأَنذِرُ الصَّدِيقِينَ أَنْ يُعَجِّبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ يُعَجِّبُ بِالْمُحَسَّنَاتِ إِلَّا هَلَّكَ». ^۳

رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند به داود وحی فرستاد: به گناهکاران مژده بد و مؤمنان راستین را اعلام خطر کن.

عرض کرد: بارالها! چگونه به عاصیان مژده دهم و صدیقان را انذار نمایم؟ فرمود: به گناهکاران مژده بد که من توبه را می پذیرم و گناه را می بخشم، و صدیقان را بترسان از این که بر اثر حسناتی که انجام داده اند، دچار عجب شوند؛ زیرا هیچ بنده ای نیست که به حسنات خود ببالد الای این که هلاک خواهد شد.

با توجه به خطر عجب، معلوم می شود که امام طیب عليه السلام چه زیبا آفت عبادت را شناسانده

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

۲. مصباح الشیعه، باب دوم.

۳. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۱۶۱.



است و از خداوند متعال می‌خواهد که گرفتار عجب نگردد.

۳- منت نهادن: «وَأَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِيِ الْخَيْرِ وَلَا تُحِقِّهُ بِالْمَنْ»؛ و با دست من، خیر بر مردم
جاری کن و به منت نهادن، آن را ضایع مساز

در اینجا آفت کارهای خیر برای مردم، منت نهادن ذکر شده است که با آیات قرآن

هم خوانی دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَاقَتُكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذْى».۱

۴- فخر فروشی: «وَهَبْ لِمَعَالِيِ الْأَخْلَاقِ وَاعصِمْنِي مِنَ الْخَرْ»؛ و به خوبی نیک آراسته ام
دار و از فخر فروشی حفظ کن.

بعثت رسول اکرم ﷺ برای تکمیل مکارم اخلاق بوده است. فرق محسن اخلاق با
مکارم اخلاق چیست؟ محسن اخلاق را به «خوب و پسندیده» و مکارم اخلاق را به
«بزرگواری و کرامت نفس» معنا نموده‌اند؛ و فرق است بین بزرگی و بزرگواری.

در روایات، مصداق‌هایی برای هر دو ذکر شده است. در حدیث آمده است: «قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللَّهِ طَلِيلًا: مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تَلَينَ جَانِبَكَ وَتَطْبِبَ كَلَامَكَ وَتَلْقَ أَخَاكَ بِسِيرِ
حَسَنِ».۲

در این روایت، سه صفت برای اینکه فردی حسن خلق داشته باشد، ذکر شده است:

۱- بخورد نرم با مردم؛

۲- کلام خوش؛

۳- خوش رویی با برادر مؤمن.

روایاتی در مورد مکارم اخلاق وجود دارد، از جمله:

«يَا ابَنَ جَنْدِبِ صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَأَعْطِ مَنْ حَرَمَكَ وَأَحْسِنْ إِلَيْ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَسَلَّمْ عَلَى
مَنْ سَبَكَ وَأَنْصِفْ مَنْ خَاصَمَكَ وَاعْفُ عَنْ ظَلَمَكَ.»۳

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۲. معانی الاخبار، ص ۲۵۳. به نقل از: شرح دعای مکارم اخلاق، ص ۱۹۵.

۳. تحف العقول، ص ۳۰۵.



با توجه به دو روایت مذکور، وجه برتری مکارم اخلاق بر محاسن اخلاق روشن می‌گردد، اما معیار و ملاک تشخیص این دو چیست؟

«شاید در تعریف محاسن اخلاق بتوان گفت: آن قسم خلق و خوبی که در شرع مقدس، ممدوح شناخته شده و با غرایز حیوانی و تمایلات نفسانی همانگ است، یا لااقل با آنها تضادی ندارد، حسن خلق است و در تعریف مکارم اخلاق گفته شود: آن قسم خلقيات عالي و رفيعي که اگر کسی بخواهد انجام دهد یا باید با هواي نفس خود و كشن غرايز خويش بجنگد و در جهت مخالف آنها قدم بردارد یا لااقل باید ندای آنها را نادیده انگارد!»

محاسن اخلاق با تمایلات نفسانی همانگ است، اما مکارم اخلاق در نقطه مقابل غرایز است.

انسانی که تعالی یافته و متصف به مکارم اخلاق شده است، در معرض این است که فخر فروشی کند و با این فخر فروشی از جهت الهی خارج گردد. امام سجاد علیه السلام از خداوند کرامات‌های اخلاقی و اخلاق بزرگوارانه را در خواست می‌کند و از خداوند می‌خواهد که دچار آفت فخر فروشی نگردد. چون مرز بین این دو دقیق است، تنها با توفيق و دستگیری خداوند است که انسان می‌تواند مرزها را بشناسد و از حد خویش خارج نشود.

د) اقتدا به خوبان و اولیای الهی

انتخاب الگو و الگو پذيری از مسایل اساسی در روان‌شناسی و تعلیم و تربیت است. انسان همواره در پی اسوه‌ای است تا دل به او بندد و در راه و روش او گام بردارد. تأثیرپذيری عمیق انسان از اسوه‌ها والکوها، امری مسلم است. در عبارت زیر، امام سجاد علیه السلام این نکته ظریف در انسان‌شناسی را به شیوه‌ای زیبا بیان نموده است:

«أسألكَ حَوْفَ الْعَابِدِينَ لَكَ، وَ عِبَادَةً الْخَاشِعِينَ لَكَ، وَ يَقِينَ الْمَتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ وَ

۱. شرح دعای مکارم الاحق، محمد تقی فلسفی، ص ۱۹۸.



تَوَكُّلُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَسَالَتِي مِثْلَ رَغْبَةِ أُولَيَائِكَ فِي مَسَالَتِهِمْ
وَرَهْبَتِي مِثْلَ رَهْبَةِ أُولَيَائِكَ، وَاسْتَعْمَلْنِي فِي مَرْضَاتِكَ عَمَلاً لَا أَتُرُكُ مَعَهُ شَيْئاً مِنْ
دِينِكَ خَافَةً أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ؛^۱ از تو می خواهم ترس عبادت کنندگان تورا، و
پرسشش خروتنان تورا و یقین توکل کنندگان بر تورا، و توکل مؤمنان به تورا.
خداؤند!! رغبت مرا در سؤال خویش مانند رغبت دوستان خود گردن و بیم مرا
هم مانند بیم آنان قرار ده و مرا در تحصیل خوشنودی خود به کارگیر چنان که هیچ
عملی از دین تو را از ترس کسی ترک نکنم».

نشاط و حماسه

«ره یافته روان شناختی بر نشاط حماسی در کربلا»

﴿ حجۃ الاسلام سید محمود مرویان

درآمد

از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی که در آفرینش انسان به ودیعت نهاده شده، وجود هیجان‌های است که نقش مؤثری را در زندگی ایفا می‌کند. زندگی انسان در تمام مراحل رشد، حتی در اوان کودکی، مملو از هیجانات است و بدون آن‌ها حیات بشر، بی‌روح، تیره و ماشینی می‌نماید. همچنین سلامت روانی و عقلانی انسان تا حدودی به سلامت هیجانی او وابسته است و در کار کرد آدمی و میزان موفقیت او تأثیر به سزاگی دارد.

برخی همواره در اضطراب به سر می‌برند، از پیشرفت خود مایوس و اعتماد به نفس ندارند. در مقابل، برخی شاد، مهربان، مطمئن، مصمم و امیدوارند. در هر یک از این افراد، چگونگی رشد و میزان واکنش‌های هیجانی، در چگونگی رفتار آنان تأثیر می‌گذارد. در این جستار کوتاه به یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین پدیده‌های هیجانی، یعنی «نشاط و شادابی» و آثار آن در روان آدمی، با استناد به تجلی این ویژگی در حماسه سازان جاوید کربلا می‌پردازیم.



تعریف هیجان^۱:

هیجان‌ها در فرد به دنبال محرك‌های درونی و بیرونی ظاهر می‌شوند. به عنوان مثال، هنگامی که فردی مورد تشویق دیگران واقع می‌شود، یا در خود احساس موفقیت و کامیابی می‌نماید، هیجان نشاط و شادابی را از خود بروز می‌دهد. در حقیقت، یک محرك خارجی (ابراز احساسات و یا تشویق کلامی یا رفتاری دیگران) در این میان وجود دارد که به دنبال درک آن، فرد از طریق یک سلسله افکار، پیش بینی شادمانی می‌نماید و سپس سیستم‌های عصبی خودکار فعال می‌شوند و باعث افزایش ضربان قلب و افزایش ترشح آدرنالین در خون و احساس فرح بخشی و بروز آن در چهره (ابتدا چشم انداز) و رفتار می‌گردد. در واقع، اولین کسی که آثار هیجانی را ادراک می‌کند، خود فرد است که مستقیماً از طریق درون نگری آن را می‌یابد.

آثار هیجان‌ها در زندگی

هیجان‌ها حسب میزان و چگونگی پدید آمدن، می‌تواند آثار مثبت یا منفی داشته باشد. برخی آثار هیجان‌ها را می‌توان بدان‌گونه برشمرد:

- ۱- هیجان‌ها بدن را برای تلاش و کوشش آماده می‌سازند.
- ۲- هیجان‌ها به عنوان یک وسیله ارتباطی به کار می‌روند؛ زیرا انسان‌ها صرف نظر از انتقال افکار و احساسات خود به دیگران از راه به کارگیری زبان، می‌توانند به وسیله نمودهای هیجانی، احساسات خود را به دیگران ابراز کنند.
- ۳- هیجان‌ها، زندگی را شاد و لذت‌بخش می‌نمایند و می‌توانند انسان را آماده فعالیت برای دست‌یابی اهداف شایسته نمایند. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «سرور و شادی موجب آنسساط نفس و نشاط دل می‌شود».^۲

1. emotion.

۲. «السرور يبسط النفس و يثير النشاط»، شرح درر آمدی، خوانساری، ج ۲، ص ۱۱۳.



۴- فعالیت‌های ذهنی تحت تأثیر عواطف قرار دارند، البته گاهی موجب محدودیت در دقیقت و تمرکز، وضعیت در تداعی معانی، استدلال و تفکر می‌شوند. امام علی علیهم السلام در مورد نقش هیجان خشم بر فعالیت‌های ذهنی می‌فرماید: «شدّت غضب توانایی استدلال صحیح را از بین می‌برد و ادراکات را متشتّت و مغشوش می‌سازد».^۱

۵- دگرگونی در نگرش هیجان‌ها می‌توانند نگرش فرد درباره خود و نقش وی در زندگی را تحت تأثیر قرار دهند. انسان با نشاط مثبت نگر است، آینده‌ای موفق و روشن را برای خود ترسیم می‌نماید، از واقعیت‌های زندگی هراسی ندارد، در هر شرایطی تلاش می‌کند و سعی می‌کند از بیشترین توانایی‌های خویش برای حل مسائل خود و دیگران بهره گیرد.^۲

نشاط در نگاه نخست:

برخی با نگاه سطحی، با مقوله نشاط و شادابی برخورد می‌کنند؛ شادابی را در شادی‌های مفرط و خنده‌های پی در پی تفسیر می‌کنند، تیپ (شخصیت و روحیه) شادابها را از خانواده‌های ثروتمند می‌دانند و معتقدند که اینان از فرط شادابی در عالم بی‌غمی افتاده‌اند، سرگرم خود و دنیای خویش هستند، پیوسته به دنبال تنوع طلبی و لذات جدیدی می‌باشند و هرگز قدمی در وادی رنج و مشکلات ننهاده‌اند. با این نگاه، نشاط و شادابی از جمله مظاهر غفلت به شمار می‌آید.

قبل از داوری درباره ارزش نشاط، بهتر است به بازتاب‌ها و آثار نشاط، در وجود آدمی پردازیم.

۱. شدة الغضب تغيير المنطق و تقطع مادة الحجة و تفرق الفهم. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۱، ص ۴۲۸.

۲. ر.ک: به کتاب‌های روان‌شناسی، بحث روان‌شناسی شخصیت



آثار نشاط و شادابی:

نشاط و شادابی دارای کارکردهای مختلف و متنوعی است. این کارکردها در ساحت‌های گوناگون حیات آدمی پدیدار می‌شود.

(الف) در جنبه بدن: انسان‌های با نشاط و شاداب قامتی برافراشته دارند، با انرژی و نیرومندند، چهره‌ای گشاده دارند. اشتها این افراد، روند طبیعی خود را طی می‌کند، غذا را بهتر هضم می‌کنند، چشم و گوش و اعضایشان بهتر کار می‌کند. جنب و جوش بیشتری از خود نشان می‌دهند. بیشتر تحرک دارند، متبسّم و بذله گو هستند و کمتر نیز بیمار می‌شوند.

(ب) در جنبه روان: آنان دارای روحیه‌های فعالی هستند، استعدادهایشان زودتر و بهتر شکوفا می‌شود، هوش گسترش یافته‌تری دارند و حافظه و تخیل و اراده قوی‌تری دارند. انگیزه‌های انسانی و عالی در این افراد بروز بیشتری دارد، بهتر و بیشتر فکر می‌کنند، تصمیم‌گیری‌های منطقی‌تری دارند، در مدیریت درونی خوبیش موفق‌تر هستند و از اختلالات روانی و آفات آن دورند.

(ج) در جنبه عاطفه: انسان‌های با نشاط دارای مسامحه بیشتری هستند، دیر به خشم می‌آیند، زود می‌بخشند، اهل محبت و بخشش هستند، به دیگران عشق می‌ورزنند، محبوب افراد دیگر واقع می‌شوند و در روابط اجتماعی فعال هستند. بی‌هویتی، پریشان حالی، غصه و دلهزه کم‌تر به سراغشان می‌آید. آن‌ها دائمًا به دنبال خلق صحنه‌های جدید هستند، فعال و پرکارند، از زندگی راضی و به آینده امیدوارند. آنان غم‌های خود را، رایگان به دیگران عرضه نمی‌کنند و پُر خدمت و کم زحمت هستند.

(ه) در جنبه شناختی: آنان آمادگی یادگیری خود را همواره حفظ می‌کنند. از آن‌جا که اختلال ذهنی جدی و مشغله فکری نگران کننده‌ای ندارند، بهتر و راحت‌تر درک می‌کنند، هدفمند می‌اندیشند و سخن می‌گویند؛ و در تحلیل و انتزاع مفاهیم و ترکیب و نوآوری مطالب، موفق‌تر هستند.



در مجموع، چنین شخصیت‌هایی از بهنگاری و تعادل قوای درونی بالایی برخوردارند و قابلیت مثبتی برای رشد در مراحل شخصیتی را دارایند.

بیش نیاز‌های شخصیتی انسان‌های با نشاط و حماسی

در این بخش، به دنبال ارائه محوری ترین مقدمات لازم برای تحقق یک شخصیت با نشاط و حماسی هستیم. از این نظر که مردمی اجتماعی و والدین نیز می‌توانند با اولویت دادن به این ویژگی‌ها، به دنبال دست‌یابی به چنین فردی باشند، این مبحث اهمیت بیشتری می‌یابد.

۱- کشف و تأمین معادل نیاز‌های انسان:

انسان دارای نیاز‌های متعددی است که تأمین به اندازه و هماهنگ آن‌ها، موجب رشد و تکامل وی می‌شود. قرآن کریم و روایات معصومان الهی علیهم السلام مجموعه نیاز‌های اصیل انسانی را در نظر می‌گیرند؛ چون که نیاز با تکوین آدمی رابطه مستقیم دارد و برای مصلحت‌هایی در وجود او قرار داده شده است. پس باید برای تأمین آن‌ها از روش‌های معقول و مناسب بهره‌گرفت.

از نظر اسلام، نیاز‌ها (حتی نیاز‌های جنسی) وسیله‌های قابل توجه برای رساندن آدمی به سوی قله‌های کمال و انسانیت به شمار می‌روند. قرآن کریم نیاز‌های انسانی را هماهنگ با هم مطرح می‌کند، یعنی برای یک نیاز بیش از حد اصالت قائل نمی‌شود.

انسان دارای چهار نوع نیاز می‌باشد: مادی، روانی، شناختی و معنوی.

الف - نیاز‌های مادی، نیاز‌هایی هستند که فقدان یا اختلال در آن‌ها، بقاء و سلامت مادی و ظاهری انسان را مخدوش می‌کند، مانند نیاز انسان به تغذیه مناسب و امکانات رفاهی. آنچه که در این محور قابل توجه است، اهمیت عنصر بنیادین اعتماد و پرهیز از افراط و تفریط است.

ب - نیاز‌های روانی، پیرامون نفس انسان یعنی اقتضاءات انسان متشکل از روح و جسم



مطرح می شود. روان‌شناسی مدرن غربی، نیازهای روانی را از ورای بیماری‌های روانی دریافته است، در حالی که اگر نیازهای روانی انسان به طور کافی و از روش‌های صحیح تأمین گردد، انسان به سوی سلامت روانی رهنمون می‌گردد و آثار نشاط از او پدیدار می‌گردد. از جمله مهم‌ترین نیازهای روانی؛ آرامش، اطمینان نفس، دوری از اضطراب و افسردگی، مهروزی، احترام‌طلبی، احساس امنیت و عزت نفس، تشکیل خانواده و روابط اجتماعی و راههای به دست آوردن سازگاری اجتماعی است.

ج - نیازهای شناختی از حیث منشأ با نیازهای معنوی مشترک بوده و بیشتر اکتسابی‌اند. تفسیر درست از جایگاه انسان در هستی، هدف از خلقت آدمی، کشف راز آفرینش و آشنايی با مبدأ از مهم‌ترین مسائل انسان در اين سطح است.

د - نیازهای معنوی، شاه بیت نیازهای انسانی است. اثبات امتیاز اصلی انسان بر دیگر موجودات منشأ همه اوج‌ها و تجلی‌های انسانی و عارفانه بشری شده است. تمایل به حقیقت جویی، کمال‌طلبی، زیبایی‌خواهی، تواضع و خضوع در مقابل محظوظ، و عشق ورزی و پرستش وجودی برتر از جمله نیازهای معنوی است.

۲- برخورداری از سطح بالایی از عزّت نفس:

عزّت نفس^۱ یکی از اركان بنیادین در اخلاق اسلامی شمرده می‌شود. و گزارش‌های تاریخی، نظریات فلسفه، تحقیقات روان‌شناسان و توصیه‌های بزرگان دین، حتی ادبیات عامیانه گواهی می‌دهند که انسان دارای این نیاز است که با کرامت و بزرگواری و ارزشمند بودن خویش آشنا شود و رفتار خود را منطقی جلوه دهد.

در مطالعاتی که توسط استنک^۲ انجام شد، ارتباط متقابل بین عزت نفس و تصور فرد از توانایی خود، مورد تأیید قرار گرفت؛ بدین معنا که اگر میزان عزت نفس کاهش یابد، احساس ضعف و ناتوانی در فرد به وجود می‌آید و بالعکس، با افزایش میزان عزت نفس،

1. self-esteem.

2. Stank.



احساس توانمندی و ارزشمندی در فرد احیاء می‌شود و تغییرات مثبتی چون افزایش پیشرفت تحصیلی، افزایش تلاش برای کسب موفقیت، بلند همت بودن، تمایل به داشتن سلامت بیشتر، برقراری روابط سازنده با دیگران در او پدیدار می‌شود.^۱

تعريف عزت نفس:

طرز پندار و تصور نسبتاً پایداری که هرکس از شخصیت فردی و اجتماعی خود دارد و میزان بالرزشی که برای خود احساس می‌کند، عزت نفس نامیده می‌شود.

پیشوایان اسلامی تلاش نموده‌اند که با ایجاد عزت و شرافت انسانی در پیروان خویش و آشنا کردن افراد با ارزش‌های خود، در آن‌ها روح عزت نفس و احساس مقبولیت و ارزش را بر انگیزه‌اند و آنان را با اراده‌های مصمم و نشاط جسمی و روانی به سوی اهداف عالی سوق داده، تا با غلبه بر مشکلاتِ مسیر زندگی، به بیشترین دستاوردها نائل شوند.

قرآن در تحلیل روانی (روانکاوی) قوم بنی اسرائیل - که ستم فرعونی را پذیرا گشته‌اند - می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَ قَوْمٌ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»^۲؛ فرعون مردم خود را تحقیر و خوار نمود. پس آن‌ها هم او را اطاعت کردند. آن‌ها مردم بد کرداری بودند.

ظلم پذیری، تن به حکومت باطل دادن و به دنبال فسق از پیامدهای عدم عزت نفس (خواری و تحقیر شدن) است. انبیاء و همه مصلحان بزرگ تاریخ، همواره با اعتماد بر قدرت مردمی و تربیت انسان‌های برخوردار از عزت نفس، به دستاوردهای عظیم اجتماعی دست یافته‌اند.

در سخنان امام علی بن ابی طالب^{علیه السلام} آمده است: «من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته»^۳؛ کسی که نفسش برایش عزت (و شرف) داشته باشد، شهوات در نظرش خوار است (و گذشتن از شهوات برای او آسان).

۱. روش‌های افزایش عزت نفس در کودکان و نوجوانان، اسماعیل بیانگرد، انجمن اولیاء و مربیان جمهوری اسلامی ایران، ص ۸.

۲. سوره زخرف، آیه ۵۴

۳. تحف العقول، ابن شعبه الحراتی، ص ۲۲۰.



با توسعه عزت نفس فردی و اجتماعی، انسان امیدوار و با نشاط از خطرات می‌رهد و به موفقیت‌ها دست می‌یابد. روابط سالم و صمیمانه با افراد در اجتماع، کم کردن فاصله‌های اجتماعی، توسعه دادن به تلاش‌های افراد و مطرح کردن موفقیت‌ها و کامیابی‌های ایشان، انتشار روحیه تقدیر و تشویق افرادی که کار ارزشمندی را ارائه کرده‌اند، مطرح کردن مفاخر و بزرگان دین و مملکت، بهره گرفتن از راه‌های تقویت اعتماد به نفس افراد، سالم‌سازی محیط و الگودادن به نسل‌های نوخواسته و مطرح کردن افراد با همت و مهمن‌تر از همه، توسعه همه جانبه روح ایمانی از راه‌های تقویت عزت نفس فردی و اجتماعی است.

۳- توجه به روابط اجتماعی سازنده و پایدار:

فرد باید در مسیر سازگاری اجتماعی، عادتها و مهارت‌های لازم جهت شرکت در زندگی جمعی را بیاموزد و برخی از عادات منفعت طلبانه شخصی را ترک کند و یا این‌که تمایلات شخصی خود را در راستای مصالح جمعی قرار دهد. همه این‌ها در کنار حضور مستقل، فعال و مؤثر فرد در جمع است، به گونه‌ای که فرد نه تنها هویت خویش را از دست ندهد، بلکه در تعیین هدف، خط مشی و برخورد با مسائل پیرامونی، با خلاقیت کافی حضور یابد و در هویت جمعی اجتماع، نقش خود را ایفا کند و به مدیریت دیگران بپردازد. در قرآن کریم توصیه به نگرش مثبت در تعامل‌های اجتماعی را فراوان می‌یابیم از جمله:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَاكُمْ»^۱؛ ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را به صورت ملت‌ها و قبیله‌ها درآوردیم، تا نسبت به یک دیگر تفاهم و دوستی داشته باشید.

اسلام با طرح مسئله سعادت انسان در دنیا و آخرت، هدف مشترک را طراحی نمود و با

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳؛ ر.ک: سوره حجرات، آیه ۱۰ و سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.



عنوان کردن مسأله حکومت و امامت، به هماهنگ کننده فعالیت‌ها پرداخت، و اصل عدالت نیز، فرصت‌های رشد را همگانی ساخت و اینسان است که انسان با نشاط در دستگاه تعلیم و تربیت اسلامی، حماسه حضور اجتماعی سازنده را رقم می‌زند:

قال النبی ﷺ: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيَسْ بِمُسْلِمٍ»^۱; هر کسی روز را آغاز کند و اهتمام (تلاش) برای مسائل و مشکلات جامعه مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست.

عنصر نشاط در آئینه حماسه کربلا:

راز ماندگاری حادثه کربلا چیست؟ آفرینندگان این حماسه جاودانی، انسان‌هایی برتر بودند؛ مردان و زنانی که به همه ابعاد وجودی خویش (نیازهای مادی، روانی، شناختی و معنوی) توجه شایسته و هماهنگ نمودند و عرفان ناب را با احساس مسئولیت اجتماعی، و حق باوری و ستم ستیزی آمیختند و نشاط معنوی را به خدمت خدا محوری برdenد.

در این فراز تلاش می‌کنیم تا جلوه‌هایی از نشاط را (که در بحث‌های گذشته از نظر مفهوم‌شناسی بدان پرداختیم)، در سیمای حماسه سازان کربلاشان دهیم.

۱- ارتباط شناخت (معرفت) با نشاط و حماسه در کربلا: ریشه‌ای ترین جیوه در وجود انسان، جیوه شناختی است. از این‌رو، ریشه‌های حماسه کربلا را باید در اندیشه‌های توحیدی سترگ حماسه‌سازان آن پیدا کرد. اوج کربلا در عمق دعای عرفه امام حسین علیه السلام ریشه دارد، آن‌جاکه می‌گوید: الی ترددی في الآثار یوجب بعد المزار، فاجمعنی علیک بخدمة تو صلق الیک.

کسی رفته‌ای زدل که تمتنًا کنم ترا

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نکشته‌ای که هویتا کنم ترا

۱. بحار الانوار، علامه محمد باقر مجتبی، ج ۷۲، ص ۲۳۷



با صدهزار جلوه برون آمدی که من^۱ با صدهزار دیده تماشا کنم ترا
آنسان بینش توحیدی و شناخت عمیق آن حضرت در مسیر حماسه جاویدش تأثیر
گذاشت، که در بحرانی ترین لحظات - عصر عاشورا - از سر تسلیم و رضا با خدا زمزمه
می‌کند:

«صبراً على قضائك يا رب لا إله سواك يا غياث المستغيثين مالى رب سواك و
لامعبدود غيرك، صبراً على حكمك يا غياث في لاغياث له»^۲; بر حکم صریح کنم
ای خدایی که غیر تو الهی نیست، ای پناه پناه جویان، غیر از تو پروردگار و معبدی
برایم نیست. ای پناه بی پناهان! بر حکم تو صبر می‌کنم...

این ارتباط اصیل بین شناخت و نشاط حماسی، در شخصیت‌های دیگر صحنه کربلا
نیز متجلی است. بالفضل العباس، برادر بزرگوار سalar شهیدان نیز در این مقام حکایتی
دارد. آورده‌اند:

«شمر در شب عاشورا خود را به خیمه‌های امام حسین علیه السلام رساند و با صدای
بلند فریاد زد: خواهر زادگان من کجا هستند؟ عباس و برادرانش فریاد شمر را
شنیدند، اما جوابش را ندادند. امام حسین علیه السلام فرمود: اگر چه شمر فاسق است،
جوابش را بدھید. آن‌ها جلو رفتند و گفتند: چه می‌خواهی و کارت چیست؟ شمر
گفت: خواهرزاده‌های من! شما در امان هستید. خود را با برادرتان، حسین به کشتن
ندهید و به طاعت امیر المؤمنین! یزید در آئید. عباس و برادرانش، دلیرانه پاسخ
دادند: تبت یداک یا شمر! لعنت الله و لعن ما جئت به من آمانک هذا، اتأمرنا ان
نترك اخانا الحسين بن فاطمة و ندخل في طاعة اللعنة و اولاد اللعنة».^۳

حضرت زینب علیه السلام در حضور ابن زیاد - که مغرورانه و سرمست از پیروزی ظاهري، به

۱. فروغی بسطامی، دیوان اشعار، غزل ۹.

۲. مقتل الحسين علیه السلام، مفترم، ص ۲۸۳.

۳. اعيان الشيعة، ج ۷، ص ۴۳۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶.



پندر خویش به تحقیر اسرا پرداخت - گفت: آیا دیدی خدا با برادرت چه کرد؟ فرمود: ما رأیت الا جیلاً؛ جز زیبایی در باره برادرم (اشاره به فهم اسرار پنهان این حادثه بزرگ و رضایت و تسلیم در برابر خواست الهی) چیزی ندیدم. برادرم و یاران او به راهی رفتند که خدا می خواست.^۱

۲- ارتباط عزت نفس با نشاط و حماسه در کربلا: امام حسین علیه السلام و اهل بیت او و اصحاب با وفایش در سایه بندگی خداوند، به اوج و عظمتی رسیده بودند که در راه حق، استوار و ثابت قدم بودند و از هیچ مانع نمی هراسیدند.

در آغاز این نهضت مقدس، امام حسین علیه السلام در پاسخ مروان فرمود:

«إِنَّمَا وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِنَّمَا إِيمَانُ الْمُسْلِمِ بِهِ سُرِّيْرَتِيْ هُمَانِدِيْ يَزِيدِ كُرْفَتَارِ شُودِ،
بِالْإِسْلَامِ بِإِيمَانِيْ وَدَاعِ كَرْدَهَايِ. مَرْوَانُ مَرَا بِهِ بَيْعَتْ بِيَزِيدِ فَرَا مِيْ خَوَانِيْ دِرَحَالِيِّ كَهِ
أَوْ مَرْدِ فَاسِقِيْ أَسْتِ؟»^۲

امام حسین علیه السلام در کربلا پس از ترسیم اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان خویش، فرمود:

«لِيَرْغِبُ الْمُؤْمِنُ فِي لَقَاءِ رَبِّهِ حَقًا فَانِّي لَا أَرِيُ الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ
الْأَبْرَمَأً»^۳; اگر انسان با ایمان (در چنین شرائطی) برای دیدار پروردگارش شوقدمندی و نشاط نشان دهد، شایسته است. من در چنین شرایطی، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ننگ نمی دانم.

آن حضرت در حماسی ترین لحظات این سفر عشق در روز عاشورا، در برابر پیشنهاد بیعت فرمود:

«آگاه باشید! این نابکار، فرزند نابکار! مرا بین دو چیز مخیر کرده است: بین

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۲، و نفس المهموم: فصل هشتم.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۳۸۱.



شمشیر و بیعت ذلیلانه، ما و ذلت؟! هرگز! زیر بار ذلت رفتن برای ما را نه خدا می‌پستند، نه رسول او و نه دامن‌های پاکی که ما را پرورانده است و نه بزرگان با غیرت و نفس‌های با شرافت، که با اطاعت دون صفتان را بر شهادت کریمانه

ترجمح دهیم.^۱

این عزت مداری فرهنگ کربلا^عیان است که از امام به جان‌های همه این خطه خورشید انعکاس یافته است، به گونه‌ای که عباس، مظہر شجاعت و ایثار آن هنگام که دست مبارکش قطع می‌شود، دین خدا را مطرح می‌کند و می‌گوید:

وَاللهِ أَنْ قَطَعْتُمُوا يَمِينَيْنِي
أَنِ احْمَى أَبْدًا عَنْ دِينِي^۲

حضرت زینب^ع هنگام به سیدان رفتن عزیزانش، از خدا تمنای پذیرش این قربانی‌ها را نمود: اللهم تقبل هبّا هذا القربان.^۳ قاسم بن حسن^ع نیز شهادت را «احلى من العسل» دانسته، کریمانه جان خویش را در راه خدا تقدیم می‌دارد.

^۳- ارتباط نیاز‌های معنوی با نشاط و حماسه در کربلا: نشاط و حماسه، فرزند معنویت است. کسی که چالش‌های درونی خود را حل نکرده باشد و در کشاکش نفس و قلب، مردد و حیران باشد، نمی‌تواند در الگوی بخشی به دیگران و تأمین نیاز‌های روحی و روانی مردم زمانه خود تلاشی در خور ابراهیم کند.

نشاط و حماسه از عشق و محبت درونی تغذیه می‌کند.

از این رو کربلا، مشهد عشق بود و امام حسین^ع سردار سپاه عشق، که تاریخ را از درس عشق و عاشقی به پروردگار سیراپ نمود.

امام حسین^ع عصر تاسوعاً، از برداش، عباس خواست که یک شب از امویان مهلت بگیرد، تایه دعا تلاوت قرآن، نماز و ابراز نیاز با خدا بگذراند. «فهو یعلم اني احب الصلوة له

۱. تحف العقول، محمد حسن بن علی بن شعبه الجرجاني، ص ۲۲۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱.

۳. حیة الامام الحسين، ج ۲، ص ۳۰۱ و سیرۃ الانتماء الانئی عشر، عاشم معروف الحسني، ج ۲، ص ۸۷.



و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء والاستغفار». ^۱ نه تنها سیدالشهداء، بلکه همه اصحاب او چنین بودند؛ همانند زنبورهای عسل، زمزمه عشق الهی در آن شب داشتند: «لهم دوی کدوی النحل». ^۲

۳- ارتباط اعتماد به نفس و هدف گزینی با نشاط و محاسبه: هر تلاشی که از نشاط مثبت تغذیه کند و به محاسبه ارزشی تبدیل شود، بایستی از اعتماد به نفس و خودباوری مقبول طراحان آن برخاسته باشد و با هدف گزینی شایسته مدیریت شود.

نهضت کربلا تأکید زیادی بر سلامت هدف‌گزینی داشت و بدین خاطر است که مبنأ آثار پربرکت فراوانی در تاریخ اسلامی گشته است. از آغاز، امام حسین علیه السلام فرمود: «اَنَا خرجمُ لِطَّلَبِ الْاصْلَاحِ فِي اَمَّةٍ جَدِّي» ^۳ و در قالب دعا، در کنار قبر جد گرامیش، هدف حماسی خویش را پر رضایت الهی و خواست نبوی پیوند زد: استلک يا ذا الجلال والاکرام بحق القبر و من فيه الا اخترت لي ما هو لك رضي و لرسولك رضي. ^۴

آن حضرت در سفر حج، در خطبه منا از اوضاع نابسامان حکومت اظهار نارضایتی نمود و فرمود:

«خدایا تو می‌دانی که این تلاش‌ها و اقدام‌ها نه به منظور رقابت در سلطنت و حکومت است و نه به منظور دست‌یابی به ثروت و نعمت مادی، بلکه می‌خواهیم اصول و ارزش‌های دینی تورا آشکار کنیم و آن‌ها را ارائه دهیم و اصلاح در مملکت تو پدید آورم و بندگان مظلومت امنیت پیدا کنند و به احکام و قوانین تو عمل شود.» ^۵

انسانی که بر اساس مبانی مکتب، به استناد باورهای قطعی و به دنبال تأمین

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۶.

۲. عمان، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۲۹.

۴. عمان، ص ۳۲۸.

۵. تحف المقول، ص ۱۳۹.



هماهنگ نیازهای گوناگون، پا به عرصه تلاش‌های اجتماعی نهاده باشد، خود را در سایه خدای تعالی درک می‌نماید و از موج‌های سهمگین باطل هراسی به دل راه نمی‌دهد و در تمامی مهمات و مشکلات، خدای را کفیل خود می‌یابد و سروش غیبی را در جان خود می‌یابد، که حسبنا الله و نعم الوکیل^۱. چنین شخصیتی در مسیر مأموریت‌های خویش، پیوسته به تکیه‌گاه الهی خود تأکید دارد و به لطف او امیدوار است. امام حسین علیه السلام در صبح‌دم عاشورا، دست به آسمان بلند کرد و فرمود: خدا! در هر مصیبتی، تکیه‌گاه من تو

هستی^۲

نشاطی که از این آمیزه‌های گرانبهای فراهم شده باشد، در مقابل همه قضا و قدر الهی آمده و پذیراست و بازبان دل می‌گوید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جدّ
بوالعجب من عاشق این هر دو خد

این اعتماد به نفس برتر است که مسافر دریای خون به ساحل آرامش و احساس شادمانی می‌رساند. بریر بن خُضیر همدانی در صبح‌دم عاشورا، تلاش می‌کرد که یاورش، عبدالرحمن را بخنداند. وقتی علت را از او پرسیدند، گفت: در جوانی نیز اهل شوخی و خنده بیجا نبوده‌ام، اما اکنون خوشحالی و شادمانی از پاداش این جهاد و شهادت مرا به شوق و شوخی و احساس شادمانی وادار کرده است.^۳

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱۲.

۲. بحوار الانوار، ج ۴۵، ص ۴.

۳. همان، ج ۴۵، ص ۱.

جوان در حکومت نبوي

• محمد باقر پور امینی

مقدمه

«جواني» دوران درخشش زندگی است و ویژگی هایي چون نوجوبي، پويايي، هيجان، نشاط، کوشش و زيبادوستي همزاد با اين دوران است.

اقبال جوانان به سوي پيامبر ﷺ، فرایند پيام زiba و عملکرد متین، محبت آميز و سرشار از عاطفة آن حضرت بود، چراكه او به احساسات و نيازهای حقیقی جوانان نظر داشت و شخصیت و جایگاه ایشان را تکريم می کرد. از این رو، اثر پيام حیاتبخش رسول خدا ﷺ در میان «نسل جوان» بیشتر از سایر اقوام بود.

در ساختار اداري رسالت و حکومت پيامبر، «کار آمدی»، «فضيلت» و «شايستگی» از اصول محوري تعیین مسؤوليتها به شمار می رفت و «جوانان» بيشترین امتياز را در تصدی مسؤوليتهاي اداري، دفاعي، داوری و فرهنگي داشتند. در اين ميان می توان به حضور چشمگير، بي نظير و به ياد ماندنی الگوي ماندگار و سرآمد جوانان، امام على علیه السلام در تمام عرصه ها اشاره کرد.

در اين درس، گونه های مختلفی از حضور کار آمد و کار کردهای نمادین «جوانان» را در

حوزه های گوناگون بررسی کنیم:



کاروان سالاری مهاجران

در سال پنجم بعثت، به ترغیب پیامبر اکرم ﷺ کاروان ۱۰۱ نفره مهاجران، به منظور در امان ماندن از آزار و فشار قریش به حبشه عزیمت کرد و از سوی حضرت، سرپرستی آن به جوان رشید اسلام، «جعفر بن ابی طالب» سپرده شد.

جعفر که ده سال از برادر خود علیؑ بزرگتر بود، دومین مردی بود که به دین اسلام گروید.^۱ عملکرد و نقش این جوان ۲۵ ساله مسلمان در محفل بزرگ نجاشی، و معرفی زیبای دین اسلام و قرائت آیاتی از سوره مریم، در اقامت سبز مسلمانان در حبشه بسیار مؤثر بود و ایشان را از بازگشت نجات داد.^۲

پیام آوری دین

در سال دوازدهم بعثت، گروهی از یثربیان با رسول خدا دیدار کردند و به دین اسلام گرویدند. در پی بازگشت این گروه، پیامبر اکرم ﷺ جوان خوش سیمای مسلمان، «مصعب بن عمیر» را همراهشان ساخت تا در ابلاغ پیام دین در میان یثربیان تلاش کند و به آنان قرآن بیاموزد. کار کرد مصعب در یثرب بسیار مثبت بود: او با قرائت قرآن و تبیین دیدگاه‌های خاتم انبیاء ﷺ، دل مردم بخصوص جوانان را به سمت اسلام کشاند و بر تعداد مسلمانان افزود. مصعب پیشنهاد یثربیان بود و نخستین نماز جمعه را در آن شهر اقامه کرد و زمینه هجرت رسول خدا ﷺ را به این شهر فراهم ساخت.^۳

حضرت محمد ﷺ در راستای نشر و تبلیغ دین، افرادی را در مناطق می‌گماشت؛ از جمله پس از نبرد حنین و انجام غُمره، «معاذبن جبل» به عنوان مأمور تعلیم قرآن، بیان احکام و تبلیغ آئین اسلام در شهر مکه منصوب شد.^۴

۱. سیر اعلام النبیاء، ذهبي، ج. ۲، ص ۱۳۱؛ اعيان الشیعه، امين عاملى، ج. ۲، ص ۱۱۹.

۲. اعلام الوری، طبرسی، ج. ۱، ص ۱۱۶.

۳. اسد الغابه، ابن القیم، ج. ۲، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، محمد باقر مجتبی، ج. ۱۹، ص ۱۰.

۴. صحیح البخاری، ص ۷۷۳



«معاذین جبل» که در سن هیجده سالگی مسلمان شده بود، در نخستین نبرد مسلمانان با مشرکان (جنگ بدر) که بیست بهار از عمرش می‌گذشت شرکت کرد. او همواره در کنار پیامبر حضوری چشمگیر داشت. معاذ در هنگام تصدی ترویج دین در شهر مکه حدوداً ۲۶ ساله بود.^۱

همچنین رسول خدا در سال دهم هجرت، یار هفده ساله خود، «عمرو بن حزم» را به نجران فرستاد تا «بنو حارث بن کعب» را با دین اسلام آشنا کند و آنان را قرآن بیاموزد.^۲

پرچمداری جنگ

علمداری در میدان جنگ جایگاه والایی داشت و همواره قهرمانان و دلیران نامور سپاه این سمت را عهده دار می‌شدند.

پیامبر اکرم ﷺ در تمامی غزوات، پرچم را به دست سردار جوان سپاه، علی ؓ[ؑ] می‌سپرد.^۳ و این نکته در میان تمام نخبگان زبانزد بود و مورخان نیز از آن یاد کرده‌اند.^۴ ابن عباس، علی ؓ[ؑ] را صاحب لوا و پرچم سپاه محمد ﷺ می‌دانست.^۵

«مالک بن دینار» از «سعیدبن حبیر» و برخی از قاریان قرآن، پیرامون پرچمدار رسول اکرم ﷺ سؤال کرد و ایشان در پاسخ، علی ؓ[ؑ] را صاحب رایت و پرچم حضرت معرفی کردند.^۶ گویند در جنگ احد دست راست علی ؓ[ؑ] آسیب دید و پرچم از دست او افتاد پیامبر دستور داد که پرچم را به دست چپ علی ؓ[ؑ] بسپارند و سپس این جمله را فرمود:

۱. السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴ ص ۱۴۳.

۲. الاستیعاب، قرطبي، ج ۲، ص ۲۵۷.

۳. الصحيح فی سیرة النبی، جعفر مرتضی، ج ۶، ص ۱۱۶.

۴. «ان عليا كان صاحب لواء رسول الله ﷺ يوم بدر و في كل مشهد» علی ؓ[ؑ] پرچمدار رسول خدا در بدر و تمام نبردها بود. (سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۶۱۷).

۵. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۹۷.

۶. المستدرک للصحابین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۷.



علی علمدار من در دنیا و آخرت است.^۱

گویا بجز منصب علمداری سپاه محمدصلوات‌الله‌علی‌ہی، مهاجر، انصار و هر یک از قبایل نیز پرچم و پرچمداری داشته‌اند که می‌توان از علمداری مصعب بن عمير در بدر و أحد اشاره کرد.^۲

همچنین در نبرد تبوک، پرچم «بنی مالک بن نجار» به دست عمارة بن حزم بود که رسول اکرمصلوات‌الله‌علی‌ہی آن را از او ستاند و به یکی از جوانان آن قبیله، یعنی «زید بن ثابت»^۳ سپرد و در پاسخ به شکوه عماره چنین فرمود: چون زید قرآن بیشتری از تو می‌داند، او را مقدم داشتم.^۴

فرماندهی نبرد

غیر از غزواتی که پیامبر اکرمصلوات‌الله‌علی‌ہی خود فرماندهی سپاه را به عهده داشت، سریه‌ها را اصحاب منصوب پیامبرصلوات‌الله‌علی‌ہی امیری می‌کردند.

رسول خدا، فرمانده بیشتر سریه‌ها را از میان جوانان نامی بر می‌گزید که گاه این انتخاب، اعتراض پیشکسوتان و ریش سفیدان را به دنبال داشت!

رسول اکرم در سال هشتم هجرت، سریه موته را برای نبرد با رومیان فراهم آورد و دو جوان دلیر «جعفر بن ابی طالب» و «زید بن حارثه» را فرمانده اول و دوم سپاه قرار داد.^۵

همچنین زید، از سال سوم هجرت تا پیش از جنگ موته هشت سریه را فرماندهی

۱. تاریخ الخميس، دیاربکری، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲. طبقات الکبیری، ابن سعد، ج ۳، ص ۸۶.

۳. زید بن ثابت در این جنگ حدوداً ۲۰ ساله بود. او پیش از این به دلیل خُردی سن از شرکت در جنگ بدر منع شد، چون ۱۳ سال بیش نداشت، گویند؛ اولین حضور او در نبرد خندق بود؛ زید ۱۶ ساله در این جنگ در خنث خندق تلاش کرده و به انتقال خاک می‌پرداخت. (الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۱).

۴. همان

۵. اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۱۲.



کرد.^۱ این انتصابها از سوی برخی یاران مورد اعتراض قرار گرفت، لیکن پیامبر خدا، شایستگی و فضیلت زید را دلیل این انتصاب بر شمرد.^۲

در سال دهم هجرت، در اقدامی دیگر، حضرت محمد ﷺ فرماندهی سپاه اسلام را به «اسامة بن زید» سپرد و با دست مبارک خویش پرچمی برای اسامة بست و به او چنین فرمود:

«به نام خدا و در راه خدا نبرد کن، با دشمنان خدا پیکار نما، سحرگاهان بر اهالی آنبا^۳ حمله ببر و این مسافت را آنچنان سریع طی کن که پیش از آنکه خبر حرکت تو به آنجا برسد، خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید.»^۴

انتصاب اُسامه، آن جوان هیجده ساله^۵ سیه چرده،^۶ شکوه بسیاری از یاران را در پی داشت. آنان با زبان طعن و گلایه سخنانی گفتند که همگی نشان از فقدان روحیه تسلیم بود، محور گفتار یاران این بود که پیامبر جوان نورس و کم سنی را بر بزرگانی از صحابه، فرمانده قرار داده است.^۷ رسول خدا در پاسخ به اعتراضهای اصحاب چنین فرمود: «اگر از فرماندهی او گله دارید، همانا پیشتر، از انتصاب پدرش نیز گله داشتید، لیکن این دو سزاوار و شایسته این مقام بوده و هستند.»^۸

«قیس بن سعد» جوان شجاع یشرب و فرزند صحابی نامی «سعدبن عباده» نیز در عصر شکوفایی اسلام، خوش درخشید. او گاه از سوی رسول اکرم مأمور گرفتن صدقات از قبایل می گشت.^۹ همچنین در سال هشتم هجرت، پیامبر خدا ﷺ او را به ناحیه یمن فرستاد

۱. ر.ک: تاریخ پیامبر اسلام، آیینه، ص ۲۲۴-۲۴۱.

۲. صحیح البخاری، ص ۷۳۶.

۳. آنبا: جزیی از خاک بلقاء است که در نزدیک موتده در سوریه واقع است.

۴. فروغ الجدید، جغرافیه اسلامی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۵. اسد الغاب، ج ۲، ص ۹۶.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۲۱.

۷. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۰.

۸. صحیح البخاری، ۷۳۶.

۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۳.



و دستور داد که بر «صداء»^۱ حمله برد. قیس با چهار صد نفر از مسلمانان در ناحیه «قنات»^۲ اردو زد. پیش از حمله قیس جمعی از اهل صداء نزد حضرت محمد ﷺ آمده و تعهد کردند که قوم خود را به اطاعت از مسلمانان وادارند. رسول خدا ﷺ نیز سپاه قیس را به مدینه بازگردانید و پس از آن، اسلام بین اهل صداء رواج یافت.^۳

جلال الدین رومی به فرمانده ساختن جوانی از طایفه هذیل از سوی رسول خدا ﷺ چنین اشاره کرده است:

یک سریه می‌فرستادی رسول بهر جنگ کافر و دفع فضول

یک جوانی را گزید او از هذیل میر لشکر کردش و سالار خیل

اصل لشکر بی گمان سرور بود قوم بی سرور تن بی سر بود

این همه که مرده و پژمرده‌ای زان بود که ترک سرور کرده‌ای

او سپس از اعتراض برخی یاران پیامبر یاد کرده، ریشه آن را در حسادت آنان می‌داند:

چون پیغمبر سروری کرد از هذیل از برای لشکر منصور خیل

بوالفضولی از حسد طاقت نداشت اعتراض ولا گسلّم برفراشت

مولوی سپس چنین بیان می‌دارد:

گفت نه نه یا رسول الله مکن سرور لشکر مگر شیخ کهن

یا رسول الله جوان ار شیرزاد غیر مرد پیر سر لشکر مباد

هم تو گفتستی و گفت تو گواه پیر باید پیر باید پیشوا

یا رسول الله درین لشکر نگر هست چندین پیر و ازوی پیشتر

زیں درخت آن برگ زردش را میین سیبهای پخته او را بچین

برگهای زرد او خود کی تهی است این نشان پختگی و کاملی است

۱. صدای نام قبیله‌ای از عرب است که سرزمین آنها نیز به همین نام نامیده می‌شد (معجم البلدان، حموی ج ۳).

ص ۳۹۷.

۲. قنات: نام دو ولدی و صحرا در مدینه و طائف است (معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۱).

۳. طبقات الکبری، ج ۱ ص ۳۲۶.



بهر عقل پخته می آرد نوید
شد نشان آنک آن میوهست خام
رسول خدا ﷺ در پاسخ معتبرضان چنین گفت:

تو میین او را جوان و بی هنر
ای بسا ریش سپید و دل چو قیر
کرد پیری آن جوان در کارها
نه سپیدی موی اندر ریش و سر
چونک عقلش نیست او لاشی بود
او چه داند چیست اندر قو صره
تا رهد از دست هر دزدی حسود
تا فرو شد آن به عقل مختصر
دل بیینیم و به ظاهر ننگریم^۱
گفت پیغمبر که ای ظاهرنگر
ای بسا ریش سیاه و مرد پیر
عقل او را آزمودم بارها
پیر، پیر عقل باشد ای پسر
از بلیس او پیرتر خود کی بود
پیش ظاهر بین چه قلب و چه سر
ای بسا زر سیاه کرده به دود
ای بسا مس زراندوده به زر
ما که باطن بین جمله کشوریم

مأموریت ویژه

یکسال پس از فتح مکه، آیات سوره توبه نازل شد. چون پیامبر خود تصمیم به حضور در حج نداشت، به وحی الهی علی ﷺ را مأمور ابلاغ این پیام الهی نمود و بی درنگ او را با حکم امیری کاروان حجاج جایگزین ابوبکر - که عازم مکه بود - کرد و به سوی بیت الله اعزام نمود.^۲

«سعد بن ابی وقار» می گوید: «رسول خدا پس از اعزام ابوبکر، به علی فرمود: در پی ابوبکر برو و مأموریت را از او بستان و خود آن را به انجام برسان!» علی ﷺ نیز چنین کرد و ابوبکر از میان راه به مدینه برگشت و به رسول خدا ﷺ گفت: آیا از سوی خدا درباره ما

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۴۰۶-۳۹۵.

۲. التبیان، شیخ طوسی، ج ۵ ص ۱۹۸.



چیزی نازل شده است!؟»

پیامبر ﷺ فرمود: «خیر! جز آنکه (به وحی الهی) این مأموریت را تنها من یا علی ﷺ
می‌باید به انجام می‌رساند». ^۱

جوان دلیر ورشید هاشمی، در روز دهم ذی الحجه، بالای جمره عقبه با ندای رسا،
سیزده آیه از سوره توبه را قرائت کرد و قطعنامه چهار ماده‌ای پیامبر را به گوش تمام
شرکت کنندگان رسانید. بر اساس این پیام، مشرکان تنها چهار ماه مهلت داشتند که
تكلیف خود را با حکومت اسلامی روشن نمایند که در نتیجه، پیش از مهلت مقرر دسته
دسته به آین توحیدی روی آوردند، به گونه‌ای که در سال دهم هجرت شرک در حجاز
ریشه کن شد.^۲

نابود سازی نمادهای جاهلی

پیامبر رحمت در کنار نشر آیین یکتا پرستی، به تخریب بتخانه‌ها پرداخت و در این
راستا، محو برخی از نمادهای شرک را به دست حضرت علی ﷺ سپرد.

پس از فتح مکه، برخی از بتهای نصب شده در درون و برون مکه، به وسیله امام
علی ﷺ سرنگون شد. علی ﷺ به دستور رسول خدا بر دوش ایشان قرار گرفت و بت بزرگ
قریش را که از مس بود به زمین افکند و سپس به انداختن دیگر بتها پرداخت.^۳ پیامبر
اکرم ﷺ در ایام محاصره طائف نیز به امیر مؤمنان مأموریت داد تا با سپاهی مجهز بر
بت پرستان حمله برد و هر جا بتی یافت آن را بشکند. علی ﷺ نیز در انجام این دستور
صف دشمن را در هم شکست و بتهای آنان را در هم کوبید و سپس به طائف بازگشت.
حضرت محمد ﷺ بارسیدن او تکبیر گفت و مدتی را باوی در خلوت به گفتگو پرداخت.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۲، ص .

۲. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۴۹ - ۶۴۷.

۳. الغدیر، امینی: ج ۷، ص ۱۹.



چنانکه گله برخی از صحابه عییجو را از رسول خدا ﷺ بروانگیخت!^۱

همچنین در سال نهم هجرت علی ؑ مأموریت یافت تا با یکصد و پنجاه مرد انصاری، بر سر خاندان «حاتم طایی» رفته و بتخانه «فلس» را ویران نماید. آن حضرت با یاران خود بامدادان بر آن قبیله یورش برد و بتخانه ایشان را ویران ساخت.^۲

برمسند قضایا

نخستین بار که رسول خدا تصمیم به انتخاب قاضی و اعزام آن گرفت، آن را از میان جوانان برگزید، علی ؑ و معاذین جبل از اولین های این مسنداند.^۳

آگاهی اصحاب از احکام شرعی تنها معیار گزینش نبود، بلکه زیرکی، باهوشی و دقت نظر نیز از مشخصه های انتخاب قاضی که - منصبی بسیار گسترده و مهم بود - به شمار می رفت؛ زیرا شناسایی سره از ناسره و تمییز حق از باطل و سیطره بر خدوع و فریب خطاکاران، از عهده کسانی بر می آمد که سوای آگاهی به حلال و حرام الهی، از بینش، آگاهی وزیرکی خاص نیز بر خوردار باشند.^۴

الف: اعزام علی ؑ به یمن

تلاش رسول خدا ﷺ این بود که وصی و جانشین پر توان خود را همواره در کنار خویش داشته باشد، اما در بحرانها و مشکلات مهم، او را برای گره گشایی و مدیریت بحران اعزام می داشت که از آن جمله می توان به اعزام امیر مؤمنان به یمن اشاره کرد. در سال دهم هجرت، با وجود حضور معاذ در یمن، پیامبر گرامی علی ؑ را به حکم قضاؤت و داوری به آن خطه اعزام کرد^۵، علی ؑ پیش از حرکت در محضر پیامبر ﷺ با

۱. الارشاد، ج ۱ ص ۱۵۲.

۲. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۴.

۳. التراتیب الاداریه، کتابی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۴. همان - ص ۲۵۸.

۵. انساب الاشراف، بالذری، ج ۲، ص ۳۵۲.



فروتنی و تواضع چنین گفت: «من جوانم و در طول عمر داوری نکرده و برس مسند قضا ننشسته‌ام!»

رسول خدا ﷺ دست بر سینه او نهاد و در باره او دعا کرد و گفت: «بار الها! قلب علی ﷺ را هدایت فرما و زبان او را از لغزش مصون بدار!»^۱
سپس این توصیه را به قاضی جوان خود فرمود:

«علی! باکسی از در جنگ وارد مشو و کوشش کن در پرتو نیروی منطق و حسن سلوک، مردم را به راه راست هدایت نمایی. به خدا سوگند، اگر خدا کسی را به وسیله تو به راه راست راهنمایی کند، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد بهتر و نیکوتر است!»

در پایان، چهار سفارش مهم را به علی ﷺ فرمود:

- ۱- دعا و نیایش را پیشه خود ساز، زیرا دعا غالباً با اجابت همراه است.
- ۲- در تمام حالات سپاسگزار و شاکر باش، زیرا شکر موجب فروزنی نعمت است.
- ۳- اگر باکسی و یا گروهی پیمان بستی، آن را محترم بشمار.
- ۴- از مکر و نیرنگ و فریب دادن مردم بپرهیز، زیرا حیله بدکاران به خود آنان باز می‌گردد.

رسول خدا ﷺ همچنین نامه‌ای به اهل یمن نوشت و به علی ﷺ داد و فرمود که آن را بر ملت یمن بخواند.

نماینده جوان پیامبر در مدت اقامت خود، داوری و قضاوت‌های حیرت انگیزی نمود^۲ و پس از آگاهی از حرکت حضرت محمد ﷺ برای شرکت در موسوم حج (حجۃ الوداع)، با سریازان خود راهی مکه شد و مأموریت خود را در آن سرزمین به انجام رسانید.^۳

۱. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، ج ۱ ص ۷۲۶.

۲. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۱ ص ۳۶۰.

۳. همان، ص ۳۸۵.

ب: اعزام معاذ به یمن

در سال دهم هجرت، معاذ بن جبل -که در میان اصحاب به فقاهت و آشنایی به احکام قرآن معروف شده بود^۱ از سوی پیامبر مأموریت یافت که برای داوری و قضاؤت، راهی سرزمین یمن گردد. معاذ در آن وقت حدوداً ۲۸ ساله بود.^۲

رسول خدا پیش از اعزام معاذ، با او به گفتگو پرداخت واز او پرسید:

- مدرک داوری تو در گشودن اختلاف چه خواهد بود؟

- کتاب خدا، قرآن.

- اگر در آن موضوع، تصریحی در کتاب خدا نباشد، از روی چه قضاؤت می‌کنی؟

- از روی قضاوتهای رسول خدا^{الله علیه السلام}؛ زیرا تمام داوریهای شما را در موضوعات

گوناگون دیده و به خاطر سپرده‌ام.

- اگر جریانی پیش آمد و در باره آن تصریحی در کتاب خدا یا قضاؤتی از من نمود، در

آن صورت چه می‌کنی؟

- اجتهاد و کوشش می‌کنم و بر طبق قاعده و عدل و انصاف داوری نمایم.

- شکر خدا را، که پیامبر خود را موفق نمود که شخصی را برای داوری انتخاب کند که عمل وی مورد رضایت اوست!^۳

آنگاه رسول خدا^{الله علیه السلام}، او را با پای پیاده، در حالی که معاذ بر مرکب سوار بود، بدرقه

نمود.^۴ و توصیه‌ها و سفارشات مهمی را به او گوشزد کرد، ایشان فرمود:

«ای معاذ! قرآن خدا را به آنها بیاموز! آنان را بر اخلاق خوب پرورش ده! مردم

را در مقام خودشان وادار، چه نیک باشند و چه بد، و امر خدا را در آنها اجراکن! در

فرمان خدا و مال خدا از هیچ کس در هراس مباش، زیرا اختیار با تو نیست و مال

از آن تو نیست! امانت آنها را، کم یا بیش، بدانها بپرداز! بر تو باد نرمش و گذشت در

غیر مورد ترک حق، که نادان بگویید حق خدا را ترک نمودی! از کارمندان خود، در

۱. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۳۹۸.

۲. ر.ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۹۴.

۳ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۴۱۲.

۴. سیر اعلام النبلا، همان.



هر چه می ترسی دچار عیبی شوی پوزش طلب، تا تو را معدور دارند! شعارهای دوران جاھلیت را از میان ببر، مگر آنچه را اسلام زنده داشته است. امر اسلام را، خرد و کلان، پدیدار کن و بیشتر همتت به نماز باشد که پس از اعتراف به دین، اساس مسلمانی است! مردم را به خدا و روز جزا یاد آوری کن! پندگویی را دنباله کن که آنها را به کردار خدایی نیرومند سازد! آموزگارانی در میانشان پراکنده کن!» و پیامبر ﷺ در پایان چنین فرمود: «ای معاذ! بدان: همانا محبوبترین شماها نزد من کسی است که مرا به همان حالی برخورد کند که در آن از من جدا شده است.»^۱

معاذین جبل پس از ورود به یمن، به قضاوت و داوری بین مردم پرداخت و فراتراز آن، ایشان را با دین اسلام و قرائت و معارف قرآن آشنا ساخت.^۲

گویا معاذ با همه احاطه‌ای که به کتاب و سنت داشت، به سؤالی درباره حقوق شوهر بر همسر جواب کافی نداده بود.^۳ از این رو، پیامبر تصمیم به اعزام علی ؓ به یمن گرفت. معاذین جبل تا هنگام رحلت رسول خدا ﷺ در یمن اقامت داشت^۴ و به وظایف قضایی و فرهنگی خود عمل می‌کرد و سپس به مدینه بازگشت.^۵

مدیریت سیاسی

درجنگهایی که پیامبر اکرم ﷺ فرماندهی سپاه را خود به عهده داشت، اداره شهر مدینه

۱. تحف العقول، ص ۲۵ و ۲۶. این سخن پیامبر، هشداری به معاذ و دیگران است که رمز محبوبیت من به تو تا وقتی است که این روش و دیدگاه و مشی خود را تا هنگام مرگ، حفظ نموده و در آینده تغییر روش ندھی و از مسیر من منحرف نگردد!! اما آنچه بر زندگی معاذ پس از رحلت رسول خدا ﷺ گذشت درس آموز و عبرت انگیز است. گریند که از «اصحاب حبیبه» گردید، گروهی که برخلاف نظر صریح رسول الله ﷺ بر وصی نبودن و عدم جانشینی علی ؓ گواهی داده و آن را مکنوب کردند! همچنین در جریان تصرف ذک از سوی خلیفه اول، معاذ پاسخ رد به در خواست کمک به فاطمه ؓ داد!! (ر. ک: سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۲۸۸، معجم رجال الحديث، خوبی ج ۱۸، ص ۱۸۳).

۲. التراطیب الاداریه، ج ۱ ص ۲۵۸.

۳. السیرة النبویه، ج ۲، ص ۵۹۰.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۹۲.

۵. معاذین جبل تا سال ۱۸ هجری زنده بود و سر انجام درسن ۳۳ سالگی بر اثر طاعون درگذشت. (تاریخ

مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۹۱)



رabe يكى از ياران خود مى سپرد و به دليل اهميت نبردها، همواره علی ﷺ راه مراه خود مى ساخت.
در سال نهم هجرت که سپاه آماده نبرد تبوك می گشت، رسول خدا عموزاده جوان
خود علی ﷺ را امير مدینه قرار داد، زيرا حضرت از توطئه اعراب و بسياري از مكّيان که با
آنها جنگ کرده بود، با خبر بود و بيم آن داشت که در نبودش بر مدینه بتازند و با
همدستي منافقان مدینه، پيشآمد ناگوار و غير قابل جبراني روی دهد، بدین جهت
علی ﷺ را در مدینه جانشين خود ساخت.

منافقان که بعض و کينه علی ﷺ، رادر دل داشتند،^۱ از حضور حضرت به خشم آمدند،
زيرا حضور امير مؤمنان زمينه توطئه ايشان را بر هم مى زد، از اين روی به بدگويي
علی ﷺ پرداختند و در شهر شایعه کردن که رسول خدا ﷺ از او افسرده خاطر شده و
وي را به جهت بي اعتنایي در مدینه گماشته است!!

امير مؤمنان برای خنثی ساختن اين توطئه، به سرعت خود را به سپاه اسلام رسانيد و
پیامبر ﷺ را از ماجرا آگاه کرد.^۲ پیامبر اكرم ﷺ به علی ﷺ فرمود: برادر ما به جاي
خويش باز گرد که مدینه را جز من يا تو کسی شايسته نیست و تو همان نسبت را به من
داری که هارون نسبت به موسى ﷺ داشت، جز آنکه پس از من پیامبری نیست.^۳

سپس علی ﷺ به مدینه بازگشت و در پرتو مدیريت او، توطئه ها ناکام ماند.

در سال هشتم هجرت، رسول خدا ﷺ بس از پایان نبرد حنین و انجام عمره، در
آستانه برگزاری حج، تصميم به ترك سرزمين مكه و عزيمت به مدینه گرفت. او اداره
سياسي مكه را به دست جوان تازه مسلمان و خردمند اين شهر «عتاب بن اسید» سپرد^۴ و
برای اين فرماندار ۲۱ ساله، روزانه يك درهم حقوق معين کرد.^۵ با انتخاب عتاب، بسياري

۱. جابر مى گويد: «ما منافقان را به بعض و کينه هایشان به علی ﷺ می شناخیم!!» (ر، ک: سیر اعلام انباء، ج ۲، ص ۶۲۵).

۲. المسیرۃ الفتویہ، ج ۴ ص ۱۶۳.

۳. همان

۴. عتاب بن اسید، در روز فتح مكه مسلمان شد و در ايام خلافت ابوبكر درگذشت. (مستدرکات علم الرجال، نمازی ج ۵، ص ۲۰۲).

۵. العزیز الاداری، ج ۱، ص ۲۶۱.



از اصحاب لب به اعتراض گشودند و از کوچکی سن او گله کردند، پیامبر خدا در پاسخ، ملاک مسؤولیت را فضیلت و شایستگی او دانست و فرمود: «لیس الاکبرُ هو الأفضلُ، بل الأفضلُ هو الاکبرُ»؛^۱ هر بزرگی با فضیلت نیست، بلکه هر یا فضیلی بزرگ است. فرماندار جوان مکه، حج آن سال را سرپرستی کرد و در اجتماع بزرگ مردم چنین گفت: «پیامبر اکرم برای من حقوقی تعیین کرده است که من در سایه آن، از هر نوع هدیه و کمکی بی نیازم!»^۲

چنانکه نوشتۀ آنده، «پیامبر ﷺ معاذبن جبل را برابر رسیدگی و پاسخگویی به مسائل شرعی، بیان احکام دین و تعلیم قرآن، در مکه منصوب کرد.»^۳

آشنایی به زبان بیگانه

يهودیان و مسیحیان، بخشی از مردم شبه جزیره عربستان را تشکیل می‌دادند. این گروه با گویش عبری و سریانی در اطراف عربستان سکونت داشتند و با ظهور اسلام، تلاش و تکاپوی یهودیان مدینه پر مخاطره و تهدیدآمیز بود، لذا آشنایی با زبان آنان واقعیتی انکارناپذیر محسوب می‌گردید.

به دستور رسول خدا ﷺ، جوان مسلمان، زید بن ثابت به فراگیری خط یهودیان (زبان عبری) پرداخت تا بر خواندن مکاتبات آنان تسلط یابد. همچنین پیامبر ﷺ به او توصیه فرمود که زبان سریانی را فراگیرد، او این گویش را پس رایج عیسویان را در مدت هفده روز فراگرفت.^۴ گویند: زید بن ثابت به وسیله فراگیری زبان فارسی، رومی، قبطی و حبشی و تسلط به آنها، به کار ترجمه می‌پرداخت.^۵

۱. اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۵۶.

۲. السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۰۰.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۸۹.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۷۴-۷۵.

۵. التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۰۲.



فصل انتظار

هلا یا منتقم

[مهدی ﷺ در آینه حسین علیهم السلام]

﴿حجۃ الاسلام محمد جهرمی

مهدی (عج) مظہر حیات جہان، پاکی گیتی و دولت عدالت است و تمام انبیاء و اوصیاء بر آمدن و ظہور سبز این «منجی» گواہی داده، شیفتگان ستمدیده را به انتظار فرا خوانده‌اند.

امیرالمؤمنین علیہ السلام می فرمود: «آه! کہ چہ شوقی به دیدار او دارم....»^۱ حسین علیہ السلام نیز چنین بیان داشت: «اگر زمان او را درک کنم، در تمام عمرم به او خدمت خواهم کرد».^۲ به دلیل ویژگی زمان، یادکرد حسین علیہ السلام از مهدی (عج) جلوه‌ای دیگر دارد، به گونه‌ای که رهروان عزادار و حسینیان استوار را به «انتظار منتقم» می‌کشاند.
از تبار حسین علیہ السلام

مهدی (عج) نہمین نوادہ حسین علیہ السلام است، فضیلتی که پیامبر بدان بشارت داده بود. امام حسین علیہ السلام می گوید:

روزی نزد جدم، رسول خدا علیہ السلام رفتم، آن حضرت مرا بر زانوی خود نشاند و

فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۵.

۲. «لوا درکته لخدمته ایام حبانی». عقد الددر، مقدسی شافعی، ص ۱۶۰.



«ان الله اختار من صلیک یا حسین تسعه ائمه تاسعهم قائمهم. وكل فی الفضل و المزلة عند الله سواء»^۱ همانا خدای سبحان از نسل تو، نه امام برگزید، که نه میں آنان قائم آل محمد ﷺ است و همه آنان در فضیلت و منزلت نزد خدا یکسانند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز از این عطیه الهی یاد کرد و فرمود:

«التاسع من ولدک یا حسین هو القائم بالحق، و المظہر للدین و الباسط للعدل»؛^۲

حسین! نه میں فرزند از نسل تو همان پیا دارنده حق و پیروز گرداننده دین اسلام، و عدالت گستر است.

امام حسین علیه السلام نیز فرمود:

عدد نقباء بنی اسرائیل، تسعه من ولدی، آخرهم القائم؛^۳ امامان به شمار نقبای بنی اسرائیل (دوازده نفر هستند)، نه نفر از آنان فرزندان منند، آخرین آن‌ها قائم آل محمد ﷺ است.

عصر غیبت

امام حسین علیه السلام فرمود: مهدی دارای غیبت صغیری و کبری است: غیبت دوم او طولانی است^۴ نیز فرمود:

«...له غيبة يرتد فيها أقوام ويثبت فيها على الدين آخرون، فيؤذون ويقال لهم

«متي هذا الوعد ان كتم صادقين»^۵ أما ان الصابر في غيبته على الاذى و التكذيب

بعزلة المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله ﷺ؛^۶ او غیبتوی دارد که در آن،

۱. بیانیع المؤوده، قندوزی، ص ۵۹۰

۲. کمال الدین، شیخ صدق، ص ۳۰۴

۳. کفاية الانحر خراز قمی، ص ۲۲۰

۴. «الصاحب هذا الامر غيبتان، احذاهما تطول...». ر.ک: عقد الدرر، ص ۱۳۴

۵. سوره پیس، آیه ۲۹

۶. اثبات الهداء، حر عاملی، ج ۲، ص ۳۳۳



گروه‌هایی از دین بر می‌گردند و گروه‌های دیگری بر دین خود پایدار مانده، آزار می‌بینند و به آنان (باطعن) گفته می‌شود: «اگر راست می‌گوئید، این وعده کسی رخ می‌دهد؟! آگاه باشید! هر که در غیبت او بر این آزارها و تکذیب‌ها صبر کند، همچون کسی است که با شمشیر خود در رکاب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم جهاد می‌کند.

دوران ظهور

حیات واقعی و پاکی جهان در گرو ظهور مهدی(عج) است و چنین آرزویی تحقق خواهد یافت؛ حسین بن علی عليه السلام فرمود:

«یخرج رجل من ولدی، فیملأها عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلم»؛^۱ مردی از فرزندان من ظهور کند، پس زمین را پراز عدل و داد سازد؛ همان گونه که از ظلم و ستم پرگشته است.

«خیر» و «خوبی» ارمنان قائم(عج) است. او «بساط بدی» را بر خواهد چید. امام حسین «ع» ضمن اشاره به ستم‌ها، بدی‌ها و زشتی‌های دوران قبل از ظهور، جهان در عصر حاکمیت موعود را چنین ترسیم می‌کند:

«الخیر كله في ذلك الزمان، يقام به قافنا، و يدفع ذلك كله»؛^۲ همه خیرها در آن

زمان جمع است، قائم ما قیام می‌کند و همه آن بدی‌ها را بر طرف می‌سازد.

در انتظار منتقم

حسین عليه السلام در عاشورای سال ۶۱ به قربانگاه رفت و مهدی(عج) در عاشورایی ظهور خواهد کرد: «یخرج القائم(عج) يوم السبت يوم عاشورا يوم الذى قتل فيه الحسين».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

۲. عقدالدرر، ص ۶۳.

۳. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۴، صص ۲۹۳ و ۳۳۳.



فرجام یک حرکت و آغاز حرکتی دیگر در یک روز خاص، نکته‌ها و آموزه‌های فراوانی در ذهن هر ژرف اندیشی ترسیم می‌سازد، که «خونخواهی حسین^{علیه السلام} از آن جمله است. یکی شعارهای نمادین و بر جستهٔ یاران موعود(عج)، «یاثارات الحسین» است؛ یعنی ای خونخواهان حسین! بپا خیزید.

امام حسین^{علیه السلام} در وصف مهدی(عج) فرمود:
یظهر اللہ قائمنا فینتقم من الظالمین؛^۱ خداوند قائم ما را آشکار می‌کند، تا از ستمکاران انتقام
گیرد.

امام از صلابت، اقتدار و شدت عمل مهدی(عج) نسبت به ستمگران خاصه بنی امية و رهروانشان نیز یاد نمود.^۲
خونخواهی و انتقام، از آرمان‌های محوری شیعه به شمار می‌آید، تا در سایهٔ مصلح کل، انحراف زدوده شود و جامعهٔ دینی جهانی شکل بگیرد و به قرن‌ها انتظار پایان داده شود، انتظاری که همواره با این دعاها همراه بوده است:
«این الطالب بدم المقتول بکربلا»؛^۳ کجاست آن که از خون شهید کریلا انتقام خواهد کشید.

«ان یرزقني طلب ثارک مع امام منصور من اهل بيت محمد^{علیهم السلام}»؛^۴ از او درخواست می‌کنم که روزی من گرداند تا با امام منصور از اهل بيت محمد^{علیهم السلام} خونخواه تو باشم.
به پای سروها زنجیر تاکی
به دخمهٔ ضجه دلگیر تاکی
هلایا مستنقم! تأخیر تاکی^۵
به مسلح غرق خون صدها کبوتر

۱. اثبات‌الهدا، ج ۷، ص ۱۳۸.

۲. ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی(عج)، ج ۳، ص ۱۸۳.

۳. فرازی از دعای ندبه.

۴. فرازی از زیارت عاشوراء.

۵. سهرابی نژاد.

جلوه و جمال جوان

در سیما مهدی ﷺ و یاران

﴿ حجۃ الاسلام عبدالوحیم ابادزی

پیشینه پیشنازی جوان

نسل جوان چون از فطرت دست نخورده و سرشت سالم و پاکی بهره مند است، در طیول تاریخ همه واره از حرکت های اصلاحی و دینی استقبال و حمایت کرده، در میدان های نبرد با ستم جنگیده و با شادابی و حماسه آفرینی به ایفای نقش برخاسته اند.

در انغاز سالت پیامبر اسلام، و پیش از آشکار شدن رسالت آن حضرت، تعداد چشمگیری از جوانان به افکار و اندیشه های آن حضرت لبیک گفتند و اسلام آوردند. آن ها با این که زیر شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفتند، اما لحظه ای از اسلام و حمایت پیامبر دست نداشتند و بر ایمان، عشق و ایثار خود افزودند.

وفتنی آوی رسالت به شهر یثرب (مدینه) رسید، در این مرحله نیز، جوانان نخستین گروهی بودند که در قالب دسته های متعدد، از آن شهر به مکه آمدند و در منی، در شرایط خیلی دشوار و خطرناک به خدمت پیامبر شتافتند و به دین اسلام گرویدند. بعد از هجرت پیامبر به مدینه و استقرار حکومت اسلامی در آن شهر، جنگ های کی پس از دیگری به وقوع پیوست و جوانان در صف مقدم جبهه ها، حماسه آفریدند.

از سوی دیگر، رئیس اسلام به جوانان عنایت ویژه ای داشت و اغلب از آن ها در



امور مهم اجرایی، نظامی، تبلیغی و دینی بهره می‌گرفت و بعضی را به عنوان نماینده و سفیر، نزد پادشاهان و رهبران کشورهای دیگر می‌فرستاد. گاهی آن حضرت به خاطر همین گزینش‌ها، مورد اعتراض اصحاب میانسال و پیر قرار می‌گرفت، مانند انتصاب اسامه بن زید به فرماندهی سپاه اسلام که سبب اعتراض جمعی از اصحاب شد.^۱

در عصر امام علی و سایر امامان معصوم علیهم السلام هم وضع به همین روال بود، چنانکه نقش جوانان در قیام تاریخی کربلا بر کسی پوشیده نیست. روزی یکی از شیعیان، به نام «احول» از شهر بصره به خدمت امام صادق علیهم السلام آمد. آن حضرت از او درباره مردم بصره و دیدگاه آن‌ها نسبت تشیع و محبت به اهل بیت علیهم السلام سؤال کرد. او در جواب، اظهار نارضایتی نمود. امام صادق علیهم السلام فرمود: «علیک بالاحداث فانهم اسرع الی کل خیر»؛^۲ برتو لازم است به سراغ جوانان بروی، چون آنان در هر کار خیری سریع‌تر از دیگران عمل و استقبال می‌کنند.

علاوه بر شواهد تاریخی، تجربه انقلاب اسلامی ایران هم این واقعیت را به وضوح نشان داد. قشر پرسور و پویای جوان در تمام مراحل انقلاب، حضوری حماسی یافت و از جان خود در راه رشد، بالندگی و پیروزی مایه گذاشت. و سرانجام، با تقدیم هزاران جانباز و شهید، پیروزی انقلاب را به ارمغان آوردند. بعد از پیروزی نیز، این قشر در برابر انواع و اقسام توطئه‌ها و ترفندها و کودتاهای دشمن مقاومت کرد، هشت سال جنگید و در دوران سازندگی نیز، سهم به سزاگی را به خود اختصاص داد. به گونه‌ای که می‌توان گفت اگر حضور چشمگیر و حماسی جوانان در انقلاب اسلامی ایران صورت نمی‌گرفت امروزه سرنوشت انقلاب و جایگاه آن معلوم نبود.

۱. ر، ک: الطبقات الکبری، اسدالغابه، سیر اعلام النبلاء و سایر کتب تاریخی.

۲. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۶.



در رکاب حضرت مهدی(عج)

شواهد مستمر تاریخی و تجربه‌های عینی در نهضت بزرگ اسلامی ایران به خوبی نشان می‌دهند که نقش قشر جوان در ظهور حضرت حجت و حکومت آن حضرت، به مراتب چشمگیرتر از گذشته و امروز خواهد شد و جانبازی‌ها و خدمات جوانان در راه تحقق آرمان‌های امام عصر(عج) به اوج خود خواهد رسید. این موضوع با روایاتی از ائمه معصومین علیهم السلام نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«بینا شباب الشیعة علی ظہور سطوحهم نیام و إذا توافوا إلى صاحبهم في لیلة واحدة علی غير میعاد فیکسیحون بیکة»؛ هنگام ظهور حضرت مهدی(عج)، جوانان شیعه در حالی که بر روی پشت بام‌های خانه‌ها یاشان در خواب به سر می‌برند، همگی در یک شب به ندای آسمانی آن حضرت لبیک می‌گویند و در همان شب، بدون وعده قبلی به سوی مکه می‌شتابند، در بامداد خود را به آن شهر می‌رسانند و به زیارت امام و رهبر خویش نایل می‌شوند.

اولین سفیر جوان

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هنگام ظهور امام زمان(عج)، جوانی از سوی آن حضرت به عنوان سفیر انتخاب می‌شود و از جانب آن حضرت به سوی مکه روانه می‌شود، تا پیام امام را به اهل مکه برساند و آن‌ها را به پیروی از حکومت حق فرا خواند. این جوان که در برخی روایات، با عنوان «نفس زکیه» و «سید حسنی» از او یاد شده است، خود را به مکه می‌رساند و پیام آن حضرت را به مردم ابلاغ می‌کند، اما حکمرانان مکه او را میان رکن و مقام، به شهادت می‌رسانند.^۱ این جوان سلحشور، نخستین سفیر حضرت حجت(عج) و

۱. غيبة نعمانی، ص ۳۱۶، باب ۲۰، حدیث ۱۱ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰.

۲. غبیت، طوسی، ص ۴۶۴ و ۴۴۵؛ ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۶۸؛ کمال الدین، صدوق، ج ۲، صص ۶۴۹ و ۳۳۰ و بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۰۷ و ۲۷۳ و ۲۱۷ و ۱۹۲ و ۱۴۷. از برخی از ابن منایع استفاده می‌شود که نخست این جوان به شهادت می‌رسد، سپس ۳۱۳ نفر به حضرت مهدی - عج - ملحق می‌شوند.



اولین شهید در راه تحقیق حکومت جهانی امام زمان است.

جوان خوش سیما

بنابه برخی از روایات، «سید حسنی»، نفس زکیه نیست، بلکه او سیدی حسنی از نسل امام حسن علیه السلام و جوان خوش سیما می‌باشد. این پیش از ظهر حضرت قائم (عج)، از جانب دیلم (گیلان) و قزوین خروج می‌کند. این جوان پرشور در سطحی گسترده و با صدایی رسا، مردم را به یاری آل محمد علیهم السلام فرا می‌خواند. حرکت و قیام سید حسنی همراه با اخلاص است و رفتار، کردار و گفتارش مطابق با شریعت محمدی علیهم السلام خواهد بود. مردان شجاع بسیاری از مناطق مختلف به او می‌پیوندند و بر ضد ظلم و ستم مبارزه می‌کنند. او به کمک یاران سلحشور خود، بر همه ستمگران پیروز می‌شود و تا حدودی، عدالت را در میان مردم منطقه برقرار می‌سازد. او وقتی با یاران خود وارد شهر کوفه می‌شود، به او خبر می‌رسد که حضرت حجت ظهر کرده است. سید حسنی به حضور امام مهدی شرفیاب می‌شود و پس از درخواست دلایل و شواهدی، همراه با یاران خود با آن حضرت بیعت می‌کند و در جمع اصحاب حضرت قائم (عج) قرار می‌گیرد. امام صادق علیه السلام فرمود: سوگند به خداوند متعال که این جوان، آن حضرت را می‌شناسد و می‌داند که او بر حق است، اما هدفش از درخواست دلایل و شواهد این است که به اطرافیان خود و سایر مردم نیز، این موضوع را ظاهر کند.^۱

۳۱۳ یاور جوان

اوصاف و خصوصیاتی که در احادیث منقول از ائمه هدی علیهم السلام برای ۳۱۳ نفر از اصحاب خاص امام مهدی (عج) ذکر شده، عبارت است از علم، فقه، عرفان، ایمان استوار، جوانی،

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱ و ج ۵۳، ص ۱۵ منتهی الامال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۴۹۵ و سفينة البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲ و ص ۴۴۶.



شجاعت، تواضع، برادری، شیفتگی به شهادت و عشق به حضرت ابا عبدالله الحسین علیهم السلام.
صفت جوانی، یکی از ویژگی‌های مهم و بارز این گروه می‌باشد. حضرت علی علیهم السلام فرمود:
«أصحابُ الْمَهْدِيِّ شَبَابٌ لَا كُهُولَ فِيهِمْ إِلَّا مُثْلَ كُحْلِ الْعَيْنِ وَ الْمَلْحُ فِي الزَّادِ وَ أَقْلُ
الرَّادِ الْمَلْحِ»^۱; اصحاب و یاران حضرت مهدی(عج) جوانانی هستند که در میان آنها
پیرمرد به چشم نمی‌خورد؛ مگر خیلی اندک، مانند سرمه در چشم و نمک در غذا که
کمترین چیزی است که در غذا ریخته می‌شود.

جوانان کهف

بنابر نقل بعضی روایات، اصحاب کهف از جمله یاران امام مهدی (عج) خواهند شد و
هنگام ظهرور آن حضرت بر انگیخته و زنده می‌شوند و در رکاب حضرت قائم(عج) قرار
می‌گیرند.^۲ این افراد اگر چه در ظاهر، از نظر سنی سالخورده هستند؛ اما به حاطر ایمان،
صدقات، تحرک و فداکاری در راه خدا و مبارزه با ظلم و دفاع از حق، در برخی احادیث از
قول امام معصوم، به آن‌ها جوان اطلاق شده است،^۳ لذا به صورت جوانان ظهرور می‌کنند و
در خدمت امام مهدی (عج) قرار خواهند گرفت.

امیرمؤمنان علیهم السلام فرمود:

«پس از گذشت سه روز از ظهرور و قیام حضرت مهدی(عج)، عده‌ای از
سپاهیان اسلام جهت نبرد با رومیان عازم «انطاکیه» می‌شوند. آن‌ها صندوق مقدس
را از غار انطاکیه بیرون می‌آورند که نسخه اصلی تورات و انجیل در داخل آن است.
سپس رومیان به طرف ساحل دریا، نزدیک غار اصحاب کهف هجوم می‌آورند. در
این هنگام خداوند جوانان کهف را به همراه سگ آن‌ها از غار بر می‌انگیزد. دو نفر

۱. غیبت، طرسی، ص ۴۷۶، غیبت، نعمانی، ص ۳۱۶، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳ و منتخب الاثر صافی گلپایگانی، ص ۴۸۴.

۲. المهدی، سید صدرالدین صدر، ج ۱، ه ۱۰۵، جاب بیروت، دارالزهرا، ۱۳۹۸ ق.

۳. ر. ک: میران الحکمه: ری شهری، ج ۵، ص ۱۰.



از آن جوانان، به نام‌های ملیخا و خملها از پیروان امام مهدی (عج) هستند و خود را تسلیم آن حضرت می‌کنند.^۱

اساس تشکیلات و چهار چوب قیام حضرت حجت(عج) را جوانانی که دارای ایمان قوی و علم سرشارند تشکیل خواهند داد، که به خاطر ساختار پویا و ماهیت پر تحرک، این حرکت اصیل و اسلامی است که هرگز سستی، تنبلی، بی تفاوتی، ضعف و بالاخره سالخوردگی در آن راه نخواهد یافت. از مجموع احادیث چنین استفاده می‌شود که اگر از قشر میانسالان و پیرمردان هم کسانی بخواهند در این حرکت اصیل و انقلابی شرکت کنند و سهیم باشند، باید قبل از هر چیز خود را به اوصافی که ویژه جوانان پاک و جوانمردان است (از قبیل: تحرک، ایشار، مقاومت، شهامت، شجاعت، عشق به شهادت، ایمان و...) مجهز و مسلح سازند.

منجی جوان

در اهمیت این موضوع همین بس که در لسان اکثر امامان معصوم علیه السلام، این صفت یکی از ویژگی‌های مهم حضرت مهدی(عج) مطرح شده و با عبارات گوناگون، جوانی آن حضرت مورد تأکید قرار گرفته است. در این بخش به چند نمونه از آن روایات بسنده می‌کنیم:

- ۱- امام علی علیه السلام فرمود: مهدی، جوانی از قبیله قریش و مرد چابک و ماهری از تبار دلیرمردان است که در سن سی یا کمتر از چهل سالگی ظهر می‌کند.^۲
- ۲- امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: مهدی(عج) نهمین فرزند برادرم، حسین است. خداوند عمر او را در غیبت طولانی می‌کند، سپس با دست توانای خویش او را به صورت جوان چهل ساله‌ای ظاهر می‌سازد، تا معلوم شود که خدای متعال بر همه چیز قادر و

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵.

۲. ملاحم وفتح، ابن طاوروس، ص ۷۳ و نجم الثاقب، ص ۱۱۴ و المهدی، ص ۲۱۸.



تواناست.^۱

۳- امام باقر^{علیه السلام} فرمود: از امیر مؤمنان^{علیهم السلام} درباره صفت مهدی سؤال شد. آن حضرت فرمود: مهدی جوانی است. او چهار شانه، متوسط القامة و خوش سیما است و موهای سرش به شانه و کتفش می‌رسد و نور صورتش، سیاهی مو و ریش آن حضرت را تحت شعاع قرار می‌دهد.^۲

۴- امام حسین^{علیه السلام} فرمود: اگر مهدی(عج) قیام کند، مردم او را انکار می‌کنند، چون او به صورت جوان ظاهر می‌شود. بزرگترین بلا این است که صاحب آنان در سن جوانی خروج می‌کند، در صورتی که مردم گمان می‌کرند پیرمرد سالخورده‌ای است.^۳
شاید منظور این باشد که چون مردم توقع دارند که آن حضرت به سبب عمر طولانی، پیرمرد باشد، از این که ناگهان به صورت جوان ظهور می‌کنند، به شک و شبّه دچار می‌شوند.

۵- امام علی^{علیه السلام} به خلیفه دوم فرمود: تو صاحب کعبه نیستی! صاحب کعبه جوانی (مهدی) از قریش است که اموال کعبه را در آخر الزمان، در راه خدا اتفاق خواهد کرد.^۴

۶- در روایات متعددی از امام صادق^{علیه السلام} نقل شده است، که آن حضرت فرمود: مهدی(عج) جوانی کامیاب (شاباً موفقاً یا فتی موفق) و رشید یا جوان بلند قامت و چهار شانه (شاب مربوع) است که در سن نزدیک به سی یا چهل سالگی ظهور خواهد کرد.^۵

۷- امام رضا^{علیه السلام} نیز فرمود: علامت مهدی(عج) این است که وی از نظر سنی، پیر اما در ظاهر و سیما، جوان خواهد بود؛ به طوری که هر کس آن حضرت را زیارت کند، چهل ساله

۱. کمال الدین و تمام التتممه، صدوف، ج اول، ص ۳۱۶، باب ۲۹، حدیث ۲.

۲. المهدی، ص ۸۰ و ر.ک: البحار، ج ۵۱، ص ۴۴.

۳. المهدی، ص ۲۱۸.

۴. همان، ص ۲۱۸.

۵. ر.ک: غیبت طوسی، صص ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۷۰ و ۵۹.



یا کمتر از آن او را تصور خواهد کرد.^۱

۸- در اخبار اهل سنت آمده است: مهدی(عج) جوانی با چشمان مشکی، ابروهای باریک، بینی بلند و ریش آنبوه است و در طرف راست صورت و دست راستش خال وجود دارد.^۲

۱. کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، ج ۲، ص ۶۵۲ و بخار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵.

۲. المهدی، ص ۷۹.

سلامی بر ستارگان کربلا [پاسخ حضرت مهدی^{علیه السلام} به نامه یک جوان]^۱

ابو منصور بغدادی می‌گوید:

در اوان جوانی و به هنگام وفات پدرم، نامه‌ای به امام زمان^{علیه السلام} نوشتم و از ایشان برای زیارت مولایم حضرت ابا عبد‌الله الحسین^{علیه السلام} و زیارت شهیدان اجازه خواستم. در سال ۲۵۲ هجری این زیارت، از سوی حضرت، توسط شیخ محمد بن غالب اصفهانی به من رسید:

به نام خداوند بخشندۀ مهربان

هنگامی که خواستی زیارت شهیدان- رضایت خدا بر آنان باد - را بحاوری، پیش پای قبر حسین^{علیه السلام} بایست که آنجا مدفن علی بن الحسین^{علیه السلام} (علی اکبر) می‌باشد. سپس روی به سوی قبله کن که آنجا موضع شهیدان است. خطاب به علی بن الحسین اشاره کن و بگو: سلام بر تو ای اولین کشته شده، از نسل بهترین سلسله، از خاندان ابراهیم خلیل، درود خدا بر تو و بر پدر تو باد، که درباره تو گفت: «خدا بکشد آن گروهی را که تو را کشتند ای فرزندم، چه چیزی آنان را بر خدا عاصی کرد، و بر تجاوز به حرمت و احترام رسول و داشت، بعد از تو دنیا مباد». ^۲

علی بن الحسین خطاب به کافران رجز می‌خواند و می‌گفت:

من علی بن الحسین بن علی هستم

۱. الاقبال، ابن طاووس: ح ۳، ص ۷۳ - ۸۰؛ بحار الانوار، ح ۴۵، ص ۶۴ - ۷۴؛ انصار الحسین؛ شیخ محمد مهدی شمس الدین، ترجمه ناصر هاشم زاده، ص ۱۲۱.



سوگند به «خانه خدا» که ما، به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتریم
با نیزه زخمی تان می‌کنم تا آنجا که نیزه به خود بپیچد و با شمشیر شما را می‌زنم،
زدن جوان هاشمی عربی (علوی)، و بدینگونه از پدرم حمایت می‌کنم
به خدا سوگند فرزند آن پست فطرت بر ما حکم نخواهد راند.

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسِينِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

أَطْعَنْكُمْ بِالرَّاجِحِ حَقَّ يَنْشَفِ

ضَرَبُ غَلَامٍ هاشمی عربی (علوی) وَاللَّهُ لَا يَحِّكُمْ فَيْنَا أَبْنُ الدَّعَى

«تو بدانچه که دوست داشتی رسیدی، و پروردگارت را ملاقات کردی. من شهادت
می‌دهم که تو به خدا و رسولش سزاوارتری، تو فرزند رسول خدایی و فرزند حجت او و
امین اویی. خدا قاتل تو «مرقبن منقدبن نعمان عبدی» و کسانی را که همراه او در قتل تو
شرکت کردند و علیه تو تلاش نمودند لعنت کند و خوار سازد، خدای آنان را داخل جهنم
می‌کند که بازگشتگاه بسیار بدی است. خداوند ما را از دیدار کنندگان و رفیقان و همراهان
تو و از همنشینان جد و پدر و عموم و برادر و مادر مظلومهات قرار دهد. از قاتلان تو بیزاری
می‌جوییم و به خدا پناه می‌برم و از خداوند در زندگی جاوید همنشینی با تو را می‌طلبم و از
دشمنان تو که منکران حق بوده‌اند بیزاری می‌جوییم و به خدا پناه می‌برم. سلام و رحمت
و برکات خدا بر تو باد.

«سلام بر عبدالله بن حسین، کودک شیرخواره‌ای که تیر خورد و به شهادت رسید، خون
را از خویش دور کرد و خونش در آسمان بالا رفت. کودکی که با تیر در آغوش پدرش ذبح
شد، خدا لعنت کند قاتل او «حرملة بن کاھل اسدی» و همدستانش را.»

«سلام بر عبدالله بن امیرالمؤمنین، آزمایش کننده بلا و منادی ولایت آل رسول در
میدان کربلا، آنکه از پس و پیش ضربه‌ها خورد و زخمها دید، خدا قاتل او «هانی بن ثبیت
حضرمی» را لعنت کند.»

«سلام بر عباس بن امیرالمؤمنین، که با جان خویش پرادرش را یاری می‌کرد، و به خاطر



او از خود می‌گذشت، برای برادرش نگهبان و سرباز فداکاری بود، با وجودی که خود تشهنه بود آبی که داشت تلاش کرد تا به حسین برساند، آنکه دو دستش بریده شد. خداوند

قاتلان او «یزید بن رقاد (وقاد) حیتی» و «حکیم بن طفیل طائی» را لعنت کند.»

«سلام بر جعفرین امیرالمؤمنین، شکیبا و نگهبان نفس خویش، غریبی دور افتاده از وطن، راضی و تسلیم جهاد و پیشقدم در میدان جنگ برای جنگیدن. مردان بسیاری بر

او تاختند تا مغلوبش ساختند. خدا قاتل او «هانی بن ثابت حضرمی» را لعنت کند.»

«سلام بر عثمان بن امیرالمؤمنین، که «عثمان مطعون» نامیده می‌شد. خدا قاتلان او

خولی بن یزید اصحابی ایادی (که به او تیراندازی کرد) و «ابانی دارمی» را لعنت کند.»

«سلام بر محمدبن امیرالمؤمنین، که توسط «ابانی دارمی» کشته شد، خدای قاتلش را لعنت کند و عذاب دردنای راه را هر چه بیشتر بر او بیفزاید، درود خدا بر تو ای محمد و بر

خاندان صبور تو باد.»

«سلام بر ابویکرین حسن، پاک یاری کننده، تیرخورده‌ای که با تیر کشنده به شهادت

رسید، خدا قاتل او «عبدالله بن عقبه غنوی» را لعنت کند.»

«سلام بر عبداللهبن حسن بن علی، پاک طینت، خدا قاتل او «حرملةبن کاھل اسدی» را

که به سویش تیراندازی کرد، لعنت کند.»

«سلام بر قاسمبن حسن بن علی، آنکه فرق سرش شکافته شد و فریاد و توانش از او گرفته شد، هنگامی که عمومیش حسین را صدای زد، عمومیش همچون پرنده‌ای تیز پرواز و

چون بازی شکاری، حاضر شد در حالی که قاسم با پایش خاک را زیر رومی کرد و در حال جان کنن بود حسین فرمود: «رحمت خدا از گروهی که تو را کشتنند دور باد، در روز

قیامت جد تو پیامبر و پدرت، دشمن آنها خواهند بود، سپس فرمود به خدا سوگند سخت

و ناگوار است بر عمومیت، که تو او را فریاد کنی و او ترا اجابت نکند، یا اجابت کند در حالی

که تو کشته شده‌ای (و بدنت پر از زخم است و دستهای قطعه قطعه) و این اجابت هیچ

سودی به تو نرساند. به خدا سوگند امروز روزی است که دشمنان عمومیت بسیارند و



یارانش اند کند.»

خداوند مرا در قیامت همراه شما قرار دهد و در جایگاه شما مرا نیز مکانی عطا کند،
خداوند قاتل تو «عمرو بن سعد بن نفیل أزدی» را لعنت کند و به دوزخ در اندازد و عذاب
دردنگی را برای او مهیا کند.»

«سلام بر عون بن عبدالله بن جعفر طیار، در بهشت‌های پر نعمت، همپیمان ایمان و
متعهد به آن، پیکارگر با هم‌اوردان، نصیحت‌کننده به خاطر رحمان، وتلاوت کننده سوره
حمد و قرآن، خدا قاتل او «عبدالله بن قطبه نبهانی» را لعنت کند.»

«سلام بر محمد بن عبدالله بن جعفر، شهیدی بجای پدرش و همانندی برای برادر
شهیدش، که با پیکر خویش از او نگهداری می‌کرد، خداوند قاتل او «عامر بن نهشل
تمیمی» را لعنت کند.»

«سلام بر جعفر بن عقیل، خداوند قاتل او «بشربن خوط همدانی» را لعنت کند.»

«سلام بر عبدالرحمان بن عقیل، خداوند قاتلش «عامر بن خالد بن اسد جهنی» که به
سوی او تیراندازی کرد را لعنت کند.»

«سلام بر کشته و پسر کشته، «عبدالله بن مسلم بن عقیل»، خدا قاتل او «عامر بن
صعصعه» (اسدبن مالک) را لعنت کند.»

«سلام بر ابو عبدالله بن مسلم بن عقیل، خدا قاتل او «عمرو بن صبیح صیداوی» را لعنت
کند که به سویش تیراندازی کرد.»

«سلام بر محمد بن ابی سعید بن عقیل، و لعنت خدا بر قاتلش «لقیط بن ناشر جهنی» باد.»

«سلام بر سلیمان «مولی» ای حسین بن امیر المؤمنین، و لعنت خدا بر قاتلش
«سلیمان بن عوف حضرمی». باد.»

«سلام بر قارب «مولی» ای حسین بن علی.»

«سلام بر منجع «مولی» ای حسین بن علی.»

«سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی، که وقتی امام علیہ السلام به او اجازه بازگشت از صحنه کربلا را



داد؛ خطاب به امام گفت: آیا ما ترا تنها بگذاریم، آنگاه در این باره که حق تو را بجای نیاورده‌ایم چه عذری در پیشگاه خدا بیاوریم، نه، به خدا سوگند ترا تنها نخواهیم گذاشت. آنقدر با آنان خواهم جنگید تا نیزه خود را در سینه آنان بشکنم و تابدان هنگام که قبضه شمشیر در دست من است بر آنان خواهم تاخت و اگر دیگر اسلحه‌ای در دستم باقی نماند، با سنگ خواهم جنگید و هرگز از تو جدا نخواهم شد تا آنکه همراه تو (بجنگم تا) بمیرم.».

تو ای مسلم بن عوسجه، اولین کسی هستی که جانش را در راه خدا عرضه کرد و نخستین شهید از شهیدان راه خدایی که پیمان خویش را به انجام رسانید. به خدای کعبه سوگند که رستگار شدی، سپاس و پاداش تو در این پیشگامی برای جهاد با کافران و یاری کردن امام علی^ع با خدا باد. آن هنگام که امام پیش آمد و تو افتاده بودی، فرمود: خدا ترا رحمت کند ای مسلم بن عوسجه و این آیه را خواند:

«فَيَنْهُمْ مَنْ قَضَى تَحْبُّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»؛ گروهی از آنان پیمان خویش را به انجام رسانیدند و گروهی دیگر در انتظار هستند.

خداآوند شرکت کنندگان در قتل تو، «عبدالله ضبابی و عبدالله بن خشکاره بجلی» را لعنت کند.»

«سلام بر سعدبن عبدالله حنفی، که وقتی امام به او اجازه بازگشت را داد؛ خطاب به امام گفت: هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا خداوند شاهد باشد که ما در غیبت رسول خدا^{علیه السلام} پیمان خویش را درباره تو حفظ کرده و به انجام رساندیم، به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می‌شوم و دوباره زنده می‌شوم، سپس بدنم را زنده زنده می‌سوزانند و این جریان هفتاد بار با من تکرار می‌گردد باز هم از تو جدا نخواهم شد تا آنکه در پیشگاه تو بجنگم و جان سپارم. چرا چنین نکنم در حالی که این تنها یک بار مردن یا کشته شدن است و بعد رسیدن به کرامت و عزتی که تا ابد پایان نخواهد داشت. سلام بر تو که جان خویش در این راه دادی و امام خود را یاری کردی و در زندگی جاوید از سوی خدا به



کرامت و عزت رسیدی، خداوند ما را در میان شما شهیدان محسور کند و روزی ما را رفاقت و دوستی شما در «اعلیٰ علیین» قرار دهد.»

«سلام بر بشرين عمر حضرمي، سپاس و حمد خدائى بر تو باد كه هنگامي كه حسين به تو اجازه بازگشت از صحنه نبرد را داد تو خطاب به امام گفت: بدن من زنده زنده، خوراک درندگان وحشی باد، اگر تو راها سازم و بروم و از تو (برای رفتن) مرکبی بخواهم و تو را با کمی ياران تنها گذاشته، و خود آسوده خاطر بازگردم، هرگز چنین نخواهد شد.»
 «سلام بر يزيد بن حصين همداني مشرقي، قاري قرآن و جنگجوی صحنه نبرد.»

«سلام بر عمران بن كعب انصاري.»

«سلام بر نعيم بن عجلان انصاري.»

«سلام بر زهيرين قين بجلى، كه وقتی امام حسين عليه السلام به او نیز اجازه بازگشت داد خطاب به امام عليه السلام گفت: نه، به خدا سوگند هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد، آيا فرزند رسول خدارا، در دست دشمنان اسيير شده رها سازم و خود رانجات دهم؟
 خداوند چنین روزی را در زندگی به من نشان ندهد.»

«سلام بر عمرو بن قرظه انصاري.»

«سلام بر حبيب بن مظاہر اسدی.»

«سلام بر حربت يزيد رياحي.»

«سلام بر عبد الله بن عمیر کلبی.»

«سلام بر نافع بن هلال بجلى مرادي.»

«سلام بر انس بن کاھل اسدی.»

«سلام بر قيس بن مسهر صيداوي.»

«سلام بر عبدالله و عبدالرحمان غفاری، پسران عروة بن حراق.»

«سلام بر جون «مولیٰ» ابودر غفاری.»

«سلام بر شبيب بن عبدالله نهشلي.»



«سلام بر حجاج بن یزید سعده».

«سلام بر قاسط و کرش تغلبی، پسران زهیر».

«سلام بر کنانه بن عتیق».

«سلام بر ضرغامه بن مالک».

«سلام بر جوین بن مالک ضبعی».

«سلام بر عمروین ضبیعه ضبعی».

«سلام بر زیدبن ثبیت قیسی».

«سلام بر عبد الله و عبید الله، پسران یزیدبن ثبیت قیسی».

«سلام بر عامرین مسلم».

«سلام بر قعنوب بن عمر و نمری».

«سلام بر سالم «مولی»ی عامرین مسلم».

«سلام بر سیف بن مالک».

«سلام بر زهیرین بشر خثعمی».

«سلام بر بدرین معقل جعفی».

«سلام بر حجاج بن مسروق جعفی».

«سلام بر مسعودین حجاج و پسرش».

«سلام بر مجتمع بن عبد الله عائذی».

«سلام بر عامرین حسان بن شریح طائی».

«سلام بر حیان بن حراث سلمانی ازدی».

«سلام بر جنده بن حجر خولاپی».

«سلام بر عمروین خالد صیداوی».

«سلام بر سعید «مولی»ی عمروین خالد».

«سلام بر یزیدبن فیادبن مظاہر کنلی».



«سلام بر زاهر «مولی» ای عمروبن حمق خزاعی.»

«سلام بر جبلة بن علی شبیانی.»

«سلام بر سالم «مولی» ای «بنی المدنیه کلبی».»

«سلام بر اسلم بن کثیر أزدی.»

«سلام بر قاسم بن حبیب أزدی.»

«سلام بر عمرین احدوث حضرمی.»

«سلام بر ابوثمامه عمرین عبد الله صائبی.»

«سلام بر حنظله بن اسعد شبامی.»

«سلام بر عبد الرحمان بن عبد الله بن کدن ارجبی.»

«سلام بر عمارین ابی سلامه همدانی.»

«سلام بر عابس بن شبیب شاکری.»

«سلام بر شوذب «مولی» ای شاکر.»

«سلام بر شبیب بن حرث بن سریع.»

«سلام بر مالک بن عبد الله بن سریع.»

«سلام بر مجروح اسیر شده، سواربن ابی حمیر فهمی همدانی.»

«سلام بر عمروبن عبد الله جندعی.»

«سلام بر شما ای بهترین یاران.»

«سلام بر شما به خاطر شکیبایی تان، پس چه نیک است زندگی آخرت برای شما.»

خداؤند شما را در جایگاه نیکان قرار دهد. شهادت می دهم که خداوند آنچه را که پوشیده و پنهان بود برای شما آشکار ساخت و همواری و آسانی را برای شما آماده کرد و بخشش فراوانی را نصیب شما کرد. شما نسبت به حق سست نبودید، شما در رفتن به سوی حق بر ما پیشی جستید، و ما در زندگی آخرت به شما خواهیم پیوست، سلام و رحمت و برکات خداوند شامل حال شما باد.

چشم به راه

موعود عشق

من روز و شب، ظهور تو را آه می‌کشم
پیدا تری از آن که ببینم تو را به چشم
در محضرت، حضور تو را آه می‌کشم
وقتی نمی‌رسم به خیال وصال تو
من هم دل صبور تو را آه می‌کشم
موعود عشق! مهر جهانتاب آخرین
بر من بتاب، نور تو را آه می‌کشم
[رضا اسماعیلی]

نام زیبای تو را

بازهم یاد تو را کرده دلم	هی خدایا و خدا کرده دلم
هرچه من داشته‌ام هرچه که بود	در همای تو رها کرده دلم
نام زیبای تو را از سر جان	تا سحر باز صدا کرده دلم
نرود بر سر بازار هوا	پشت آخر به هوا کرده دلم
هرچه بت بود شکسته است بیا	خویش از غیر جدا کرده دلم

[عزیز الله زیادی]



انتظار

بیا که دیده ام از انتظار لبریز است
کویر سینه تفتیده ام عطش خیز است
به باع عاطفه، عطر نگاه تو جاریست
مشام جان زشمیم تو عطرآمیز است
همیشه خاطر ما آشیان یاد تو باد
که در هوای تو پرداز خاطرانگیز است
بیا و بر دل آلدہ ام نگاهی کن
که پیش عفو تو کوه گناه ناچیز است
[عباس براتی پور]

در پس پرده کسی هست..

پشت این پرده کسی هست دلم می‌گوید جاودانه نفسی هست دلم می‌گوید
پشت آن کوه که خورشید در آن پنهان است عطر فریاد رسی هست دلم می‌گوید
اعتمادی نبود جز تو به دلداری غیر گرچه دلدار بسی هست دلم می‌گوید
روح مرغی است پر از شوق رهایی پرواز خاک آن را قفسی هست دلم می‌گوید
بر لب سنگ هم این زمزمه‌ها می‌جوشد در پی پرده کسی هست دلم می‌گوید
[عزیز الله زیادی]

دوست دارم با تو بودن را

تلخ است در شباهی دنیا بی تو بودن سخت است آری سخت ما را بی تو بودن
کرد آنچه باید دور از تو زخم با ما بد روزگاری داشتم با بی تو بودن
من دوست دارم با تو بودن را به هرجا بیزارم از دنیای هرجایی تو بودن
با ما چه خواهد کرد فردا بی تو بودن امروزمان هم در هوای ابر بگذشت
لطفی ندارد آه ما را بی تو بودن برگرد ای چشم زمین در انتظارت
[عزیز الله زیادی]



تو را من چشم در راهم

امین درد آگاهم، تو را من چشم در راهم

دلیل عصمت راهم، تو را من چشم در راهم

شب است و بی چراهم من، اسیر کوره راهم من

بتاب ای خضر بر راهم، تو را من چشم در راهم

شتم را نور باران کن، نگاهم را چراغان کن

که بی مهر تو گمراهم، تو را من چشم در راهم

تو خورشید جهانتابی، تو نور خالص و نابی

تو را ای خوب می خواهم، تو را من چشم در راهم

مگر از ما تو دلگیری، نقاب از رخ نمی گیری؟

ظهورت هست دلخواهم، تو را من چشم در راهم

نشستم تا بیایی تو، کجایی تو، کجایی تو؟

امین درد آگاهم، تو را من چشم در راهم

[رضا اسماعیلی]



آموزه‌ها و نکته‌ها

امر به معروف و نهی از منکر*

﴿آیت‌الله محمد تقی مصباح‌یزدی

قیام عاشورا برای امر به معروف بود و امام حسین علیه السلام این مطلب را خطاب به برادرش چنین بیان می‌فرماید: «أَرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِي عَنِ الْمُنْكَرِ». اما این ابهام و سؤال باقی می‌ماند، که امر به معروف آن حضرت علیه السلام چگونه بود؟ زیرا شرط امر به معروف این است که انسان خوف ضرر نداشته باشد؛ حال آن که امام حسین علیه السلام با یقین به ضرر اقدام به امر به معروف کردند. قبل از پاسخ، اشاره‌ای به اهمیت امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

همه می‌دانند که امر به معروف و نهی از منکر از ضروریات دین است. آیات فراوان و متنوعی درباره امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد. همچنین روایات هم در این باره بسیار است. از بین روایات، چند روایت را به عنوان نمونه نقل می‌کنم:

*. کتاب «اذرخشی دیگر از اسمان کربلا» مجتمعه‌ای از بیانات حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی است که در ماه محرم ۱۴۲۱ ایراد گردید. ایشان در آغاز ضمن پاسخ به برخی از شباهات درباره عاشورا، به بررسی زمینه‌های قیام امام حسین علیه السلام پرداخته‌اند، و در ادامه «اصلاح مفاسد» و «امر به معروف و نهی از منکر» را به عنوان دو رکن اساسی اهداف نهضت عاشورا تبیین نموده‌اند. این مقاله، گزیده‌ای از سخنان ایشان در مبحث امر به معروف و نهی از منکر است.



مرحوم شیخ طوسی^۱ و مرحوم کلینی چنین روایت می‌کنند:

«عن جابر عن ابی جعفر^{علیه السلام} قال: يَكُونُ فِي أَخْرِ الزَّمَانِ قَوْمًا يَتَبَعَّثُ فِيهِ قَوْمٌ مُرَاوِّنَ، يَكْفَرُونَ وَ يَتَسَكَّونَ، حُدَّاثٌ، سُهَّاءٌ، لَا يُوْجِبُونَ أَمْرًا بِعَرُوفٍ وَ لَا نَهَاً عَنْ مُنْكِرٍ، إِلَّا إِذَا آمِنُوا الضَّرَرَ، يَطْلُبُونَ لِنَفْسِهِمُ الرُّخْصَ وَ الْمَعَذِيرَ...»^۱

در آخر الزمان، مردمی خواهند بود که از گروه خاصی پیروی می‌کنند و در رفتار و گفتارشان به آن گروه خاص اعتماد می‌کنند؛^۲

يَتَبَعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عِلْمِهِمْ

این گروه اشتباهات، لغش‌ها و مواردی از عمل عالمان حقیقی را که اشتباه است، دنبال می‌کنند؛

يُقْبِلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ مَا لَا يَكِلُّهُمْ فِي نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ؛

این عالم نمایان، در انتظار مردم به انجام نماز و روزه و اعمالی که برای مال و جانشان خطری ندارد، رومی آورند؛

وَلَوْ أَضَرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ لَرَفِضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَتَّمَ الفَرَائِضِ وَ أَشَرَّفَهَا؛

اگر زمانی شرایطی پیش آید که نماز خواندن هم موجب بروز مشکلی برای مال و جانشان شود، نماز را نیز رها می‌کنند؛ کما اینکه بالاترین، کامل‌ترین و شریف‌ترین فریضه‌ها، یعنی امر به معروف و نهی از منکر را به خاطر ضرر به مال و جان ترک کردند؛

۱. تهذیب الاصول، ج ۶، ص ۱۸۰، باب ۲۲، روایت ۲۱؛ اصول کافی، ج ۵، ص ۵۵، روایت ۱.

۲. در صدر اسلام، قاریان را می‌فرستادند و آن‌ها قرآن را برای مردم می‌خواندند، تفسیر می‌کردند و به عنوان علمای برتر مشهور بودند. افرادی هم بودند که خود را به لباس قاریان در می‌آوردند و به این کار تظاهر می‌کردند. مردم آخر الزمان از روحانی نمایانی تبعیت می‌کنند، که تظاهر به قاری بودن و عالم بودن می‌کنند. انسان‌های تازه کار و سطحی نگر هستند و عمقی ندارند. تکلیفی برای امر به معروف و نهی از منکر قائل نیستند، مگر جایی که ضرری نداشته باشد. این افراد به دنبال بهانه‌ای هستند که از زیر بار تکلیف شانه خالی کنند.



إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ إِلَيْهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ؛

امر به معروف و نهی از منکر فریضه بسیار بزرگی است که اگر نباشد، به سایر

واجبات هم عمل نمی شود؛

«هُنَالِكَ يَتَمُّغَضِّبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَيَعْمَلُهُمْ بِعَقَابِهِ وَيُهْلِكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ السُّجَارِ وَ

الصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ»؛

زمانی که مردم این گونه شدند، غصب خدا بر این مردم کامل می شود، همه مردم

را مورد عقوبت قرار می دهد؛ عقاب عمومی خدا برای همه مردم نازل می شود، بد و

خوب، و ترو خشک را با هم می سوزاند، حتی اطفال نیز همراه با بزرگترها مشمول

عقوبت خواهند شد؛

إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَئْتِيَاءِ وَمِنَاهُجُ الصَّالِحِينَ فَرِيضَةٌ

عَظِيمَةٌ إِلَيْهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمُكَاسِبُ وَتُرَدُّ الظَّالَمُ وَتُعْمَرُ

الْأَرْضُ وَيُتَتَصِّفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَعِمُ الْأَمْرُ

امر به معروف و نهی از منکر راه انسیا است، برنامه افراد صالح و شایسته است،

امنیت راهها، حلیت کسبها، مظلمهها برمی گردد، آبادانی زمین در سایه امر به

معروف و نهی از منکر است، دشمنان به رعایت انصاف و ادار می شوند، کارها در

سایه امر به معروف و نهی از منکر، به سامان می رسد.

وظیفه مسلمانان در برابر منکرات

«فَأَنْكِرُوا وَاقْتُلُوْبِكُمْ»؛ اولین قدم در برخورد با گناه این است که قلبًا از گناه ناراحت باشد،

«وَالْفِظُؤُوا بِالْسِتَّنَكُمْ»؛ بعد به زبان بیاورید، اعتراض کنید. ممکن است به زبان آوردن

خیلی نرم، ملايم و با مهربانی باشد، اما در مرحله بعد، «وَصُكُوا إِلَيْهَا جِبَاهُهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي

اللَّهِ لَوْمَةً لَا يُمِّ»؛ با تندی به پیشانی او بزنید - البته نه با دست، بلکه با سخن - یعنی آن

چنان رو در رو و با تندی با او برخورد کنید، مثل کسی که می خواهد تو پیشانی طرف



مقابل بزند؛ اگر می‌خواهید آن روز نیاید که بلای نازل شود، تر و خشک را با هم بسوزاند، از ملامت ملامت کنندگان نترسید، ولو ملامت گران از نزدیک ترین دوستان شما باشند. به هر حال، مسأله از دو صورت خارج نیست:

«إِنَّ أَتَعْطُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا فَلَا سَبِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ هُنَالِكَ فَجَاهُهُمْ بِأَيْدِنَكُمْ فَجَاهِهِمْ بِهِمْ بِأَيْدِنَكُمْ وَ أَبْغَضُوهُمْ يُقْلُوبِكُمْ»؛ اگر به سوی حق برگشتند و از گناهان خود توبه کرده، دست از کارهای بد برداشتند، نعم المطلوب. اگر این گونه نشد، اگر موعظه شما را نشنیدند و برکج روی خود اصرار ورزیدند، در اینجا، باید شما در مقام جهاد برآید؛ این‌ها را از ته دل، دشمن بدارید. نگویید اسلام دین محبت است! دین رافت است! اسلام دین دشمنی هم هست؛ در جای خود، نهایت رافت و رحمت را دارد و در موقع مقتضی، به خشونت و تندی امر می‌کند.

نیت خود را خالص کنید

«غَيْرَ طَالِبِنَ سُلْطَانًا وَ لَا باغِينَ مَالًا وَ لَا مُرِيدِينَ بِظُلْمٍ ظَفَرًا حَتَّىٰ يَقِيُّوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَقِيُّوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ نه در صدد کسب قدرت و نه در صدد کسب مال باشید و نه بخواهید از روی سرکشی و ناحق، بر دیگران پیروز شوید، تا دست از مخالفت بردارند و از فرمان خدا پیروی کنند.

عاقبت ترك امر به معروف و نهی از منكر

در آخر روایت، امام باقر علیه السلام با نقل داستانی موعظه دیگری می‌فرماید:

«قَالَ وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى شُعَيْبِ الْبَيْلِيِّ أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةً أَلْفِ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شَرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خَيَارِهِمْ»؛ خداوند به شعیب وحی فرمود که



ای شعیب! صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد؛ از این صد هزار نفر، چهل هزار نفر از بدکاران هستند، و شصت هزار نفر هم از خوبیان هستند.

«فَقَالَ يَا رَبِّ هَوَلَاءِ الْأَشْرَارِ فَقَاتَ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنَّهُمْ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمُغَاضِي وَلَمْ يَغْبُوَا لِغَضِيبٍ»؛ شعیب گفت اشرار مستحق عذاب هستند، اما چرا اخیار عذاب می‌شوند؟ خوبیان را عقاب می‌کنم به خاطر این که با اهل محصیت مداهنه کردند. مداهنه می‌دانید یعنی چه؟ یعنی: ماست مالی کردن (مسامحه کردن)، تساهل ورزیدن، شیره مالی کردن، سازش کردن، شتر دیدی، ندیدی!

معلوم می‌شود که ما در بعضی از موارد باید اهل غضب هم باشیم. همیشه با نرمی و لبخند نمی‌شود زندگی کرد.

برابر آنچه در رسائل عملیه گفته شده است، اگر امر به معروف موجب ضرر، حتی مبتنی بر خوف ضرر باشد، تکلیف ساقط می‌شود؛ اما در مورد سیدالشہداء علیہ السلام در حالی که ضرر، یقینی بود ایشان اقدام به این کار کرد. باید توجه داشت که امر به معروف یعنی وادار کردن دیگران به انجام کارهای خوب. اگر انجام آن کار خوب واجب باشد، امر به آن هم واجب است. اگر مستحب باشد، امر به آن هم مستحب است. امر به معروف به عنوان یک «واجب» شرعی، فقط در مورد «تکالیف واجب» است، یعنی وادار کردن دیگران به این که تکالیف واجب خود را انجام دهند. این وادار کردن مراتبی دارد.

امر به معروف دو مصدق روشن دارد:

«إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَعَظُّ أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ.»^۱؛ گاهی مؤمنی امر به معروف و نهی از منکر می‌شود و او متّعظ شده، قبول می‌کند و گاهی جاهل است و نمی‌داند. اگر به او گفته شود، یاد می‌گیرد.

شرایط حاکم بر جامعه در زمان سیدالشہداء علیہ السلام به گونه‌ای بود؛ که احکام قطعی

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۱، باب ۱، روایت ۳.



اسلام ترک می‌شد، حدود الهی تعطیل شده بود، ریختن خون مسلمان‌ها خیلی ساده شده بود. مردم آگاهانه و دانسته، با یزیدی که شارب الخمر است، بیعت کردند.

«فَعَلَ الْإِسْلَامُ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ»^۱؛ اگر مردم به کسی مانند یزید مبتلا شوند، دیگر چیزی برای اسلام باقی نخواهد ماند.

تا اواخر زمان معاویه، به گونه‌ای نبود که اشخاص به راحتی، تظاهر به فسق کنند و مردم آن را بپسندند. حال، اگر در این جا کسی بخواهد امر به معروف کند، باید چه کند؟ وجوب کفایی امر به معروف اگر فعل حرام در جامعه واقع می‌شود، همه مردم مسؤولند؛ چون امر به معروف واجب کفایی است. اگر ده نفر دیدند گناهی انجام می‌شود، هر ده نفر مکلفند و اگر یک نفر به معروف امر کند، از بقیه ساقط می‌شود، اما اگر هیچ کدام این کار را انجام ندادند، هر ده نفر مسؤولند. معنای این مسأله این است که اگر گناه کبیره‌ای به صورت علنی، در جامعه انجام می‌گیرد، تمام کسانی که اطلاع پیدا کنند مکلف به امر به معروف هستند و اگر این کار را نکنند، همه به جهنم می‌روند؛ البته حکم امر به معروف در مورد گناه مخفی، بماند.

در باره اصحاب سبت نیز احتمالاً شنیده‌اید. در شریعت حضرت یعقوب طیللا و بعد در شریعت حضرت موسی طیللا صید در روز شنبه حرام بود، البته تکالیف سخت‌تری هم دارند. الان هم یهودی‌های پای‌بند به یهودیت، روز شنبه پختنی درست نمی‌کنند، آتش روشن نمی‌کنند، ذبح نمی‌کنند و صید نمی‌کنند. خدا این‌ها را امتحان کرد.

«إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَاتُهُمْ يَوْمَ سَبَتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لَا يَسْبِطُونَ لَا تَأْتِيهِمْ»^۲؛ گروهی از یهود، کنار دریا یا رودخانه‌ای زندگی می‌کردند. روز شنبه ماهی‌ها به کنار ساحل می‌آمدند. چون در آن روز صید کردن حرام بود. سرانجام بعضی از ایشان طاقت نیاورده، به این صورت حیله‌ای زدند که کنار ساحل حوضچه‌هایی کنندند، روز شنبه راه حوضچه‌ها را باز

۱. همان، ج ۴۴، ص ۳۲۶، باب ۳۷، روایت ۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۶۳.



می‌گردند، زمانی که آب رودخانه همراه با ماهی‌ها داخل حوضچه‌ها می‌شد، جلوی آب رامی بستند. روز یکشنبه هم ماهی‌ها را صید می‌گردند. خدا به سبب این کار، آن‌ها را مسخ کرد. اگر آیه قرآن به صراحت نگفته بود، از راه روایات به این راحتی قابل باور نبود. «فَلَمَّا عَنَوا عَنْ مَا نُبُوا عَنْهُ قُلْنَا لَمْ كُوُنُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ»^۱؛ خدا ایشان را مسخ نموده و به میمون تبدیل کرد. همه این افراد کسانی نبودند که روز شنبه، بر خلاف نهی خداوند ماهی صید می‌گردند. این قوم سه دسته بودند: دسته اول روز شنبه صید می‌گردند. دسته دیگر صید نمی‌گردند، ولی دسته اول را نیز نهی نکرده، متعرض آن‌ها نمی‌شدنند. دسته سوم نه تنها خودشان صید نمی‌گردند، بلکه دیگران را از این کار نهی می‌گردند. دسته دوم که صید نمی‌گردند و متعرض گروه اول نمی‌شدنند، به آمرین به معروف می‌گفتند: چه فایده‌ای دارد که آن‌ها را از صید نهی می‌کنید؟ یعنی این تلقی که چون امر به معروف فایده ندارد، انجام نمی‌دهیم. آن‌ها را به حال خود رها کنید.

«وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لَمْ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالَوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۲؛ اول این که ما نزد خدا عذری داشته باشیم، دیگر این که قطع نداریم که به طور کلی، حرف ما مؤثر نباشد. دسته‌ای که نهی از منکر می‌گردند، نجات یافتند. دو دسته دیگر به عذاب مبتلا و به بوزینه تبدیل شدند.^۳

گستره معنای امر به معروف و نهی از منکر

اگر می‌خواهید به فرزند خود نماز یاد دهید، این کار گرچه اصطلاحاً امر به معروف نیست، اما در روایات آمده که این هم نوعی امر به معروف است. نوعی از امر به معروف که مصدق آن جهاد است، در جایی است که نه تنها احتمال،

۱. همان، آیه ۱۶۶.

۲. همان، آیه ۱۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۹، باب ۴، روایت ۳۴.



بلکه اطمینان و گاهی یقین به ضرر نیز هست، یقین به کشته شدن هم هست. مصدق دیگری نیز دارد که آیا تعلیم جاہل هم جزء امر به معروف است، یا باب دیگر است. در جامعه‌ای که ارزش‌های اسلامی بر آن حاکم است، اگر به کسی بگویند: چرا فلان کار زشت را مرتکب شدی، خجالت می‌کشد، سرش را پایین می‌اندازد و یا می‌گوید شما اشتباه کردید، امر به معروف و نهی از منکر همان امر به معروف و نهی از منکر عادی است، شرایط آن هم همان است، اما مراتبی از امر به معروف وجود دارد که این گونه نیست. امام رهنما از جمله کسانی بود که به این معنی تصریح کرد که در بعضی از مصاديق امر به معروف و نهی از منکر تقيه جائز نیست و لو بلغ مابلغ، ولو صدها هزار نفر کشته شوند. اگر در موردی سیدالشهداء رهنما می‌فرماید:

«أُرِيدُ أَنْ آمِرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱

فقط معنای خاص و محدودی را که در ذهن ماست و یکی از شرایط آن عدم احتمال ضرر است، اراده نمی‌کند، بلکه معنای عام امر به معروف و نهی از منکر را اراده می‌کند. به فرمایش حضرت امام رهنما، امور مهمی وجود دارد که در آن، امر به معروف و نهی از منکر این شرایط را ندارد. یقین داریم که سیدالشهداء رهنما می‌دانست کشته می‌شود. افراد زیادی او را نصیحت کردند که به عراق نرو! حضرت هم گفت: خدا خیرتان بدهد که نصیحت می‌کنید، اما من تکلیفی دارم که باید به آن عمل کنم. حال این چه نوع امر به معروفی است؟ جواب این است: این نوع امر به معروف، به معنایی عام‌تر و غیر از معنایی که امروز برای ما مصطلح است، بود.

گستره معنای جهاد

کسانی که کتاب‌های فقهی را خوانده‌اند، می‌گویند: جهاد سه قسم است: جهاد ابتدایی، جهاد دفاعی و جهاد قتال بفات (أهل بغي). نوع اول ابتدائی به دستور امام انجام

۱. همان، ج ۳۲، ص ۸۰، باب ۱۲، روایت ۴۸۰.



می‌گیرد: «فَقَاتِلُوا أَهْلَكُفَّرٍ».^۱ این جهاد ابتدایی است. در قسم دیگر، به مسلمان‌ها حمله شده و آن‌ها در مقام دفاع بر می‌آیند. نوع سوم جهاد بین دو دسته که هر دو در ظاهر، مسلمان هستند، جنگی پیش باید و راهی برای اتمام آن نیست، جز این که به کمک دسته‌ای که مظلوم است، بشتابید.

ابی عبدالله علی^{علیہ السلام} می‌فرماید: من قیام را تا جهاد فی سبیل الله ادامه می‌دهم: «لِتَكُونَ كَيْمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا».^۲ انسان با زن و بچه‌اش به کربلا باید و بایستد، تا جایی که حتی طفل شیرخواره‌اش هم کشته شود، این چه نوع جهادی است؟ جواب این است که «جهاد» نیز اصطلاحات مختلفی دارد. جهاد با مال، پول خرج کردن در راه ترویج اسلام و مبارزه با کفار و جلوگیری از هجوم فرهنگی دشمن. معنای لغوی جهاد یعنی تلاش و کوشش کردن. جهاد با مال یا با فعالیت‌های اجتماعی نوعی از آن، جهاد به وسیله نفس است که نام آن جهاد اکبر است. به همین مناسبت، در وسائل الشیعه شیخ حر عاملی^{علیه السلام} بعد از مباحث جهاد، جهاد النفس و مسائل اخلاقی را می‌ورد.

پس مفهوم جهاد از یک طرف، آن قدر گسترش پیدا می‌کند که جهاد با مال، جهاد با تبلیغ، جهاد با زبان، با قلم و حتی جهاد با نفس خود انسان را هم شامل می‌شود، بلکه آن جا، جهاد اکبر است. این توسعه در مفهوم جهاد است، اما شامل کارهایی که امام حسین علیه السلام انجام داد، نمی‌شود؛ بلکه فقط همان سه قسمی را که گفتم، در بر می‌گیرد. حال، اگر معنای عام جهاد، یعنی تلاش کرد، در راه خدا علیه دشمن را در نظر بگیریم، بسیاری از موارد امر به معروف و نهی از منکر را می‌توان به عنوان جهاد برشمرد. طرف دیگر امر به معروف و نهی از منکر به معنای عام تقریباً تمام مصاديق جهاد در دایره آن. در مورد این قبیل مفاهیم گفته می‌شود:

«اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا»؛ زمانی که این دو مفهوم در کنار یک‌دیگر ذکر

۱. سوره توبه، آیه ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۶۰۸، باب ۱۲، روایت ۴۸۰.



شوند، معانی آن‌ها از هم جدا شده، دیگر جهاد شامل امر به معروف نمی‌شود. امر به معروف هم شامل جهاد نمی‌شود.

سیدالشهداء علیه السلام می‌فرماید: من برای امر به معروف و نهی از منکر خروج کردم، معنای عامتری است که حتی با علم به خطر که جان آدم از بین برود و کشته شود، سازگار است. منتهی این اصطلاح، عامتر و غیر از اصطلاحی است که ما و شما با آن آشنا هستیم امام زین: فرمود تقيه در بعضی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر حرام است، چند مثال زدن، از جمله این که اگر دشمن می‌خواهد کعبه را از بین ببرد، باید به هر قیمتی با دشمن مبارزه و امر به معروف و نهی از منکر کرد، ولو به قیمت جان انسان تمام شود. اگر جان پیامبر و یا امامی در خطر باشد، باید رفت پیغمبر را نجات داد، ولو هزاران نفر کشته شوند، امام معصوم علیه السلام را باید نجات داد. این چند مثال را می‌زنند و می‌گویند: در مواردی که اصل اسلام و کیان اسلام در خطر باشد، تقيه حرام است.

امروز پیامبری او را می‌کشند، امامت و ولایتش را می‌کشند. این بدتر است یا کشتن پیامبر و امام، هدفش بیش تر حفظ می‌شود؛ که حسین بن علی علیه السلام را کشتند، هدفش با همان خونش حفظ شد. اگر پیامبری او را کشتند، دیگر چه چیزی باقی خواهد ماند؟ چرا امروز اوضاع این گونه شده است؟ به دو دسته عامل می‌رسید: دسته اول، مطبوعات و نشریات و کتاب‌های گمراه کننده، و دسته دیگر، کارهایی است که در این کشور انجام می‌شود تا وقاحت و زشتی گناه از بین برود و به بهانه این که می‌خواهیم به جوانان بها بدهیم، چراغ سبز به آن‌ها داده می‌شود که گناه بکنند.

اسلامی بودن این نظام به رهبری است و به همین دلیل است که چه مقام ولايت فقيه را و چه حکومت اسلامی مبنی بر ولايت فقيه را و شخص مقام معظم رهبری را مورد حمله قرار داده‌اند. چرا؟ چون اسلام را نمی‌خواهند. امام حسین علیه السلام در مقابل کسانی واقع شد که دم از اسلام می‌زدند و خود را خلیفه پیامبر ﷺ می‌دانستند و در ظاهر، منکر اسلام نبودند.



اگر مقام معظم رهبری در رأس این نظام نباشد، این حکومت برای ما هیچ حکومت اسلامی نخواهد بود. ما در این نظام مسؤولانی را محترم می‌شماریم که مورد تأیید و رضایت مقام معظم رهبری باشند. امام خمینی ره فرمود: اگر نظامی بر اساس اذن ولی فقیه و نصب ولی فقیه سر کار نماید، طاغوت است.^۱ چرا این‌ها در افکار جامعه تشکیک می‌کنند؟ چرا تا این حد دم از دموکراسی می‌زنند؟ برای این‌که فردا اگر مردم گفتند: ما اسلام را نمی‌خواهیم، بگویند حرف مردم ملاک است، نه حرف امام ره!

در جای دیگر گفتند که پیامبر صلوات الله علیہ و آله و سلم هم معلوم نیست! در جای دیگر هم گفتند: اصل خدا هم قابل اثبات نیست! مگر چندی پیش مقام معظم رهبری نفرمودند که ایمان مردم را هدف گرفته‌اند؟ مردم ما یارها ثابت کرده‌اند که اگر بفهمند دینشان در خطر است، جان برایشان ارزشی نخواهد داشت.

صاديق امر به معروف و نهی از منکر، به معنای عام

از جهت مصاديق می‌توان سه دسته مصاديق برای امر به معروف و نهی از منکر در نظر گرفت.

گاهی فردی به دلایل مختلف، از قبیل این که تازه به تکلیف رسیده است، یا به مقتضای محیطی که در آن زندگی می‌کند، نتوانسته احکام اسلام را یاد بگیرد. و این فرد جاهل قاصر است؛ یعنی در بی اطلاعی خود مرتکب تقصیر نشده است. تعلیم احکام اسلام به چنین فردی واجب است، اما تعلیم این گونه افراد بر چه کسانی واجب است؟ یا چند نوع تعلیم داریم؟ در توان این مقاله نیست.

چنین تعلیمی باید با کمال نرمی، ملایمت و مهربانی انجام گیرد. در این تعلیم به مقتضای سن، شرایط زندگی و مرتبه استعداد و فهم شخص، باید سعی کرد از شیوه‌های مناسب آموزشی استفاده کرد، تا او بهتر یاد بگیرد.

۱. صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳



حالت دیگر بحث این است که جاهم، مقصراشد؛ یعنی توانایی یادگرفتن را داشته، اما در این کار کوتاهی کرده است. در این فرض، اگر درخواست تعلیم کرد، لازم است به او تعلیم داده شود. اما اگر درخواست هم نکرد، در این جا علاوه بر این که باید به او تعلیم داد، باید در تعلیم او روشه را به کار برد که او تشویق به یادگرفتن شود. اگر صرفاً برای اتمام حجت به او گفته شود که بیا مسائل را یاد بگیر، می‌گوید: نمی‌خواهم یاد بگیرم. با این روش، تکلیف از شما برداشته نمی‌شود.

قسم سوم از قبیل تعلیم، این که کسی به خیال خود، حکم را یادگرفته، روش انجام آن را می‌داند، ولی اشتباه می‌کند. مثلًاً فردی، به خیال خود تکلیف فردی و اجتماعی اش را درست انجام داده است، اما اشتباه می‌کند. کسانی بودند که با تندي، و حتی گاهی با توهین به دیگران می‌گفتند: آقا چرا فلان امر را انجام می‌دهی؟ این فرد همراه انجام تکلیف واجب امر به معروف، مرتکب گناه نیز می‌شود. این گناه توهین به مؤمن است. ابتدا، باید کاری کرد که احتمال بددهد در نحوه انجام وظیفه اشتباه می‌کند. سپس عمل صحیح به او تعلم داده شود.

در مورد امام حسن طیب‌الله و امام حسین طیب‌الله نقل شده است که آن‌ها در دوران کودکی، روزی پیرمردی را دیدند که مشغول وضو بود، ولی نحوه وضو ساختن او صحیح نبود. آن‌ها خواستند روش صحیح وضو را به او بگویند، اما دیدند این فرد پیرمرد است، لذا باید احترام او را حفظ کرد؛ زیرا ادب اسلامی اقتضا می‌کند که به پیرمردان بیش از دیگران احترام گذاشت. حسنین طیب‌الله نزد او رفته و سلام کردند و گفتند: ما دو نفر با هم برادر هستیم و می‌خواهیم وضو بگیریم، شما ببینید که وضوی کدام یک از ما بهتر از دیگری است. پیرمرد ایستاد، نگاه کرد و گفت: این دو کودک عجب وضوی خوبی می‌گیرند. پیر مرد به حسنین طیب‌الله گفت: پدر و مادرم به قربان شما! هر دو خوب وضو می‌گیرید، این من بودم که اشتباه می‌کردم.

بعضی از اقسام دیگر، مصدق موعظه و نصیحت کردن، و پند و اندرز دادن است.



فردی علی رغم این که حکم را می‌داند، عالماً و عامداً، آن گناه را مرتکب می‌شود.
اگر کسی در خفاگناهی کرد، حتی گناه کبیره، شما حق ندارید که راز او را فاش کنید؛
چون خجالت می‌کشد، آبرویش می‌ریزد، و حرام است، مگر یک مورد که حاضر نمی‌شود
دست از گناه خود بردارد، و تنها راه بازداشت او این است که به شخص دیگر که می‌تواند
او را از گناه بازدارد، بگویید تا او آرام آرام شخص خلافکار را وادار به اصلاح کند.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند هر کسی گناهی را مرتکب شد، مخصوصاً اگر گناه کبیره
باشد، باید افشاگری کرد و به مراجع ذی صلاح خبر داد، و یا اگر مرتکب گناهی شده که
حد دارد، باید او را حد زد، در صورتی که حتی گناهی که موجب حد است، افسای آن به
این سادگی جایز نیست. اگر سه نفر مؤمن می‌دانند که این فرد مرتکب عملی شده که
موجب حد است و بروند در محکمه شهادت دهند، اگر نفر چهارم حاضر نباشد، قاضی باید
خود آن سه نفر را حد بزند. باید اسرار مردم فاش نشود و حتی به خود طرف هم نباید گفت
که من از گناه تو خبر دارم، تا مبادا او خجالت بکشد.

اگر کسی در خلوت گناهی را مرتکب شود، اما دیگران متوجه عمل او شوند، او
احساس شرم و خجالت نمی‌کند. در مورد چنین فردی، پنهان کاری و حفظ ستر لازم
نیست، اما باید محرومانه و به طور خصوصی به او گفته شود. شما باید به انتشار فحشا
کمک کنید. سعی کنید به نحوی، او را آگاه و متنبه کنید، با کلی گویی، خواندن حدیث یا
داستانی که از آن پند بگیرد.

اگر کسی متوجه به فسق بود، امر به معروف و نهی از منکر در مورد چنین کسی
سخت تر از دیگران است. او آبروی خودش را ریخته است. در اینجا باید مراحلی را برای
امر به معروف در نظر گرفت.

مرحله اول امر به معروف با آرامی، نرمی، ادب، ملاطفت و تشویق همراه است.
اگر اثر نکرد، مرحله دوم، اخم کنید. باید آمرانه مسئله را به آن‌ها گفت. مصدق قدر
متیقن امر به معروف، همین مورد است، اگر آن هم اثر نکرد، تهدید کنید که او را به مرجع



ذی صلاح معرفی خواهید کرد. اگر تهدید هم اثر نکرد، در این صورت، فرد گناهکار را معرفی کنید.

التبه نباید افراط و تغیریط در کار باشد. گاهی کندروی موجب این می‌شود که دیگران با تندی عمل کنند. باید مصالح جامعه حفظ شود. جامعه اسلامی باید به گونه‌ای باشد که قبح گناه بریزد.

می‌توان در موعظه، فوائد انجام کار خوب یا مضرات ترک آن و بالعکس، مضرات انجام کارهای بد را بیان کرد.

«امر» به این معناست: «من می‌گوییم این کار را باید انجام بدهی و اگر من نگویم، دیگری خواهد گفت. همه مسلمان‌ها باید فرد خاطری را امر کنند. این مصدق قطعی امر به معروف و نهی از منکر است، که در آن علو و استعلا شرط است.

برخورد اجتماعی با توطئه‌ها

گاهی کاری برخلاف شرع، و برخلاف مصالح جامعه اسلامی است که به صورت کاری ساده و با انگیزه فردی انجام می‌گیرد و گاهی پیچیده و حساب شده است، مثلاً می‌گویند: آن قدر کارهای زشت انجام دهید که این گونه کارها برای مردم عادی شود.

طبعاً کسانی که این کارها را انجام می‌دهند، علاقه‌ای به اسلام ندارند. در این صورت، به روش‌های گوناگون ضررهايی متوجه جامعه می‌شود، که ممکن است در قالب یک کار فرهنگی، اقتصادی، هنری یا اخلاقی و حتی ممکن است یک کار نظام باشد. در این جا انواع مبارزه واجب می‌شود.

باید برای دفع آن، متقابلاً طراحی، فکر و سازماندهی کرد. این تهاجم مثلاً پایین آوردن قیمت نفت «ضرری» است که به همه مردم یک کشور، بلکه به همه مسلمانان جهان وارد می‌شود و باید با آن مقابله کرد؛ زیرا با انجام این منکر، برتری کفار بر مسلمانان



و بر بازار آن‌ها تثبت می‌شود «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًاً».^۱

درباره این منکرات، باید مسلمانان به صورت دسته جمعی تصمیم بگیرند. گاهی ممکن است راه حل، تحریم اقتصادی یک کالا باشد، مثلاً بگویند: اجناس آمریکایی را نخرید. به خاطر مقابله با توطئه خائنانه دشمن که ضرر آن به همه مسلمان‌ها وارد می‌شود، عمل به این تحریم به عنوان نهی از منکر بر همه مسلمان‌ها واجب می‌شود. در درجه اول، متخصصان با یکدیگر مشورت کرده، طرحی تهیه کنند. بعد دستور اجرای آن طرح از طرف دولت اسلامی به مردم ابلاغ شود.

مقابله با تهاجم فرهنگی

یکی از خطرات، مسئله تهاجم فرهنگی است که تا حدودی، ناشی از ضعف‌های فرهنگی است که در خود ما و جامعه ما وجود دارد؛ یعنی تهاجم به دین. همان طور که مقام معظم رهبری فرمودند، دشمنان ایمان مردم را هدف قرار داده‌اند. این شوخی نیست، بلکه سخنی است کارشناسی که این گونه مسائل را از هر کسی بهتر می‌فهمد. مثلاً اگر شما در خانه خود نشسته باشید، ناگهان کسی در محله شما فریاد بزند که سیم‌های برق اتصالی پیدا کرده، مواطن باشید، اگر کسی - مثلاً - دست به سیم یا کلید برق بزند، خانه‌اش آتش می‌گیرد. باران آمده و در کوچه‌ها سیل راه افتاده است، شما هم در خانه و در بستر گرم، آرام خوابیده‌اید، ناگهان کسی با صدای گوش خراشی فریاد بزند سیل آمده، از خانه‌های خود بیرون بروید، در این صورت شما چه کار می‌کنید؟! اول ممکن است بلند شوید و حتی کمی هم خواب آلود باشید، بگویید: این موقع شب چه کسی فریاد می‌زند؟ اما زمانی که از خواب بیدار و کاملاً هوشیار شدید، می‌بینید آب همه جا جاری است، در این موقع است که مسئله را جدی می‌گیرید. بعد از آن، از کسی که فریاد می‌زد، تشکر هم می‌کنید. ما نسبت به امور معنوی این گونه نیستیم. امور مادی را خوب

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۱.



می فهمیم. اگر کسی ما را نسبت به خطر آمدن زلزله، آتش، سیل، و یا بمباران متوجه کرد، خوب می فهمیم و از هشدار دهنده تشکر هم می کنیم.

اگر بگویند دین ما را برداشتند، می گوییم: خیر، ما که نماز می خوانیم، روزه می گیریم، دین ما را کجا برداشتند؟ اگر به خوبی دقت کنیم، می بینیم که ایمان سال گذشته ما با ایمان امسال ما فرق می کند. سال گذشته ما به خدا و پیامبر ﷺ یقین داشتیم، اما امسال شک داریم.

اگر ایمان رفت، به دنبال آن این مشکلات خواهد آمد. اگر می خواهید جامعه به این سرانجام منتهی نشود، باید از اول جلوی آن را بگیرید. نگویید همه چیز در سایه اقتصاد حل می شود. بعضی از این دردها از اقتصاد بر می خیزد. بسیاری از مفاسد اجتماعی به وسیله پولدارها اجرا می شود. مسائل اقتصادی را باید در جای خود مورد توجه قرار داد، اما آن ها علت تامه نیستند. یگانه وظیفه دولت اسلامی حل مشکلات اقتصادی نیست؛ بلکه اولین وظیفه، حفظ دین، حفظ اخلاق، حفظ معنویات و حفظ ارزش های معنوی است. معروف است که مرتفعه ترین کشورها در دنیا آمریکاست. لا اقل یکی از کشورهای پیشرفت از لحاظ اقتصاد، آمریکا است. آیا این کشور مشکلات اخلاقی و اجتماعی ندارد؟ براساس آنچه در مطبوعات خود آمریکا گفته می شود، در هر چند ثانیه یک جنایت واقع می شود. بچه های دبستانی آن ها باید با اسکورت به مدرسه بروند. آیا آن ها پول کم دارند؟! البته من نمی خواهم انکار کنم که بسیاری از مشکلات اجتماعی در اثر فقر ایجاد می شود.

جهاد و شهادت طلبی برای بیدار کردن جامعه

اگر دولت اسلامی نتوانست یا اصلاً دولت اسلامی نبود و خود مردم مسلمان اقدام کرددند و این مشکلات را حل کردند، نعم المطلوب، اما آیا همیشه همه مسلمان ها وظیفه شناس هستند؟! مگر ما در تاریخ نمونه هایی از بی وفا بی مسلمان ها نداشتیم؟! از زمان شهادت امیر المؤمنین علیه السلام تا زمان شهادت سید الشهداء علیه السلام، بیست سال طول



کشید. در طول این مدت، سیدالشهداء علیہ السلام در مدینه چه می کرد؟ آیا کسانی که حاکم بودند، بت پرست یا منکر خدا بودند؟ خیر، اصلاً این گونه نبود، آن‌ها خود را خلیفه رسول الله علیہ السلام می دانستند، حتی روز عاشورا عمر بن سعد، اول نماز خواند، بعد گفت: «یا خیل الله ارکی و بالجنۃ أبشری».^۱ سیدالشهداء علیہ السلام بیست سال خون دل خورد و نمی توانست بگوید این حکومت، ناحق است.

آیا در زمان سایر ائمه اطهار علیهم السلام، زمان حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام، امام صادق علیہ السلام، و دیگران صریحاً می توانستند به مردم بگویند این حکومت‌ها باطلند؟ همه مرثیه خوان‌ها می خوانند که هارون الرشید هنگامی که می خواست حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام را زندانی کند، به مرقد پیامبر علیہ السلام آمد و عذرخواهی کرد و گفت: یا رسول الله علیہ السلام من فرزند تو را زندانی می کنم، برای این که مصلحت جامعه اسلامی تأمین شود!^۲ گاهی شرایط به گونه‌ای است که می توان با فعالیت‌های فرهنگی متفرق و پنهانی، اصل دین مردم را حفظ کرد. تقریباً از امام سجاد علیہ السلام به بعد و به برکت خون سیدالشهداء علیہ السلام حق را شناخته، و مردم را هدایت می کردند. در این شرایط باید به همین کارهای فرهنگی اکتفا کرد؛ چون توان فعالیت دیگری نیست.

امام حسین علیہ السلام در منی، به آن نخبگان فرمود:

«من می ترسم اصل حق گم شود. صحبت تنها مسأله یک حکم و دو حکم شرعی نیست، فکری بکنید. من می ترسم اصل حق گم بشود و مردم نتوانند حق و باطل را تشخیص بدند و راه دیگری برای تشخیص حق و باطل وجود نداشته باشد».

این شرایط، کار خاص دیگری را می طلبد. جبهه حق طرفدار ندارد، قدرت در دست جبهه باطل و ثروت در اختیار آن‌هاست. دیگر نیرو و توان برای کسی نمانده است. در این

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱، باب ۳۷، روایت ۲.

۲. ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۲۸۰.



شرایط باید شوک دیگری به جامعه وارد شود. سیدالشهداء علیه السلام با حنجره خود چقدر می‌تواند فریاد بزند؟ صدای خود را به چند نفر می‌تواند برساند؟ البته اگر اجازه صحبت کردن نیز به امام علیه السلام می‌دادند.

در این شرایط، حسین علیه السلام شوکی در جامعه اسلامی به وجود آورد که تاقیام قیامت اثر خود را خواهد داشت. هر آیه محکمی در قرآن باشد، می‌توانند آن را تحریف و به اشتباه تفسیر کنند. اگر حدیث باشد، می‌توانند بگویند دروغ بوده و جعلی است، اما با حکمت سیدالشهداء علیه السلام چه می‌توانند بکنند؟ آیا تفسیر دیگری دارد؟ جز این که گروهی پاکباز در راه خدا و برای احیای دین جان خود و عزیزانشان را فدا کردند؟ بله، امروز ممکن است کسانی باشند العیاذ بالله، بگویند حسین علیه السلام بی خود کردا واقعه کربلا عکس العمل خشونت جدش بودا یزیدی‌ها تقصیری نداشتند، این شیطانی‌ترین تفسیری است که تا به امروز، از حماسه کربلا شده است.

اگر کسی سؤال کند آن جا که حضرت علیه السلام فرمود: «أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ آیا به هدف خود رسید؟ جواب این است که بله، آنچه را اراده داشت، انجام داد و به نتیجه هم رسید: نتیجه این اقدام این که مردم بتوانند حق و باطل را بشناسند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه فرمود: «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ».^۲ زمانی که مردم حضور پیدا کرده، و کمک کردنند، من هم به وظیفه‌ام قیام می‌کنم، اما اگر حاضر نشدنند، وظیفه‌های دیگری باقی است. هدایت‌گری وظیفه‌ای اولیاء و کسانی است که در غیبت آن‌ها، نقش هدایت را بر عهده می‌گیرند: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۳ به هر حال، خدا حجت را برای ما و شما تمام کرد. اگر هیچ کس نبود، حسین بن علی علیه السلام بود.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹، باب ۳۷، روایت ۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۶۴، باب ۱، روایت ۲.

جوان و بایسته‌های تبلیغ

﴿ حجۃ‌الاسلام محمد مهدی ماندگاری

مقدمه:

آنچه نمی‌توان آن را انکار کرد.

۱- جمعیت کشور ایران، جمعیتی جوان است. بنابر آمارها، بیشترین جمعیت ایران را افرادی با سن ۱۰ تا ۳۰ سال تشکیل می‌دهند.

۲- قشر جوان به جهت حساسیت، آمادگی‌های بسیار سنّی، ذهنی، جسمی، روحی، فکری، خانوادگی و... جهت رشد، بیش از اقسام دیگر مورد توجه نظام تربیتی مکتب نورانی اسلام است. ۳- جوانان حساس‌ترین قشر جامعه نسبت به روحانیت هستند.

۴- قشر جوان، مهم‌ترین جایگاه را در موقعیت کنونی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران دارد.

۵- تبلیغ دو گونه است: هادی (رسانا) و عایق (نارسانا). رمز هادی سازی تبلیغ در تراکم، فراوانی کلمات و صحبت‌ها نیست، بلکه در کیفیت انتقال است و تنها با زبان عواطف، زبان اشاره و در نماد نگاه ظهور می‌یابد.

جوان کیست؟

در این بخش به ویرگیها، نیازها و مشکلات جوانان اشاره می‌شود.



اول - ویژگی‌ها:

- ۱- کشیده شدن قد.
- ۲- تغییر در صدا.
- ۳- جوش صورت.
- ۴- تغییرات هورمونی.
- ۵- رشد مو در زیر بغل و شرمگاه.
- ۶- تغییر اندام کودکانه به مردانه.
- ۷- ترشح هورمون جنسی و احتلام (در دختران به صورت قاعده‌گی بروز می‌کند).

الف - ویژگی‌های عاطفی و هیجانی:

- ۱- تبدیل شادی‌های کودکانه و عواطف به تجربه عشق و محبت.
- ۲- تبدیل قهره‌ای کودکانه به کدورت‌ها و نفرت‌های عمیق.
- ۳- افت تحمل و بی تحملی.
- ۴- دلبستگی عمیق.
- ۵- واپستگی شدید.
- ۶- گریز از افراد.

ب - ویژگی‌های شناختی و عقلانی:

- ۱- شکل‌گیری تفکر منطقی و انتزاعی به جای تفکر ملموس و عینی.
- ۲- خیال ورزی (زمینه ساز خلاقیت، ابتکار و اختراع).
- ۳- توجه به مفهوم «امکان» برای نوگرایی و ساختن دنیای نو.

ج - ویژگی‌های اخلاقی و ارزشی:

- ۱- تبدیل اخلاق «نایپرو» پیش از دبستان که جنبه غریزی دارد، به اخلاق «پیرو» در دوره دبستان که منبع این اخلاق و ارزش در بیرون نوجوان است (معلم) و به اخلاق «پیرو» دوره بعد از دبستان که منبع «درون» فرد می‌باشد.



د- ویژگی‌های مذهبی و دیدگاه معرفتی:

۱- بازسازی افکار، باورها، ارزش‌ها، احساسات و اعتقادات گذشته، با منبع (مبانی درونی).

۲- تردید و سؤال از دین، اخلاق، عمل دینی و ضرورت اعتقاد به مذهب.

۳- پرسش از فعالیت‌های مذهبی.

ه- ویژگی‌ها از نگاهی دیگر:

۱- زودرنجی.

۲- درون گرایی.

۳- خودرأی و خودنمایی.

۴- میل به استقلال، در عین میل به حمایت و تأیید خانوادگی (علاقه به مقبولیت و مسئولیت).

۵- خود فراموشی، داشتن روحیه هویت جویی در عین بحران هویت.

ع- کم تجربگی و سطحی نگری.

۷- عدم تعادل و داشتن روحیه افراط و تفریط و به تبع، ناسازگاری با محیط‌های اطراف.

۸- ارتباط‌گیری با خانواده، مدرسه و جامعه و به تبع نقش پذیری در این محیط‌ها.

۹- تأثیرپذیری از شخصیت‌ها، فیلم‌ها، سخن‌ها، شرایط.

۱۰- هیجان و احساسی بودن.

۱۱- آینده نگری (در این ویژگیها جوانان سه دسته‌اند: گروهی واقع بین، گروهی نامید (گروهی بسیار تخیلی هستند).

۱۲- تجدّد طلبی (نوگرایی).

۱۳- روحیه کنجکاوی، تجسس، پژوهشگری.

۱۴- کشش غریزه جنسی.



۱۵- میل شدید به تفریح و سرگرمی (ورزش، فعالیت‌های هنری، اردوها).

۱۶- میل به آزادی، در عین میل به عبودیت.

دوم: نیازهای:

۱- نیازمندی جوان به شناخت خود (ابعاد وجودی، توانمندی‌ها، قوتهای و ضعف‌ها و...).

۲- نیازمندی جوان به شناخت راههای رشد و کمال.

۳- نیازمندی جوان به امکانات خدادادی که در درون و بیرون خود توان یافت آن موجود است.

۴- نیازمندی جوان به هوشیاری و شناخت نسبت به آسیب‌ها، خطرات، آفت‌ها، در مسیر پر فراز و نشیب زندگی.

۵- نیازمندی جوان به مشاوره و راهنمایی در تأمین نیازها، علایق، آرزوها، اهداف و رفع خطرات.

۶- نیازمندی جوان به تکریم شخصیت، زمینه سازی مسئولیت جهت بروز خلاقیت، حمایت و پشتیبانی.

۷- نیازمندی جوان به جهت دهنده نشاط و شادابی، وارستگی و آراستگی، دوست‌یابی و عشق و محبت و... .

۸- نیازمندی جوان به برنامه‌ریزی جهت مدیریت زمان.

۹- نیازمندی جوان به فعالیت‌های ورزشی، اجتماعی و سیاسی.

۱۰- نیازمندی جوان به ارتباط منطقی و عاشقانه، همراه با نشاط و شادابی و زیبایی با معبود و خالق عالم.

۱۱- نیازمندی جوان به الگو، اسوه و اسطوره جهت تأثیرپذیری و نقش پذیری.

نکته: نیازهای جوان متناسب با ویژگی‌های مختلف دوران جوانی است.



سوم: مشکلات، آسیب‌ها و ناهنجاری‌ها:

ناهنجاری‌هایی که حالت بازدارندگی در جوان ایجاد کند، عبارتند از:

- ۱- بی‌حرفی و عدم دریافت (رهنمودها فقدان روحیه دوراندیشی).
- ۲- فقدان عنصر جزم و عزم.
- ۳- ضعف برداشی و ثبات.
- ۴- سستی و تنبلی.
- ۵- خودپسندی.
- ۶- ترس.
- ۷- تلقین‌های منفی.
- ۸- ضعف عمل.
- ۹- غلبه و حاکمیت خوشی‌های مادی.
- ۱۰- عجز.

از نگاهی دیگر می‌توان مشکلات عمده جوان را در عناوین ذیل خلاصه کرد.

- ۱- احساس بیگانگی از خود یا احساس ناخود بودن.
- ۲- احساس ناامانی یا غیر انسانی بودن.
- ۳- احساس بی‌هویتی.
- ۴- بی‌تفاوتی و بی‌خیالی و فقدان احساس مسئولیت نسبت به تکالیف دینی، اجتماعی و خانوادگی.
- ۵- جدی نگرفتن امور جدی (گذر عمر، مرگ، قانون عمل و عکس العمل) و جدی گرفتن امور غیر اساسی (شادی‌های زودگذر).
- ۶- عدم شناخت صحیح از خود، خدا، معاد، دین، زندگی و مفاهیم عالم هستی.
- ۷- افراط و تفریط و به تعبیری، عدم تعادل.
- ۸- نداشتن الگوی مناسب با شرایط، امکانات، نیازها و خواسته‌های خود.



- ۹- نداشتن راهنمای دلسوز و هم زبان، که او را آن گونه که هست، درک کند.
- ۱۰- نداشتن پاسخ‌گویی مناسب برای موضوعات، مسائل و شباهات دینی، سیاسی، اجتماعی، فکری و...
- ۱۱- فقدان عرصه مناسب برای نمایش خود، به ویژه توانمندیها و بروز خلاقیت‌های فردی.
- ۱۲- سوءظن به نسل قبل از خود، در این که او را درک نمی‌کنند.

مبلغ چگونه باید باشد؟

رمز موفقیت رسولان، امامان و مصلحان:

- ۱- از امت خود بودند.
- ۲- به زبان قوم تبلیغ می‌کردند.
- ۳- متناسب با مقتضای حال سخن می‌گفتند.
- مبلغ باید:
- ۱- دین شناس باشد.
- ۲- جوان شناس باشد.
- ۳- شرایط شناس (زمانی و مکانی) باشد.
- ۴- موضوع شناس باشد.
- ۵- زبان شناس باشد.

در نتیجه مبلغ باید قدرت انطباق موضوعات، نیازها، مسائل و مشکلات جوانان را بر اصول و مبانی دینی داشته باشد و با بیان متناسب با او سخن بگوید، یعنی «بلاغ مبین» داشته باشد.

وظایف مبلغ در برابر جوان را می‌توان در محورهای ذیل یادآوری نمود.

**الف) شیوه‌های جذب جوان:**

- ۱- شناخت و پژگی‌های شخصیتی دوران نوجوانی و جوانی در ابعاد مختلف امکانات، استعدادها، توانمندی‌ها، نیازها، مشکلات و محدودیت‌ها).
- ۲- شناخت، ساخت و بافت خانوادگی.
- ۳- داشتن اطلاع کافی از نگرش‌ها و گرایش‌ها، عواطف و رفتارها، روابط، مهارت‌ها، آسیب‌ها.
- ۴- آگاهی از نحوه برنامه‌ریزی جوان در استفاده از وقت‌ها، به خصوص اوقات فراغت.
- ۵- شناخت مسئولیت‌های اجتماعی و مهارت‌های شخصی جوان.
- ۶- آگاهی از شیوه‌های لباس پوشیدن و آراستگی ظاهری.
- ۷- آگاهی از علایق، سرگرمی‌ها، رغبت‌ها، آرمان‌ها و آرزوهای جوان.
- ۸- شناخت روش‌های تربیتی، انضباطی والدین و مریبان.
- ۹- آگاهی از میزان و نوع رابطه جوان با همسالان و هم اندیشان خود.
- ۱۰- بررسی، تجزیه و تحلیل منطقی پدیده‌های طبیعی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اعتقادی اطراف جوان.
- ۱۱- مشورت با جوانان.
- ۱۲- راه اندازی جلسات بحث و گفتگو پیرامون موضوعات پیشنهادی و درخواستی جوانان.
- ۱۳- پذیرش جوان در همان وضعیتی که هست.
- ۱۴- پذیرش جوان به عنوان فردی سالم، بالغ، عاقل، آگاه، قابل قبول.
- ۱۵- برقراری ارتباط در موقعیت‌های طبیعی، نه ساختگی.

ب- روش و شیوه حفظ جوانان:

حفظ جوانان مهم‌تر از جذب آنان است؛ چون جوان به خاطر داشتن روحیه احساسی و پرشور خویش، به راحتی جذب می‌شود اما به جهت نیازهای فراوان و آسیب‌های



بسیار، حفظ و نگهداری این طبقه، سخت و مشکل می‌نماید.

۱- داشتن نقش و راهنمای و مشاور برای جوان در مسائل جنسی، روحی، فکری و عقیدتی، اجتماعی و خانوادگی.

۲- پرهیز از موضع تحکم، تحمیل و اجبار در گفت‌گو.

۳- پرهیز از تعریف و تمجید افراطی و ساختگی.

۴- پرهیز از پیش‌داوری، تفسیر و تأویل یک جانبه.

۵- پرهیز از پرداختن به مواضع حساسیت برانگیز.

۶- استفاده از ظرفیت‌های جوان.

۷- تکریم شخصیت، تلفیق عواطف و برقاری روابط مهرآمیز.

۸- اجتناب از روش‌های ترس و تمسخر.

۹- آماده سازی جهت ورود جوان به عرصه زندگی (بیان فراز و نشیب‌های زندگی).

۱۰- تشویق جوان به تلاش برای قرارگرفتن در مسیر رشد عملی و معرفتی.

۱۱- تعریف خوبی‌خوبی با ملاک‌های عقلی، منطقی و ملموس (بعد مادی و معنوی).

۱۲- تقویت و اصلاح رابطه جوان با خدا و زیبایی‌ها و برکات این ارتباط با مستندات

تاریخ

۱۳- تقویت و اصلاح رابطه جوان با قرآن و عترت، با جلوه دادن ثمرات این انس در بعد مختلف و ذکر نمونه‌ها.

۱۴- تبیین و ارائه الگوی محسوس، ملموس و مطابق با فطرت، عقل و متناسب با نیازها و شرایط و محدودیت‌ها.

۱۵- تقویت و اصلاح رابطه جوان با معاد و زندگی جاویدان، به عنوان عنصر محرك در مقوله دوراندیشی و برنامه‌ریزی.

۱۶- تبیین زیبایی‌های نظام احسن خلقت و این که تفاوت‌ها سر احسن بودن این نظام است.



۱۷- تبیین اسرار عالم، قوانین خلقت و سنت‌های الهی.

چ- شبوهای مشکل‌گشایی:

یکی از راه‌های جذب و حفظ جوان این است که مبلغ را مشکل‌گشای خود بیابد.

۱- شناخت مشکلات، محدودیت‌ها، آسیب‌ها و خطرات تهدیدکننده جوان.

۲- شناخت راه‌های پیشگیری و درمان، با توجه به این که در مورد درمان، مشکلات جوانان، به خصوص در مورد برهکاری باید به سه شیوه، به صورت هماهنگ عمل کرد: اول گروه درمانی، یعنی مجموعه کسانی که با جوان برخورد می‌کنند، نگاه تربیتی داشته باشند (مثل خانه، مدرسه، مسجد و جامعه) دوم، خانواده درمانی، به این معنا که همه افراد خانواده بدانند که مسئول اولی در تربیت آن‌ها هستند و باید جوان را درک کنند. سوم، قراردادهای رفتاری که با جوان بسته می‌شود و از او تعهد گرفته می‌شود که چه کارهایی انجام دهد و چه کارهایی را انجام ندهد.

۳- توجه دادن به تأثیرات مثبت و منفی همنشینی، که مضمون روایت «المرء علی دین خلیله» است.

۴- توجه دادن به واقعیت گناهان و مفاسد، با ذکر نمونه‌های عینی، ملموس و قابل درک و فهم.

۵- توجه دادن جوان به رمز پیروزی و شکست، عوامل مختلف موفقیت و سقوط، با ذکر نمونه‌های عینی.

۶- نشان دادن روحیه دلسوزی نسبت به جوان و پرهیز از استفاده ابزاری از او.

۷- گوش دادن به مشکلات و میدان دادن برای بیان آن چه که تاکنون برای کسی - به دلیل ترس یا خجالت - بیان نشده است.

۸- توجیه این نکته که چه بسیار کسانی شرایط سخت‌تر و نابسامان‌تر از شرایط او را داشته‌اند ولی با همت و اراده، راهنمایی و مشاوره، تلاش و پشتکار و توکل و اتکاء به خداوند، بر مشکلات خود فائق آمدند (هلن کلر، محقق و نویسنده ده کتاب ارزشمند که



نابینا، ناشنوای لال بود و برای ارتباط برقرار کردن با دیگران، ابتدا از حس لامسه استفاده می‌کند، می‌گوید: «خداآوند در دل هر مشکل، یک یا چند فرصت قرار داده است که فقط انسان‌های دانا قادر به کشف و استفاده از آن می‌باشند».

۹- توجه به این نکته که هر مشکل و محدودیت، ضمن سختی و تلخی می‌تواند تبدیل به یک فرصت برای موفقیت شود.

۱۰- توجه دادن به جوان به این که هر مشکل، درد و نابسامانی، درمان و دوایی دارد که باید با تلاش کشف شود و راه درمان مشکلات خودکشی به معنای «پاک کردن صورت مسئله زندگی» نیست.

۱۱- توجه به این مهم که در تربیت و درمان، اصولی مثل ریشه یابی، تدریجی بودن، تمرین و تلقین، ظاهرسازی به نیت تبدیل باطن و... باید مورد توجه باشد هیچ‌گاه توقع تحول لحظه‌ای از جوانی که مدت‌ها به مشکلی گرفتار شده است را نباید داشت.

۱۲- توجه به این مهم که خداوند انسان‌گنهکاری که توبه کند، را پاک و مطهر می‌داند و او را دوست می‌دارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَابِينَ وَ يَحْبَبُ الْمُتَطَهِّرِينَ» مبلغ، مری، والدین و جامعه هم انسان خطاکار پشیمان را باید پاک بدانند و دوست بدارند و به سرکوب جوان به خاطر گذشته‌اش نپردازند تا او به یک موجود ناامید، افسرده تبدیل نشود.

۱۳- معرفی «آسیب‌ناپذیران» جامعه، که عبارتند از.

(الف) کسانی که دارای مهارت‌های اجتماعی (هنری، فنی، جسمی، ورزشی و...) هستند.

(ب) کسانی که توانایی نزدیک شدن و استفاده از حمایت بزرگ‌سالان (غیروالدین) را در خود احساس می‌کنند.

(ج) کسانی که با اعتماد به نفس و اتکاء به خدا، شایستگی‌های خود را به مرحله بروز و ظهور می‌رسانند.

(د) کسانی که به استقلال و عدم وابستگی خود می‌اندیشند و برای نیل به آن تلاش



می‌کنند.

ه) کسانی که نیاز فراوانی به پیشرفت علمی، اقتصادی، اجتماعی، روحی و معرفتی را در خود حس می‌کنند و برای رفع این نیازها، تلاش همراه با برنامه دقیق را مورد توجه قرار می‌دهند.

زیباترین ارتباط:

اگر مبلغ بتواند ضمن شناخت‌های لازم، ارتباط سالم و مفیدی با جوان برقرار کند، این ارتباط از زیباترین ارتباط‌های عالم هستی خواهد بود، که رضایت خداوند، انبیا، ائمه معصومین علیهم السلام به ویژه امام عصر (عج) و همه دلسوزان اسلام، انقلاب و ایران اسلامی را به همراه خواهد داشت و بالاترین خدمت به مکتب اسلام، انقلاب اسلامی و جامعه دینی خواهد بود، سلامت آینده هر جامعه به «تریتیت صحیح» نسل جوان آن جامعه وابسته است و فساد و تباہی هر جامعه به سقوط نسل جوان آن جامعه ارتباط دارد.

نماد محبت

(درنگی در دوران جوانی جابر بن عبد‌الله انصاری)

در آمد

هماره با فرا رسیدن اربعین حسینی، نام «جابر بن عبد‌الله انصاری» به عنوان نخستین رائز کربلا در اولین اربعین، زنده‌گشته خاطره زیارت او، پرنده دل را به طوف حرم پیشوای شهیدان می‌کشاند.

زندگی «جابر» در میان شخصیت‌های نامی صدر اسلام، درخشش و برجستگی بسیاری دارد و این افتخار مرهون زیبایی‌های دوران جوانی اوست؛ دوره‌ای که با پیام پیامبر و کلام دین آشنا شد و بدان روی آورد و شیفتگی و انس به آیین اسلام را در عرصه‌های مختلف نشان داد و توان و نیروی جوانی خود را در راه خدمت به این فرهنگ روحی‌بخش و محبت داران به اهل بیت‌الله گذارد. به طوری که فداکاری، پیشگامی، نشاط و تلاش او در ترویج فرهنگ دینی زبانزد همگان بود.

نقطه اوج زندگی جابر، دوران جوانی او است. و نگاه به زوایای این دوره، سرمشق زیبایی برای جوانان ما خواهد بود. از این رو، مقاله حاضر، تنها همان مقطع را در منظر قرار داده، آن را به جوانانی که در بی‌الگویی ماندگارند، تقدیم می‌دارد.

مسافر منی

با تلاش پیام آور جوان دین «مصعب بن عمیر» و همکاری بتریانی که در بیعت نخست



عقبه به آینین پیامبر رحمت ﷺ گرویده بودند، گروه بسیاری از مردم یترتب به اسلام روی آوردند.^۱ در موسم حج سال سیزده بعثت با حضور هفتاد و پنج مرد و زن، زمینه بیعت دوم عقبه فراهم آمد. این گروه در «منی» با رسول خدا ﷺ ملاقات کرده و با او پیمان وفاداری، دوستی و حمایت بستند.^۲

«عبدالله بن عمرو» یکی از سروران و اشراف یترتب در میان این گروه بود.^۳ و فرزند نوجوان خود «جابر» را نیز به همراه داشت.^۴

خاطره نخستین دیدار با رسول خدا، در درّه سمت راست منی و پایین عقبه، برای «جابر» بسیار فرحبخش بود؛ ملاقاتی که به پذیرش اسلام انجامید و دفتر زندگی اش را زرین ساخت.

ساقی سپاه

پس از بیعت دوم عقبه، بیشتر اصحاب رسول خدا به سوی مدینه رسپار شدند و پیامبر اکرم نیز به دستور الهی و برای ناکام‌گذاردن توطئه «دارالندوه» راهی یترتب شد و در هفدهم ربیع الاول سال چهاردهم بعثت با استقبال پوشور مردم، وارد این شهر گردید؛ آنگاه ساختار اولین حکومت اسلامی شکل گرفت.

در رمضان سال دوم هجرت، سپاه سیصد و سیزده نفره اسلام، با سپاه نهصد و پنجاه نفره دشمن در منطقه بدر، در برابر هم قرار گرفتند.

رسول خدا از حضور نوجوانانی که زیر شانزده سال داشتند، جلوگیری کرد و زید بن ثابت، رافع بن خدیم، اسامه بن زید، براعین عاذب و زید بن ارقم و چند نوجوان دیگر را از

۱. ر. ک: اسدالغابه، ابن اثیر، دارالمعرف، بیروت، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۳۴؛ بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ج ۱۹، ص ۱۰.

۲. طبقات الکبری، ابن سعد، دارالکتب العلمیة بیروت، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۷۲، تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آینین، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ش، ص ۱۹۱-۱۸۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، ذهیبی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۰۲.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، دارالفکر، بیروت ۱۴۱۵ق، ج ۱۱، ص ۲۱۲-۲۱۹.



میان سپاه بازگردانید و اجازه همراهی نداد.^۱

جابر بن عبد الله نیز به دلیل خردی سن از شرکت در نبرد منع شد ولیکن او با حضور در منطقه جنگ، به آب دادن جنگجویان مسلمان پرداخت و «ساقی سپاه محمد ﷺ» شد.^۲

نخستین نبرد

در سال سوم هجرت، سه هزار مرد جنگی دشمن، برای تلافی شکست در جنگ بدر، راهی مدینه شدند و در منطقه «احد» در مقابل سپاه هفتصد نفره اسلام صفت آرایی کردند. حضور مسلمانان و بخصوص جوانانی که در بدر شرکت نداشتند و امکان شرکت در نبرد احمد را یافته بودند، بسیار چشمگیر بود.

جابر بن عبد الله، که هنگام آغاز جنگ ۱۶-۱۷ ساله بود.^۳ نیز به شوق حضور در سپاه، خود را مهیا می‌ساخت، ولی به توصیه پدر از شرکت در جنگ باز ماند، زیرا عبد الله بن عمرو، او را برای سرپرستی دخترانش در مدینه گمارد و خود نیز در احمد به شهادت رسید.^۴

پس از پایان ناموفق جنگ احمد، پیامبر اکرم ﷺ سپاهیان را به تعقیب دشمن فراخواند و جز آنان که تا پایان جنگ همراه او بودند، اجازه شرکت به کسی را نفرمود، در این میان، جابر پس از آگاهی از شهادت پدر، و تصمیم پیامبر، خدمت آن حضرت رسید و چنین گفت:

«پدرم به خاطر هفت خواهرم، مرا در مدینه گذاشت و گفت: پسرم! سزاوار

۱. عمرین ابی وقار، هر چند که شانزده سال بیش نداشت، با گریه و زاری اجازه یافت و در بدر به شهادت رسید (امتاع الاسماع، متفییزی، دارالانصار قاهره، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۷۳ و ۷۴).

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷، تهذیب الکمال، یوسف المزی، مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۰۸ هـ، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳. جابر در سال ۷۸ هـ در سن ۹۴ سالگی در گذشت، بنابراین در سال نخست هجرت او حدوداً ۱۳-۱۴ ساله و در سال سوم هجرت که جنگ احمد صورت گرفت او حدوداً ۱۶-۱۷ ساله بوده است (ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۵۳-۴۵۴).

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۸.



نیست که این هفت زن را بی سرپرست در مدینه بگذاری، و من هم در راه جهاد، تو را بر خود مقدم نمی‌دارم، پس نزد خواهرانت بمان! من هم به فرموده پدرم در مدینه نزد خواهرانم ماندم و در جنگ احمد شرکت نکردم. اکنون مرا به همراهی با خویش سرافراز گردان.»

رسول خدا به جابر اذن حرکت داد و تنها او بود که در احمد شرکت نداشت و در این غزوه که «حمرا الاسد» نامیده شد، همراه سپاه بود.^۱

جابر می‌گوید: «اولین غزوه‌ای که شرکت کردم، حمرا الاسد بود.»^۲

پاداش پیامبر

جابر در تمام غزوات در کنار پیامبر ﷺ بود و به گفته خود وی، در نوزده غزوه از بیست و یک غزوه (بجز بدر واحد) شرکت کرد و جنگید.^۳

در سال چهارم هجرت، پس از پایان غزوه «ذات الرقاع» رسول خدا با همراهان خویش به سمت مدینه پیش می‌رفتند، و جابر چون سوار بر شتر ناتوان خود بود، عقب می‌ماند، تا آنکه رسول خدا به او رسید و باب گفتگو را با او گشود و چنین فرمود:

- تو را چه می‌شود؟ چرا عقب می‌مانی؟!

- ای رسول خدا! شترم مانده است!

- شترت را بخوابان.

جابر شتر خود را خواباند و رسول خدا نیز شتر خود را خواباند و گفت:

- عصای خود را به من بده.

جابر بی درنگ عصا را به پیامبر داد و آن حضرت چند بار شتر را به آن برانگیخت و سپس دستور داد تا جابر بر آن سوار شود، جابر می‌گوید: چون بر آن سوار شدم، با شتر

۱. انساب الاشراف، بلاذری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲. سیر اعلام النبلاء، همان.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۱۶. ر.ک: رجال الطرسی، محمد بن حسن طرسی، ص ۳۱ و ۳۲.



پیامبر به خوبی، مسابقه می‌داد!

آنگاه رسول خدا فرمود:

- جابر! شترت را می‌فروشی؟

- ای رسول خدا! آن را به شما می‌بخشم.

- نه! آن را به من بفروش.

- به چند می‌خرید؟

- به یک درهم.

- نه، با این قیمت مرا مغبون می‌کنی!

- به دو درهم.

- نه! (به همین ترتیب رسول خدا مبلغ بالا برد تا به یک اوقيه - ظاهراً چهل درهم -

رسید، جابر با شگفتی گفت):

- شما به این مبلغ راضی هستید؟

- آری!

- شتر مال شما!

رسول خدا هم پذیرفت و سپس فرمود:

- جابر! تاکنون همسر اختیار کرده‌ای؟

- آری!

جابر در پاسخ اینکه چرا دوشیزه‌ای اختیار نکرده‌ای چنین گفت:

- ای رسول خدا! پدرم در احد به شهادت رسید و هفت دختر از او به جای ماند، ناچار

زنی گرفتم که بتواند آنها را جمع آوری و پرستاری کند.

- بخواست خداوند راه صواب پیموده‌ای.

سپاه چون به مدینه رسید، جابر داستان فروختن شتر خود را به همسرانش گفت: او نیز

از این معامله خشنود شد. سپس جابر صحّگاهان شتر را بر در مسجد رسول خدا خواباند

و در مسجد، نزدیک پیامبر نشست. رسول خدا ﷺ چون از مسجد بیرون آمد و شتر را



دید، فرمود:

- این چیست؟

- شتری است که جابر آورده است.

- جابر کجاست؟

جابر به سرعت نزد پیامبر شرفیاب شد، آن حضرت به او فرمود:

- برادر زاده‌ام! شترت را بیر که مال تو است.

پیامبر آنگاه به بلال فرمود: جابر را بیر و یک او قیه به وی بده.

جابر می‌گوید: همراه بلال رفتم و او او قیه‌ای به من داد، بخدا قسم که پیوسته رو به

فزوئی بود و اثرش در زندگی دیده می‌شد...^۱

دَيْنِ پَدر

پس از شهادت عبدالله بن عمرو در «احد»، جابر در اندیشه پرداخت دین و بدھی پدر بود.

پس از پایان غزوة ذات الرقاع،^۲ روزی پیامبر از جابر، درباره بدھی پدر چنین سؤال فرمود:

- دُيُونِ پدر را چه کردی؟

- به حال خود باقی است.

- به چه کسی بدھکار بود؟

- فلاں مرد یهودی.

- زمان پرداختش کی است؟

- وقت خشک شدن خرما.

- هنگام خشک شدن خرما، با کسی صحبت مکن و فقط مرا خبر ده و هر صنف از

۱. تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۱، ص ۲۲۶.



خرماها را جدا قرار ده.

جابر با رسیدن و خشک شدن خرمها، آنها را جدا کرد و رسول خدا را خبر داد، پیامبر نیز پس از حضور، در کنار هر صنف از خرمها رفت، مشتی از آن را بر می‌داشت و سرجای خود قرار می‌داد، سپس دستور داد تا طلبکار را دعوت کنند، پس از حضور مرد یهودی، رسول خدا را به او کرد و فرمود:

- از میان این خرمها، هر صنف را که می‌خواهی انتخاب کن و طلب خود را ببردار!

- ممکن است تمام آن با طلب من برابری نکند!

- هر صنف را که می‌خواهی، انتخاب کن و طلب خود را ببردار.

مرد یهودی، به یک نوع از خرمای موجود اشاره کرد و به مقدار طلب خود از آن برداشت، در حالیکه مقدار زیادی از آن نوع خرما هنوز باقی مانده بود. آنگاه پیامبر به جابر

گفت:

- جابر! آیا پدرت به کسی دیگر بدھکاری دارد؟

- خیر!

- پس خرمای خودت را ببردار، خداوند به تو برکت عطا کند.

جابر پس از تشکر از عنایت رسول خدا، خرمها را به خانه برد و برکت آن خرما به گونه‌ای بود که او جدای از مصرف سرانه خود، بخشی را فروخت و بخشی را نیز هدیه کرد.^۱

اهتمام جابر در پرداخت بدھی پدر بسیار پسندیده بود و بهترین قدردانی از دغدغه این جوان، لطف و عنایت پیامبر بود که به سرمایه او برکت الهی ارزانی داشت.

خوان جوان

غزوه احزاب در شوال سال پنجم هجرت واقع شد و به پیشنهاد سلمان فارسی و دستور رسول خدا، مسلمانان پیرامون شهر را خندق کنده و دشمن را پشت آن زمین گیر ساختند.

^۱. بخار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱.

در آن روزهای سخت، پر محنت و فشار، جابر که از گرسنگی پیامبر آگاه بود، نزد حضرت آمد و ایشان را برای صرف غذا دعوت کرد، پیامبر از او پرسید: در خانه چه داری؟
جابر پاسخ گفت: یک گوسفند و مقداری جو!

پیامبر دعوت یار بیست ساله خود را پذیرفت و به وی فرمود: پیش برو و آنچه را تدارک دیده‌ای مهیا ساز!

جابر به خانه رفت و با کمک همسر خویش به تهیه غذا پرداخت و پس از آماده شدن آن، نزد رسول خدا آمد و ایشان را دعوت نمود. پیامبر نیز کنار خندق ایستاد و همه مسلمانان را که در حدود هفتصد نفر بودند، برای صرف غذا در خانه جابر فرا خواند!

جابر با اضطراب و عجله به خانه برگشت و همسر خود را از ماجرا آگاه کرد. زوج جابر پرسید: آیا پیامبر را از آنچه که در خانه داریم، مطلع ساخته‌ای؟!

زن پس از شنیدن پاسخ مثبت همسرش چنین گفت: باکی نیست: او خود بهتر می‌داند.

پیامبر ﷺ پس از رسیدن به در خانه جابر، یاران را متوقف کرد و خود وارد خانه شد و به تنور و غذای آماده نظر افکند و دعاوی نمود و خود در کنار غذا نشست و همه یاران را در دسته‌های ده نفره اطعم کرد. بنابراین بر اثر حضور و دعای رسول خدا تمام اصحاب میهمان خوان جوان مدینه شده و سیر گشتند.^۱

شیعه شیفته

در میان یاران و اصحاب رسول خدا ﷺ، دوستی و محبت امیر مؤمنان علیه السلام یک امتیاز و برجستگی بشمار می‌رفت که «جابر» یکی از نمادهای مودت و دوستی به حضرت علی علیه السلام بود.^۲

«جابر»، علی علیه السلام را - فرای از پیامبران - بهترین خلق خدا دانسته، رستگاری را در گرو

۱. همان، ص ۲۴ و ۲۵.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۰.



دوستی و پیروی امیرمؤمنان و ائمه^{علیهم السلام} پس از او می‌دانست و دشمنان علی را کافر و منتقدان او را منافق معرفی می‌کرد.^۱

جابر می‌گوید: ما منافقان را به بعض و کینه ایشان به علی^{علیه السلام} می‌شناخیم.^۲
جابرین عبدالله، ویرگی علی دوستی و پیروی از او و ائمه جانشین وی را تا پایان عمر برای خود باقی گذارد و آن را از تنبداهای تطمیع سیاسی و مالی و تهدیدها حفظ داشت.

دیدار فاطمه

جابر آمد و شد فراوانی با پیامبر داشت و رسول خدا^{علیه السلام} نیز به این جوان با محبت، صمیمی و امین اعتماد می‌ورزید. این اعتماد به حدی بود که روزی رسول خدا، جابر را برای رفتن به منزل فاطمه زهرا^{علیها السلام}، همراه خویش ساخت؛ جابر این همراهی را چنین حکایت می‌کرد:

«...هنگامی که به در خانه فاطمه^{علیها السلام} رسیدم، پیامبر^{علیه السلام} دست خود را روی در نهاد و خطاب به دختر خود فرمود:

- السلام عليکم.

- عليك السلام، ای رسول الله!

- وارد شوم؟

- بفرمایید، ای رسول الله!

- آیا من با همراهم وارد شویم؟

- ای رسول الله! روپوش (و مقنعته‌ای) که بر سر بنهم، ندارم!

- فاطمه! روانداز خود را بردار و سر خود را با گوشة آن بپوشان.

فاطمه زهرا چنین کرد، دوباره رسول خدا^{علیه السلام} فرمود:

- السلام عليکم.

۱. همان، ج ۲۲، ص ۹۲

۲. الاستیعاع، قرطی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۶



- علیک السلام، ای رسول خدا!!

- آیا وارد شوم؟

- آری، رسول خدا!!

- با همراهم وارد شویم؟

- آری! شما و همراه شما.

- آنگاه پیامبر ﷺ وارد خانه فاطمه ؑ شد، من نیز در بی او داخل منزل شدم، در

آن حال، صورت فاطمه بسیار زرد بودا پیامبر اکرم ﷺ به فاطمه ؑ فرمود:

- چرا صورت تو را زرد می بینم؟!

- ای رسول الله! از گرسنگی است!

رسول خدا دست به دعا بالا برد و فرمود:

«ای خدای سیر کننده گرسنه و بر طرف کننده گرفتاری، فاطمه، دختر محمد را سیر کن! در آن هنگام به سیمای زهراء نگریستم، صورت او بر افروخته شد و گرسنگی اش بر طرف گردید...»^۱

لوح سبز

اعتماد بسیار پیامبر ﷺ به جابر او را میان اهل بیت نیز امین و محروم راز ساخته بود. به گونه‌ای که فاطمه و علی ؑ جابر را از خود می‌دانستند و گاه او را از اسرار این خاندان، آگاه می‌ساختند.

جابر پس از آگاهی از تولد امام حسین ؑ، ^۲ راهی منزل فاطمه ؑ شد تا این میلاد را به دختر رسول خدا تبریک و تهنیت گوید. او پس از ورود، ولادت دومین فرزند را به حضرت زهرا ؑ تبریک گفت. جابر، جریان ملاقات را چنین شرح می‌دهد:

۱. بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۶۱ و ۶۲.

۲. امام حسین ؑ در سال چهارم هجرت به دنیا آمد. اعلام الوری، ابی علی طبرسی مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۲۰.



«در آن حال، در دستان فاطمه^{علیها السلام} لوح سبزی را دیدم، گمان بردم که آن زمرد است، نگاهم به نوشتۀ سفید بروی آن افتاد، مکتوبی که به نور خورشید شباخت داشت! به حضرت فاطمه^{علیها السلام} گفتی:

ـ پدر و مادرم فدای شما ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟!
ـ این لوحی است که پرورده‌گار به رسول و فرستاده‌اش اهدا کرده است، در آن نام پدرم، نام همسرم، نام دو پسرم و اسمای اوصیا و جانشینان فرزندم می‌باشد. آن را پدرم به من عطا کرده، تا بدان خشنود گردم. آنگاه حضرت فاطمه^{علیها السلام} لوح را به من داد تا بدان بنگرم.
پس از دریافت لوح و نگاه به نوشتۀ زیبای آن، مکتوبات آن را یادداشت کردم...»
جابر بن عبد الله، در عصر امام باقر^{علیهم السلام}، و در پاسخ به پرسش امام، ماجرا درین لوح را به حضرت فرمود و آن نوشتۀ را نیز نشان امام داد.^۱

وصف وصیان

هرگاه آیاتی بر پیامبر^{صلوات الله علیه و سلام} نازل می‌شد، گروهی به نوشتن و حفظ آن می‌پرداختند، گروهی نیز گام را فراتر نهاده، توضیح و تفسیر آیات را از پیام آور وحی جویا می‌شindند که جابر در این دسته جای داشت.

ذهن پرسشگر جابر، هماره او را می‌داشت که حقیقت آیات را از پیامبر سؤال کند، از جمله وقتی آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا أَطْيَعُوا اللَّهَ وَ أَطْيَعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ أَنْهَاكُمْ»^۲ نازل شد. او خطاب به رسول خدا گفت:

ای رسول الله! خدا و رسولش را می‌شناسیم، «أولی الامر» چه کسانی هستند که خداوند اطاعت آنها را در کنار پیروی از شما قرار داده است؟!

ـ جابر - آنان جانشینان پس از من و پیشوایان مسلمانان هستند؛ اولین آنها علی ابن ابی طالب و پس از او به ترتیب حسن، حسین، علی این حسین، محمد بن علی که در

۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۵، سفیة البخار، شیخ عباس قمی، انتشارات سنائی، تهران، ج ۱، ص ۱۴۰؛ کمال الدین، شیخ صدق، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۰۸ و ۳۰۹.
۲. سوره نساء، آية ۵۹ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنند و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنند.



تورات به باقر معروف است و تو او را در آتیه خواهی دید هر وقت او را دیدی سلام مرا به او برسان.^۱ پس از او جعفر بن محمد صادق، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و علی بن محمداند و پس از او، هم نام و هم کنیه‌ام، حجت خدا در زمین و بقیه الله در میان بندگان می‌باشد، هماناکه خداوند به دست او شرق و غرب زمین را فتح خواهد کرد (و عدالت را در جهان خواهد گسترد). او از شیعیان غایب می‌شود. در پیروی از امامت او کسی پایدار نخواهد ماند، مگر آنان که خداوند قلبشان را با ایمان امتحان کرده باشد.

- ای رسول خدا! آیا شیعیان در غیبتاش از او سود نیز می‌برند؟

- آری! قسم به کسی که مرا به پیامبری مبعوث ساخت، همانا آنان از او نفع می‌برند و در عصر غیبت از نور ولایتش روشنایی می‌یابند، مانند نفع بردن مردم از خورشید؛ اگرچه ممکن است ابرها او را پنهان دارند. جابر! این سر الهی است، آن را از مردم پنهان دار، مگر آنکه اهلش را بیابی و به او گویی.^۲

خاتمه

هر چند نکته‌ها و ناگفته‌های بسیاری از دوران جوانی جابر وجود دارد لیکن جلوه‌های برجسته و محورهای زیبای مذکور، از دین خواهی و تلاش و نشاط او در تحقق آرمانهای رسول خدا حکایت دارد. در صدر اسلام جوانان نامی بسیاری درخشیدند. اما در این میان، نام جابر، جاوید و ماندگار ماند، زیرا سیره او در قبل و بعد از رحلت رسول الله یکسان بود و او تداوم راه پیامبر را در گروپیروی از امیر مؤمنان و جانشینان معصوم پس از او می‌دانست؛ از این رو گام در گام ولایت نهاد و افتخار جوانی را جاودانه ساخت و الگوی ماندگاری برای جوانان گردید.

۱. جابر در عهد امام امام سجاد(ع)، خدمت امام باقر(ع) رسید و سلام پیامبر را به ایشان رسانید (بحار، ج ۳۶، ص ۲۵۱).

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، دارالکتب العلمیہ، قم، ج ۱، ص ۳۸۱، المیزان فی تفسیر القرآن، (محمد حسین طباطبائی) مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۲۰، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

پیام آور عزت

خطبه فاطمه بنت الحسین علیه السلام در کوفه

حجۃ الاسلام محمد خردمند

در اندیشه قرآنی، زن نیز مانند مرد، انسانی است که می‌تواند با اراده و انتخاب خود، راه تقوا و بندگی خدا را در پیش گیرد و رستگار شود و یا اسیر هوا و هوس و شیطان گردد و از رسیدن به خیر و سعادت بازماند. آیه کریمه:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتْ نُوحَ وَ امْرَأَتْ لُوطٍ كَاتَنَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِيْنِ فَخَاتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قَيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ»

«۱۰»

و آیه کریمه بعد از آن:

«وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتْ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبُّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ يَبْتَأِي فِي الْجَنَّةِ وَ تَحْنَنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِيهِ وَ تَحْنَنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ مَرِيمَ ابْنَتِ عِمَرَانَ الَّتِي أَحَصَّتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كَتَبْهِ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَاتِلِينَ»^۱ «۱۱»

بیانگر این اصل مهم و مثال‌هایی برای هر دو گروه است.

در حماسه حسینی، جمعی از زنان مسلمان با عملکرد الهی خود، مصدقی دیگر برای

۱. سوره تحریم، آیه ۱۰ و ۱۱. «خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثال آورده [که] هر دو در نکاح دو بندۀ از بندگان شایسته‌ما بودند و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست [شهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: «با داخل شوندگان داخل آتش بشوید». و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مثال آورده، آنگاه که گفت: «برو و مکارا پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر بزهان».



آیه اخیر و ضرب المثل تقوا و ایمان شدند و پیروی خالصانه خود را از حضرت امام حسین طیلہ به اثبات رساندند و اسوه زنان و صالحان گردیدند.

در این مقال به سخنان حماسی «فاطمه» دختر گرامی امام حسین طیلہ اشاره می کنیم، او که همپای پدر از مدینه به کربلا آمد و از آنجا نیز همدوش سفر بزرگ عاشورا زینب کبری، «پیام آور عزّت و عفت» گردید و در شهر کوفه رو به مردم نامهربان چنین فرمود:

سپاس می گذارم خدای را به شماره ریگ صحراء و سنگ های دشت و بر وزن عرش تا فرش! اورا ستایش می کنم و ایمان به او دارم و بر او توکل می کنم و گواهی می دهم که خدا ای نیست جزا الله؛ یکی است و هیچ شریکی ندارد و این که محمد طیلہ بنده و رسول اوست و این که فرزندش (امام حسین طیلہ) در کنار فرات بی هیچ گناه و جرمی ذبح شد. ای پروردگار من! به تو پناه می برم از این که بر تو دروغ ببندم و بهتان بزنم... همانا بعد از رسول خدا طیلہ، حق علی طیلہ را غصب کردند و اورا بی هیچ جرم و گناهی در مسجد کوفه کشتنند؛ همان طور که دیروز فرزند او (امام حسین طیلہ) را جماعتی به ظاهر مسلمان کشتنند... ای اهل کوفه! ای اهل مکروه نیرنگ و خدعا خداوند عزوجل ما اهل بیت طیلہ را به شما مبتلا کرد... مائیم حجّت خدا بر تمام بلاد؛ و بندها مُکرم خداوند... اما شما ما را تکذیب کردید و کفر ورزیدید و ریختن خون ما را حلال شمردید و خارت اموال ما را مباح پنداشتید... نیرنگ زدید اما خدا خیر الماکرین است... شما در روز قیامت، در عذاب دردنای الهی جاودانه خواهید ماند؛ زیرا به ما ظلم روا داشتید. آگاه باشید که لعنت الهی بر ظالمان و ستمگران است... بر دل شما مُهر زده شده و گوش و چشم شما بسته شده است و شیطان و سوسمه هایش را برایتان زینت داده است و بر چشم هایتان پرده قرار داده است. پس شما راه را نمی شناسید. پس وای بر شما!... «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهَ لَهُ نورًا فَأَلَّهُ مِنْ نُورٍ». در این هنگام، صدای ناله و شیون و فریاد به آسمان برخاست و....^۱

۱. ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۲۸۵ - ۲۸۹.

جوانان بسیجی والگو پذیری از حماسه عاشورا

﴿حجۃ‌الاسلام اسماعیل محمدی

جوانی دوره شور و عشق است. در این برده از زندگانی، جوانان دوران شکل‌گیری شخصیت خود را می‌پیمایند. به همین خاطر دیده می‌شود که سؤال‌ها و جستجوی‌های جوانان در این مرحله از زندگی، در اوج خود قرار دارد. معنویت هشت سال دفاع مقدس ما تنها در گرو الگو پذیری جوانان از سید الشهداء بود. جوانان بسیجی در طول دفاع مقدس، با الهام از حماسه عاشورا، حماسه آفریدند. وصیت نامه‌های شهیدان دفاع مقدس با نام و یاد کربلا و عاشورا آذین شده بود. گردان‌ها، تیپ‌ها و لشگرها به نام‌های کربلا، عاشورا و اسمی شهدای کربلا شهره بودند. بر روی پیشانی بندها شعارهایی الهام‌گرفته از حماسه عاشورا نوشته شده بود. اکنون از این جویبار همیشه جاری، جرעהهایی می‌نوشیم.

عشق حسینی

«در عملیات والفجر ۲، بعضی بر اثر تشنگی ناشی از گرمای شدید شهید شده و عده‌ای هم به حال اغما افتاده بودند. «شهید هادی زرگر» با شنیدن این خبر، با تهیه مقداری آب و هندوانه به سوی آنان شتافت، وقتی که برگشت، رنگ از رخسارش پریده بود، بر زمین می‌نشست و برمی‌خاست، اشک بر گونه هایش جاری بود. گویا او یاد عاشورا و کودکان



امام حسین(ع) افتاده بود و بعض گلويش را با اين جمله می شکست: «السلام عليك يا ابا عبدالله».

او در گوشه‌ای از وصیت نامه‌اش نوشته است:

«يا الله! می دانی که از بچگی عاشق حسین طیلله بودم و زندگی ام را وقف حسین کردم... اکنون هم که در جبهه هستم، صبح را به یاد ابا عبدالله شروع می‌کنم و شب‌ها را در اینجا به یاد ابا عبدالله به صبح می‌رسانم...»^۱

دلداده حسین

شهید مسعود عابدinya، جوان ۱۷ ساله‌ای که در گلستان وصال محبوب یافته، در یادداشتی نوشته است:

وقتی خوب فکر می‌کنم هیچ چیز جز عشق به حسین طیلله و اهل بیت او مرا وادر به جبهه آمدن نکرده است. یاری دادن امام و اطاعت از او مثل حضور در کنار ابا عبدالله طیلله در عاشورا و کربلاست، کدام دلداده حسین طیلله می‌تواند امام را تنها بگذارد.^۲

هدیه ازدواج

همسر شهید حجه الاسلام ذبیح الله کرمی می‌گوید:

«هنگامی که ایشان برای خواستگاری آمدند به علت جو نامناسبی که نسبت به روحانیت وجود داشت با مخالفت خانواده ما رو به رو گردید. پس از مدتی یک شب مادرم امام زمان(عج) را در خواب دیدند که با معرفی آقای کرمی، در مجلس عقد ایشان شرکت کردند. مادرم هراسان از خواب بیدار شد و پس از بیان خواب خود، ضمن موافقت با ازدواج ما، اظهار داشتند که سعادت تو در گرو ازدواج با

۱. با یاران سپیده، ص ۵۵.

۲. با یاران سپیده، ص ۸۲، محمد خامه یار، لشگر ۱۷ علی بن ابیطالب طیلله، ۱۳۷۵.



همین فرد است...

مجلس ساده‌ای برگزار شد و ایشان بعد از عقد، مهری از تربیت سید الشهداء علیهم السلام

به من هدیه داد و قلیم را به آن ممهور کرد.^۱

مثل ابوالفضل

در شب عملیات خیبر در حال حرکت بودیم که یکباره دوشکاهای دشمن شروع به تیراندازی مستقیم به سوی ما کردند.

فرمانده عملیات، دستور درازکش داد و بی درنگ همه بر زمین افتادیم. آتش دشمن که فرونشست به پیشروی ادامه دادیم. صبح که به عقب بازمی‌گشتم با پیکر غرقه به خون ابوالفضل شفیعی مواجه شدیم. صحنه دردناکی بود، دو دستش قطع و جاهای مختلف بدنش نیز مورد اصابت تیر و ترکش واقع شده بود.

در حالی که بعضی تلخ، گلوی ما را می‌فسردم و اشکی گرم بر چهره ما می‌دوید، گردش حلقه زدیم. یکی از بچه‌ها از جیب شهید شفیعی کاغذی را بیرون کشید و شروع به خواندن کرد.

وصیت نامه‌اش بود. در ابتدایش نوشته بود:

«خدایا، همان گونه که اسمم را ابوالفضل گذاشته‌اند، دوست دارم مثل حضرت ابوالفضل

^۲ بمیرم..»

۱. ذیح عاشق، ن، شهرام مهر، سازمان تبلیغات اسلامی و داستانهای ازدواج، ص ۵۸

۲. مائی شفایقیم، تقی منتظری، مرکز فرهنگی سپاه، ۱۳۷۵، ص ۱۲۵

بهاریه

هوش دارید این اوقات را

رسول خدا^{علیه السلام} فرمود: «ان لریکم فی ایام دهر کم نفحات الافتعرضوا لها»؛ در طول زندگی شما نسیم هایی از رحمت پروردگار تان می وزد. همان خود را در معرض آنها قرار دهید.^۱

اندرین ایام می آرد سبق
گفت پیغمبر که نفتحهای حق
در ریاید این اوقات را
گوش و هش دارید این چنین نفحات را
هر کرا می خواست جان بخشید و رفت
نفتحه آمد مر شما را دید و رفت
نفتحه دیگر رسید آگاه باش
تا از این هم و نمانی خواجه تاش^۲

فرصت جوانی

«ملاحظه کن جناب سید انبیاء را که به ابوذر غفاری فرمود:

ای اباذر غنیمت شمار پنج چیز را پیش از رسیدن پنج چیز:

جوانی خود را غنیمت دان پیش از آنکه ایام پیری در رسد، صحت خود را غنیمت دان
پیش از آنکه بیماری تو را فروگیرد، زندگانی خود را غنیمت دان پیش از آنکه مرگ تو را
دریابد، غنای خود را غنیمت شمار پیش از آنکه فقیر گردد، فراغت خود را غنیمت دان

پیش از آنکه بخود مشغول شوی.

۱. احیاء العلوم، غزالی، ج ۱، ص ۱۳۴

۲. مثنوی، دفتر اول، ص ۱۱۹



حضرت رسول اکرم ﷺ چون از اصحاب خود غفلت را مشاهده فرمودی فریاد برکشیدی که مرگ شما را در رسید، شما را فروگرفت یا بشقاوت یا بسعادت. مروی است که هیچ صبح و شامی نیست مگر اینکه منادی ندا می کند که: «أَيُّهَا النَّاسُ الرَّحِيلَ الرَّحِيلَ».^۱

دوستی آل محمد

رسول الله ﷺ فرمود: مَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ ماتَ شَهِيدًا.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ ماتَ مَغْفُورًا لَهُ.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ ماتَ تَائِيًّا.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ ماتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْبِلًا إِيمَانًا.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ بَشَرَهُ مَلَكُ الْمَوْتَ بِالجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ يُرْفَى إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا تُرْفَى الْعَرَوْسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ فُتْحٌ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَرَارًا مَلَائِكَةَ الرَّحْمَةِ.

أَلَا وَمَنْ ماتَ عَلَى حُبِّ الْمُحَمَّدِ مَاتَ عَلَى السُّنْنَةِ وَالْمَحَاجَةِ.

پیامبر اکرم ﷺ هر که با دوستی آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

بدانید که هر کسی با دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده از دنیا رفته است.

بدانید که هر کسی با دوستی آل محمد بمیرد، توبه گر از دنیا رفته است.

بدانید که هر کسی با دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن و با ایمان کامل از دنیا رفته است.

بدانید که هر کسی با دوستی آل محمد بمیرد، ابتدا فرشته مرگ و سپس منکر و نکیر، مژده بهشت به او دهند.

بدانید که هر کسی با دوستی آل محمد بمیرد، همان گونه که عروس را به خانه شوهرش

۱. عراج السعاده، نراقی، ص ۵۲۳



می فرستند، او را به سوی بپشت روانه کنند.

بدانید که هر کسی با دوستی آل محمد بمیرد، برای او در قبرش دو در به سوی بپشت گشوده

می شود.

بدانید که هر کس با دوستی آل محمد بمیرد، خداوند، قبر وی را مزار فرشتگان رحمت فرار

دهد.

^۱ بدانید که هر کسی با دوستی آل محمد بمیرد، بر طریق سنت و جماعت از دنیا رفته است.

آستان رضا^{علیه السلام}

ابن حبان بستی (متوفی ۳۵۴ هـ) از محدثان اهل سنت، درباره زیارت امام رضا^{علیه السلام}

می گوید:

«من بارها آن را زیارت کرده‌ام وقتی در طوس بودم، هیچ مشکلی بر من وارد نمی‌شد،
مگر آن که به زیارت علی بن موسی الرضا (صلوات الله علی جده و علیه) رفته و از خدا
گشایش آن را می‌خواستم و به اجابت می‌رسید و سختی از من بر طرف می‌شد، این
چیزی است که بارها آن را تجربه کردم و دیدم نتیجه همان بود، خدا ما را با محبت رسول
خدا و اهل بیت اش بمیراند.»^۲

قلمت خشک نخواهد شد

آیت الله سید عبدالله شیر، از عالمان بنامی است که در عمر ۵۴ ساله خود حدود ۷۰
کتاب و رساله نوشت. یکی از دانشمندان از سید پرسید:
من درباره دو چیز از تو توضیح می‌خواهم، اول اینکه زندگی مادیت از کجا تأمین
می‌شود و دوم اینکه چگونه می‌توانی به این سرعت کتابهایت را تألیف کنی؟

۱. احراق الحق، ج ۹، ص ۴۸۷.

۲. الثقات، ابن حبان، ج ۸، ص ۴۵۶.



مرحوم سید در جوابش فرمود: امر معاش که به عهده خداست و اما درباره سرعت تصنیف باید بگوییم که من حضرت سیدالشهداء علیهم السلام را در خواب دیدم، ایشان به من فرمود: «بنویس و جمع آوری کن که قلمت تاروز مرگت خشک نخواهد شد». ^۱

حل مشکل

آیت الله اراکی:

«من هرگاه مشکلی پیدا می‌کنم یک دور تسبیح صلووات می‌فرستم و ثواب آن را نثار ائمه اطهار و چهارده معصوم علیهم السلام می‌کنم، آنگاه مشکل به آسانی حل می‌شود». ^۲

معنای صلووات

استاد علامه طباطبایی می‌فرمودند:

«معنای صلووات بر محمد و آل محمد علیهم السلام این است که خدایا رحمت را بر آنان فرو فرست که از آنان به ما برسد.
اگر بخواهد رحمتی ببارد ابتدا بر این خاندان می‌بارد و سپس به دیگران می‌رسد».^۳

شفای دو مرض

آیت الله اراکی:

من دو عارضه داشتم که سخت از آن نگران و نراحت بودم؛
اول اینکه هر سال چشم درد می‌گرفتم، به حدی که از درد فریادم بلند می‌شد.
دوم اینکه دستم در فصل زمستان ورم می‌کرد و خشک می‌شد و ترک بر می‌داشت و

۱. مقدمه کتاب اخلاق، شبّر، ترجمه جباران، ص ۸۹

۲. یادنامه آیت الله اراکی، رضا استادی، ص ۱۰۰

۳. حکمت عبادت، آیت الله جوادی آملی، ص؟.



از لابلای آن خون می‌آمد، بطوری که باید تیمم کنم.

من این دو کسالت را داشتم، اما به زبان نمی‌آوردم، ولی هر دو به عنايت و فضل

حضرت مصصومه^{علیها السلام} و حضرت رضاعیة^{علیها السلام} برطرف شد.^۱

حاجت برآورده شد

آیت الله مدنی:

وقتی به مشهد آمدم حاجتی داشتم و آن را به امام رضاعیة^{علیها السلام} عرض کردم. اما تا دوازده

روز اثری ندیدم. روز دوازدهم به امام عرض کردم:

ای امام! من از افرادی نیستم که زود دست بردارم، تا وقتی حاجتم را برآورده نکنی از

در خانه ات نمی‌روم.

فردای آن روز در مسجد نماز می‌خواندم، پس از نماز مردی که با امام^{علیها السلام} ارتباط قلبی

داشت دستش را روی شانه من گذاشت و فرمود:

سید، حاجت برآورده شد! او همین طور نیز شد و به آنچه می‌خواستم رسیدم.^۲

چشم چرانی

در شان نزول آیه شریفه ۳۰ سوره نور از امام باقر^{علیها السلام} نقل شده است که:

روزی در مدینه، مرد جوانی از انصار، زن زیبایی را دید که مانند رسم زنان جاهلیت

روسربی خود را از روی گوش‌ها گذرانده و بر پشت افکنده بود و می‌خرامید و از مقابل

جوان گذشت. مرد جوان که نگاهش سخت در پی او بود، در همان حال به دنبال وی وارد

یکی از کوچه‌های مدینه شد که ناگاه استخوان یا شیشه‌ای که داخل دیوار بود، صورت او

را درید. وقتی آن زن دور شد، جوان متوجه شد که خون از چهره‌اش بر روی سینه و

۱. همان، ص ۵۸۸

۲. جلوه اخلاق، ص ۳۳.



پیراهنش می‌ریزد، پس گفت: سوگند به خدا که نزد رسول خدا^{الله علیه السلام} می‌روم و او را از این ماجرا آگاه می‌سازم.

وقتی جوان به حضور پیامبر^{الله علیه السلام} رسید، حضرت از زخم صورت او پرسید و جوان ماجرا را بیان داشت. در این هنگام جبرئیل^{عليه السلام} نازل شد و این آیه را آورد: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَعْصُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ^۱» ...

هین غنیمت دار در بازست زود

هین مکن زین پس فراگیر احتزار	که زبخشایش در توبه است باز
توبه را از جانب مغرب دری	باز باشد تاقیامت بر وری
تا زمغرب برزند سر آفتاب	باز باشد آن در از وی رو متاب
هست جنت را زرحمت هشت در	یک در بوبه هست زان هشت ای پسر
آن همه‌گه باز باشد گه فراز	و آن در توبه نباشد چزکه باز
هین غنیمت دار در بازست زود	رخت آنجاکش به کوری حسود ^۲

آغوشهای بازشده

آیت الله مدنی در ایام تبعید، به هر شهری که منتقل می‌شد، وقت معینی از روز رابه جوانان اختصاص می‌داد و ساعتها سؤالات گوناگون آنها را پاسخ می‌گفت.
او در پاسخ به سؤال یکی از نزدیکانش - که از وی پرسیده بود: حاج آقا! چرا این قدر وقت خود را به این بچه‌ها اختصاص می‌دهید؟! در حالی که از وضعیت جسمانی خوبی برخوردار نیستید! - چنین گفت:

اگر من آغوشم را باز نکنم، برای بچه‌ها و جوانان آغوشهای باز شده‌ی نگران کننده‌ای

۱. المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۵، ص ۱۱۶.

۲. مثنوی، دفتر چهارم، ص ۴۲۶.



هست که اینها را در می‌یابد.^۱

حس پرسش

علامه محمد تقی جعفری:

ما باید در جوانان، حس پرسش و تحقیق را پرورش دهیم که برای کشف هر چیزی، پرسش کنند و با تعمق و تحقیق در پی کشف آن باشند. کسی که سؤال ندارد یعنی در پی معرفت نیست و الا برای او حقیقتی مطرح نشده است که بپرسد. کسی که در پی حقیقت و معرفت باشد، می‌پرسد و جستجو می‌کند و بالاخره به سمت کمال راه می‌پوید.^۲

مز رفاقت

آیت الله حاج آقا حسین قمی علاوه بر مقام علمی و تقوایی در معاشرت و اخلاق اجتماعی نیز بسیار مقید و در دوستی، بر رفاقت صحیح، فوق العاده پایبند بودند و هرگز حاضر نبودند به خاطر دوستی، ضوابط شرعی را زیر پا بگذارند و بارها می‌گفت: «من تا در جهنم با رفیق هستم ولی به خاطر رفاقت داخل جهنم نمی‌شوم».^۳

دیدار با ستارگان

حسینعلی راشد:

«پدرم حاج آخوند ملا عباس تربتی در حدود دو ساعت از آفتاب گذشته درگذشت، در حالی که نماز صبحش را همچنان که خواهید بود خواند و حالت احتضار بر او دست داد پایش را به سوی قبله کردند و تا آخرین لحظه هوشیار بود و آهسته کلماتی می‌گفت، مثل

۱. شهید مدنی جلوه اخلاقی؛ سعید عباس زاده، ص ۳۶

۲. ویژه روزنامه جام جم، ص ۸.

۳. قامت قیام، ص ۱۵۰.



اینکه متوجه جان دادن خودش بود و آخرین پرتو روح با کلمه «لا اله الا الله» از لبانش برخاست. درست در روز یکشنبه هفته پیش از آن بعد از نماز صبح رو به قبله خوابید و عبایش را بر روی چهره‌اش کشید ناگهان مانند آفتایی که روزنه‌ای بر جایی بتابد یا نورافکنی را متوجه جایی گردانند روی پیکرش از سر تا پا روشن شد و رنگ چهره‌اش که به سبب بیماری زرد گشته بود متلائی وشفاف گردید چنانچه از زیر عبای نازک که بر رخ کشیده بود، دیده می‌شد و تکانی خورد و گفت: سلام عليکم یا رسول الله، شما به دیدنش این بنده بی مقدار آمدید، پس از آن درست مانند اینکه کسانی یک یک به دیدنش می‌آیند بر حضرت امیر المؤمنین علیؑ و یکایک ائمه تا امام دوازدهم سلام می‌کرد و از آمدن آنها اظهار تشکر می‌کرد پس بر حضرت فاطمه زهراؑ سلام کرد. سپس بر حضرت زینب سلام کرد و در اینجا خیلی گریست و گفت: بی من برای شما خیلی گریه کرده‌ام، پس بر مادر خودش سلام کرد و گفت: مادر از تو ممنونم به من شیر پاکی دادی و این حالت تا دو ساعت از آفتاب برآمده دوام داشت، پس از آن، روشنی که بر پیکرش می‌تابید از بین رفت و به حال عادی برگشت و باز رنگ چهره به همان حالت زردی بیماری عود کرد و درست در یکشنبه دیگر در همان دو ساعت، حالت احتضار را گذرانید و به آرامی تسلیم گشت.^۱

حضور قلب

آیت الله اراکی:

وقتی که از آیت الله میرزا محمد تقی خوانساری در خصوص حضور قلب در نماز پرسیدند، گفت: «من در نماز که می‌ایstem مثل اینکه با خدا شفاهی دارم صحبت می‌کنم امثل اینکه روی رو هستم! این طور حالی دست می‌دهد.» بخلاف ماها که با گفتن «الله اکبر» توى کار و بازار می‌رویم، هر کس بازاری است توى بازار می‌رود، هر کس طلبه است توى

۱. فضیلتها فراموش شده، حسین علی راشد، ص ۱۴۸.



درسش می‌رود، هر اهل حرفه‌ای توی حرفه خودش می‌رود، «السلام علیک» را که گفت تمام می‌شود.^۱

جام باده هستی

میرزا جواد آقا ملکی در قنوت نمازهای نافله و مستحبی این بیت عارف شیراز را از عمق جان زمزمه می‌کرد
ما را ز جام باده هستی خراب کن
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب^۲

تریت حسینی

حدث قمی:

سید نعمت الله جزایری چون در اوایل تحصیل قادر به تهیه چراغ برای مطالعه نبود؛ از نور مهتاب استفاده می‌کرد و در اثر کثربت مطالعه و نوشتن، چشمش ضعیف و کم نور شد. از این رو، تربیت سید الشهداء و سایر ائمه را به چشم خود می‌کشید و از برکت آن تربیت، روشنی دیده‌اش افزون شد.^۳

به گربلا برو

آیت الله شیخ مرتضی حائری:

شیخ زین العابدین مازندرانی پس از تحصیلات در نجف اشرف بسیار در مضيقه زندگی بود، او به امیر مؤمنان علیه السلام متولی شود، در خواب می‌بیند که حضرت علی علیه السلام به او می‌فرماید: «در نجف زندگی شما به همین منوال خواهد بود اگر می‌خواهید وضعیت

۱. یک قرن وارستگی، علی صدرائی، ص ۴۶

۲. آثار الحجه، محمد رازی، ج ۱، ص ۲۹

۳. سیما فرزانگان، ص ۱۸۵



خوب شود، به کربلا برو.»

پس از این رویا با کوله بار مختصری که خلاصه زندگی فقیرانه اش بود، پیاده به طرف کربلا رهسپار می شود. از آن طرف یک ثروتمند مازندرانی که ساکن کربلا بود در عالم خواب خدمت ابا عبد الله الحسین علیه السلام می رسد ایشان به او می فرمایند: «فردا مهمانی به این اسم می آید شما موظفید از او پذیرایی کنید...». «این مرد مازندرانی فردا جلوی دروازه می ایستد تا بانشانی خواب، مهمان امام را پیدا کند. اتفاقاً شیخ مازندرانی آخر روز با کوله بار به کربلا می رسد و مأموریت خود را به او می گوید.^۱

چون فرشته باشید نه درخت!

صدر المتألهین می گوید:

انسانی که محصول عمر او ساختن یک قصر و تهیه کردن یک سلسله امور مادی و مالی باشد، هرگز ترقی نمی کند. شاخه های درختی که بالا آمده فرع درخت است نه اصل آن. اصل - که دهان و چشم و ریشه و مغز و سر آن است - در گل فرو رفته است. همین گونه انسانی که در طبیعت فرو رفته و دل به گل داده و تمام همتش آنست که از زمین در بیاورد و زمین را مزین کند. مانند درختی است که تمام عمق فکرش به درون خاک رفته و پاهای او چون شاخه بالا آمده باشد. کجا او ترقی دارد، خاکی را روی خاکی انباشته، هرچه بیشتر به گل فرو برود شاخه ها و فرع آن بیشتر است.

شما انسانید، مانند فرشته باشید نه چون درخت!^۲

۱. سر دلبران، مرتضی حائری، ص ۱۳۱.

۲. الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج ۳، ص ۱۳۸.



نوبهار زندگی

تن مپوشانید یاران زینهار
 کان بهاران با درختان می‌کند
 کان کند کوکرد با باغ و رزان
 هم بر آن صورت قناعت کرده‌اند
 کوه را دیده ندیده کان بکوه
 عقل و جان عین بهارست و بقاست
 کامل العقلی بجو اندر جهان
 عقل کل بر نفس چون گلی شود
 چون بهارست و حیوة برگ و تاک
 تن مپوشان زانک دینت راست پشت
 زان زگرم و سرد بجهی وزسعیر
 مایه صدق و یقین و بندگیست
 زین جواهر بحر دل آگنده است^۱

گفت پیغمبر زرمای بهار
 زانک با جان شما آن می‌کند
 لیک بگریزید از سرد خزان
 راویان این را بظاهر برده‌اند
 بی خبر بودند از جان آن گروه
 آن خزان نزد خدا نفس و هواست
 مر ترا عقلیست جزوی در نهان
 جزو تو از کل اوکلی شود
 پس بتأویل این بود کانفاس پاک
 گفتهای اولیا نرم و دُرست
 گرم گوید سرد گوید خوش بگیر
 گرم و سردش نوبهار زندگیست
 زان کسر و بستان جانها زنده است

۱. مثنوی، دفتر اول، ص ۱۲۴

